

شبیه سازی

آیت الله محمد مومن

بخش نخست:

انواع و احکام

نهضت علمی ای که هر روز و هر لحظه سخنی نو به ارمغان می آورد، اینک به شبیه سازی عضو و گیاه و حیوان و بلکه انسان، با شیوه های گوناگون توفیق یافته است. به همین دلیل بر دانشمند مسلمان لازم است تا پس از دریافت واقعیت گفته این دانشمندان، از زوایای گوناگون و لازم، حکم اسلامی خویش را در این راستا بیان دارد. نخست باید بر مبنای گفته های دانشمندان یادشده در کتب خودشان، به تبیین حقیقت شبیه سازی پرداخت تا بتوان در هریک از آنها، دیدگاه علمی فقهی ارائه داد. از این رو، برای روشن شدن مطلب به بیان مقدماتی می پردازیم:

یکم. جسم هر چیز مادی از اجزائی کوچک و به هم پیوسته تشکیل یافته و هر جزئی که کوچک تر از آن قابل تصور نیست، در صورتی که در موجود زنده وجود داشته باشد، سلول نامیده می شود. سلول دارای پوسته ای خاص است که درون آن هسته ای جای دارد و به منزله مغز آن سلول به شمار می آید و مایعی به نام سیتوپلاسم، آن هسته را احاطه کرده است. هسته، خود درون پوسته ای هسته ای قرار دارد که هسته درون آن دارای شبکه ای متشکل از ۴۶ نوار (رشته) است که مجموع آنها کروموزوم نامیده می شود و هسته تمام سلول های بدن، همین تعداد است. بر خلاف سلول های جنسی، یعنی سلول های اسپرم که در مردان از بیضه و در زنان، سلول های تخمک های تخمدان، آنها را ترشح می کنند. هر چند سلول های پیکری، در شکل گیری سلول های یاد شده از حیث پوسته ویژه درون آن و سیتوپلاسم و هسته، شرکت دارند، ولی هسته هر یک از سلول های جنسی در درون خود از ۲۳ کروموزوم تشکیل یافته است.

دوم. پدید آمدن انسان یا حیوانی که مادرش آن را به شیوه بارداری و زایمان طبیعی متولد می سازد، به این شکل است که سلول های اسپرم از پدر و سلول های تخمک از ناحیه مادر - در درون رحم مادر که با انزال اسپرم به وسیله آمیزش صورت می گیرد، با یکدیگر آمیخته می گردند و در اثر همین آمیختگی، سلول جدیدی دارای ۴۶ کروموزوم پدید می آید که مجموع کروموزوم های سلول اسپرم و تخمک می باشند. هرگاه این سلول جدید به وجود آمد، در درون رحم تغذیه می کند و افزایش و تکثیر می یابد.

بنابراین در آغاز، دو سلول، سپس چهار سلول و پس از آن شانزده و آن گاه ۳۲ سلول پدید می آید و هر یک از سلول های تکثیر شده، از کلیه جهات و ویژگی ها با یکدیگر مساوی اند، با این تفاوت که هرگاه تعدادشان به ۳۲ سلول رسید مانند گذشته با این ویژگی ها، افزایشی نخواهند یافت؛ بلکه با این که هر یک از این سلول

ها در ویژگی های موجود خود، نظیر دیگر سلول ها هستند؛ ولی پس از این مرحله، هر یک از این سلول ها موظف به انجام دادن کارهای ویژه ای در مورد اعضای گوناگونی هستند که خدای متعال آنها را در وجود انسان و حیوان آفریده است؛ همان اعضای که انسان یا حیوان از آنها به وجود آمده است. بدین سان، برخی از سلول ها، پدیدآورنده پوست، بعضی به وجودآورنده گوشت، برخی استخوان و بعضی مغز و برخی دیگر قلب و سایر اعضا را به وجود می آورند.

بنابراین هر سلولی گر چه می تواند از آنچه پایه و اساس ایجاد هر یک از اعضا شود، برخوردار باشد، ولی این سلول ها به انجام وظایف گوناگونی اختصاص خواهند یافت؛ به نحوی که گویی در هر یک از این سلول ها جز چیزی که عهده دار ایجاد عضو است، چیز دیگری وجود ندارد تا جنین، به صورت کودکی کامل درآید و مادرش آن را بدون عیب و نقص به دنیا آورد.

سوم: هر عضوی از اعضای متعدد و فراوان هر حمله که آفرینش آن کامل گردد، از سلول های همسان پدید آمده است؛ مثلاً پوست، از سلول های پوستی همسان به وجود آمده و هر چه فرد بزرگ تر و پوستش گسترده تر گردد، سلول های آن نیز متعدد و در محتوا و اختصاص آنها به موردی که پوست از آن به وجود آید، نظیر یکدیگرند و کبد و استخوان و قلب نیز همین گونه اند. بنابراین آن جا که گفتیم سلول های تخمک های لقاح یافته به ۳۲ عدد می رسند و هر یک از سلول ها، موظف به کار خاصی می شوند، انجام این کار خاص در سلول های هر عضوی به تناسب اقتضای آن عضو صورت می گیرد؛ به نحوی که پیشتر یادآور شدیم، کروموزوم های چهل و شش گانه از تمام وظایفی که هر کروموزوم بر عهده دارد، برخوردارند، با این تفاوت که این کروموزوم ها در مقام تأثیرگذاری و جز در مواردی که بدان نیاز است، مثلاً آن گاه که بواسطه آن، پوست یا هر عضو دیگری به وجود آید، عمل نمی کنند و تأثیر نخواهند داشت.

چهارم: هر چند سلول و کروموزوم های هسته هر سلولی آن قدر ریز و کوچک اند که با چشم عادی قابل رؤیت نیستند، ولی پیشرفت علم بدان جا دست یافته که آن کروموزوم ها در پدید آمدن صفات و ویژگی های مخصوص هر نوع و هر فردی، دخالت دارند و به منزله مغز هسته تلقی می شوند و ویژگی های سلول و خصوصیات انسان یا حیوان کامل نتیجه محصول همین کروموزوم هاست.

همان گونه که پی بردید، کروموزوم های سلول تخمک لقاح یافته، از کروموزوم های اسپرم و تخمک به وجود می آیند و به دلیل این که کروموزوم ها از پدر و مادر پدید آمده اند، منشأ انتقال صفات و ویژگی های موجود در پدر و مادر به سلول ها و جنین و کودکی که بعدها از مادر متولد می شود، خواهند گشت؛ چنان که به عنوان مثال کروموزوم های سلول های پوست از ویژگی های پوست برخوردارند. سلول های نو و پوست جدید نیز دارای همان ویژگی ها خواهند بود، خواه تکثیر سلول های یاد شده، به گونه ای طبیعی صورت گرفته باشد یا مصنوعی.

پنجم: معنای دقیق (استنساخ) (شبیه سازی) که مقصود ما در این جاست، پی جویی نسخه دوم چیزی است که قبلاً وجود داشته است. این نسخه جدید، گویی مصداق دیگری از موردی است که ما در صدد نسخه برداری از آن هستیم و گویی آنچه در ابتدا وجود داشته، از نو تحقق یافته و این پدیده جدید صورت دیگری از آن با ویژگی های یکسان است که در زبان انگلیسی از آن به (کلونینگ) یاد می شود و این لفظ برگرفته از (کلون) (تاگ) کلمه یونانی است که معنایش کاشتن قلمه نهال درخت است تا رشد و نمو کند و به درختی کامل تبدیل گردد. بنابراین (کلونینگ) تعبیر دیگری است از این که ما در پی دستیابی به امری جدید برآییم، یعنی همان رشد نهال درخت و نسخه کامل درختی است که نهالش را کاشته ایم. به همین دلیل از این عمل به (استنساخ) (کپی برداری=شبیه سازی) تعبیر می شود و معنایش پدید آوردن مشابه و مشابهات است؛ چرا که حاصل جدید، به یقین شبیه همان اصلی است که قبلاً وجود داشته است، با این تفاوت که این مشابهت گاهی بدین لحاظ است که آنچه تازه پدید آمده، شبیه عضوی است که سلول هایش تکثیر شده تا به صورت نسخه بدلی برای آن عضو درآمده است و گاهی بدین لحاظ است که آنچه تازه پدید آمده، شبیه و نسخه دوم حیوان یا انسانی است که سلول هایش گرفته شده و تکثیر شده است.

اقسام شبیه سازی

پس از بیان این مقدمات، می توان شبیه سازی را به سه نوع تقسیم بندی نمود.

۱. شبیه سازی عضو

حقیقت این است که نهضت علوم طبیعی ژنتیک به این نتیجه رسیده که می توان با ابزار و وسائل مصنوعی، یک سلول را از برخی اعضا برگرفت و آن را با تمام محتویاتش، اعم از پوسته بیرونی و سیتوپلاسم و هسته اش که از کروموزوم های ویژه ای تشکیل یافته، در مکانی جدید که علوم امروزی آن را پدید آورده، قرار داد تا از غذای مصنوعی و مورد نیاز خود تغذیه کند و سلول هایی همسان و به هم پیوسته تکثیر شود تا بخشی از پوست یا عضو دیگری که سلول آن را برگرفته ایم، به وجود آید و بدین ترتیب، به عنوان مثال به پوست جدیدی دست یابیم که نسخه بدل پوست اصلی به شمار آید.

گاهی از این عضو جدید در درمان عضو و یا شخصی که سلول او را برگرفته ایم، استفاده می شود؛ مثلاً اگر بخشی از پوست، دچار بیماری و یا دارای عیب و نقص یا بخشی از بدن فاقد پوست باشد، همین پوست جدید جایگزین آن می شود و بخش فاقد پوست بدن، به جهت شباهت پوست جدید با تمام پوست بدن صاحب آن سلول، پذیرای این بخش جدید خواهد شد.

بنابراین این امکان وجود دارد با پیمودن این راه برای دستیابی به عضوی جدید و نو، در درمان مبتلایان به بیماری های غیر قابل درمان، بتوان بهره بُرد؛ مثلاً اگر کسی مبتلا به سرطان استخوان پاست، می توان با برگرفتن یک سلول از استخوان سالم بدن و تکثیر آن سلول به اندازه دستیابی به قطعه استخوانی که از آن بیماری سالم مانده، بخش مبتلای به سرطان را برداشت و قطعه استخوان جدید را جایگزین آن ساخت.

این نوع شبیه سازی - بدین لحاظ که دستاوردش حیوان یا انسانی مشابه پیکری که سلولِ عضوش گرفته شده نیست - هر چند بنا به بعضی گفته ها خارج از حقیقتِ شبیه سازی است، ولی شما به خوبی آگاهید که مجرد این عمل، سلب عنوان شبیه سازی را از آن روا نمی شمرد؛ زیرا منظور از شبیه سازی نباید محدود در دستیابی به حیوان یا انسانی جدید، مشابه و نسخه بدل صاحب سلول باشد؛ بلکه همان گونه که تبیین نمودیم، می تواند مقصود از شبیه سازی، دست یافتن به عضوی همسان و نسخه بدل عضوی که سلولِ آن گرفته شده، به شمار آید.

۲. همسان طلبی

مقصود این است پس از آن که تخمک ها با اسپرم مرد در رحم زن تلقیح گشت، سلولِ لقاح یافته شروع به افزایش می کند و به دو سلول و سپس به چهار و هشت و شانزده سلول و... تکثیر می شود. همه این سلول ها را یک پوسته پوشانده است، و پیشرفت علم، امکان شکافتن پوسته ای را که همه سلول ها را پوشانده و جداسازی سلول هایی را که تکثیر شده و تعدد یافته، به وجود آورده است که پس از جداسازی سلول ها ناگزیر باید هر سلولی با پوسته ای (مصنوعی) جدید پوشانده شود و گفته اند: که این پوسته مصنوعی از برخی مواد موجود در دریاها به دست می آید.

بدین ترتیب، پس از آن که هر یک از سلول ها با این پوسته جدید و نو پوشیده شد، هر سلولی نسخه جدیدی از سلول نخست خواهد بود که در محیط مناسب، یعنی رحم، رو به فزونی می رود تا تعداد آنها به ۳۲ سلول می رسد و رشد و نمو می کند و به کودکی کامل تبدیل می شود. بدین سان، هر یک از سلول ها، همسان یکدیگر و در کلیه صفات و ویژگی ها همانندند و فرزندان که از آنها به وجود می آیند نیز چند قلوهایی بسیار شبیه یکدیگرند.

هر یک از این سلول های جدید را می توان در رحم زن قرار داد و می توان در دستگاه هایی مُدرن، حفظ و نگهداری کرد و پس از گذشت مدتی کوتاه یا طولانی در رحم زن جایگزین ساخت تا مسیر خود را برای رسیدن به مرحله فرزندگی کامل طی نماید؛ چنان که این امکان نیز وجود دارد که برخی از این سلول ها را در رحم زن قرار داد و بعضی دیگر را در حالت انجماد نگاه داشت و دو سال بعد در رحم زن مستقر نمود. بدین ترتیب، دو فرزند یا بیشتر، چندقلوهایی شبیه یکدیگر خواهند بود که هر یک بدون هیچ تفاوتی همسان دیگری است و تنها تفاوت آن ها این است که هر کدام زودتر به دنیا آمد، سنّش از دیگری بیشتر است. گفته اند: برخی

دانشمندان این کار را انجام داده اند، ولی همه موارد آن کاملاً نتیجه بخش نبوده، بلکه از هر سه مورد، یک مورد آن موفقیت آمیز بوده است. شاید این کاهش موفقیت، در اثر عدم پیشرفته بودن ابزار لازم بوده که ممکن است بعدها این عمل بدون استثنای حتی یک مورد، در همه موارد، کاملاً موفقیت آمیز باشد.

۳. شبیه سازی با سلول تخمک لقاح نیافته

در این نوع شبیه سازی، سلول تخمک های لقاح نیافته زن را برمی گیریم. از یک سو همان گونه که یادآوری شد، این سلول دارای پوششی است که درون آن هسته و مایع سیتوپلاسم وجود دارد و باید هسته آن را تخلیه کنیم. از سوی دیگر با برگرفتن سلول یکی از اعضای مرد و زن - هر چند همان زن صاحب تخمک - و گرفتن سلول پوست، هسته این سلول را خارج می سازیم. پس از انجام این دو عمل که مقدمه عمل سومی خواهند بود، هسته سلول پوست را در محل هسته تخمکی که هسته اش تخلیه شده، قرار می دهیم و این سلول به دست آمده از هسته سلول پوست و سیتوپلاسم موجود در آن و پوسته تخمک، درون رحم زن قرار داده می شود و شروع به تکثیر می کند تا تعداد آنها به ۳۲ سلول می رسد. سپس با طی مراحل رشد، کودکی متولد می شود که در فرض مثال، این کودک در تمام جهات و ویژگی ها نسخه بدل شخص صاحب پوستی است که سلول پوست وی را برگرفته ایم.

در مقدمه گذشت که هسته تخمک زن، ۲۳ کروموزوم دارد که با این تعداد، قادر بر ازدیاد و تکثیر و رسیدن به مرحله جنین کامل نیست؛ ولی سلول عضوی که سلولش را گرفته ایم، دارای ۴۶ کروموزوم است که اگر این کروموزوم ها در محل هسته سلول تخمک نهاده شود، سلول به وجود آمده و تشکیل یافته از این دو سلول، قادر بر تکثیر است و می تواند به مرحله جنین کامل برسد و کودک از مادرش متولد گردد.

گفتنی است: سخنان کسانی که ماگفته هایشان را بررسیدیم، در این خصوص گوناگون است. برخی از آنان، تخمکی را که برگرفته و هسته اش تخلیه و برداشته شده، تخمکی لقاح یافته فرض کرده اند؛ چنان که در شماره ۹۶ (مجله زنان) چاپ بهمن ۱۳۸۱ آمده است.

برخی دیگر تأکید نموده اند که تخمک مزبور، لقاح یافته نیست؛ چنان که در مقاله (دکتر حسان حتموت) آمده و کسان دیگر نیز گفته اند.

این اختلاف گفته ها، ما را برای دقت بیشتر در دستیابی به واقعیت ملزم ساخت؛ تا این که به سخنی از دکتر لی سیلور که در کتاب (الاستنساخ بین العلم و الفقه) تألیف دکتر داود سلیمان سعدی چاپ لبنان به سال ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۲م. از او نقل شده بود، دست یافتیم. دکتر لی سیلور این نوع تخمک را لقاح نیافته فرض کرده است. به همین دلیل ما در بیان نوع سوم شبیه سازی و به جهت تأکید بر صحت این امر، آن را موضوع سخن قرار دادیم. اینک متن مقاله دکتر لی سیلور را به نقل از کتاب یاد شده، بیان می داریم:

انسان چگونه شبیه سازی می شود؟

این دانستنی ها از ناحیه دکتر لی سیلور، کارشناسی برجسته در شبیه سازی و از اساتید دانشگاه پرینستون، ارائه گردیده است. وی می گوید: شبیه سازی کاری خیالی نیست؛ بلکه موضوعی واقعی است و بر اساس کارهای انجام پذیرفته در خصوص شبیه سازی گوسفندان صورت گرفته و به نظر می رسد انجام این عمل روی موش ها به نحوی بایسته تر انجام پذیرد. هر دو عمل مشابه یکدیگرند، ولی همسان نیستند.

ابزار کار

۱. بافت انسانی؛ سلول های خالص انسانی، از یک بافت. این سلول ها از فردی که قرار است شبیه سازی گردد، گرفته می شود.

۲. وسایل کاشت بافت انسانی؛ اینها وسایلی هستند که سلول های انسانی در آنها رشد می کنند و تقسیم (تکثیر) می شوند.

۳. وسایل ابتدایی برای کاشت بافت انسانی؛ اینها وسایلی هستند که سلول های کاشته شده در آنها، تکثیر و تقسیم می شوند و بی آن که از بین بروند، در حالتی از رکود وارد خواهند شد.

۴. وسایل آزمایشگاهی؛ عبارت اند از وسیله پرورش دهنده، پوشش نگهدارنده سر و گردن (ظروف کوچک و نازک) آزمایشگاهی ویژه کاشت (بشر)، میکروسکوپ، ابزار قادر بر تخلیه و کاشت اجزای کوچک سلول، نظیر هسته، از سلولی به سلول دیگر.

۵. سلول های تخمک های انسانی لقاح نیافته.

۶. وسایل رشد دادن سلول تخمک انسانی؛ اینها وسایلی اند که تخمک های بارور شده در آن رشد کرده و تقسیم (تکثیر) می شوند.

شیوه کار

۱. سلول های انسانی ای که برای شبیه سازی تهیه شده اند، رشد داده می شوند تا به مقدار کافی از آنها بتوان دست یافت.

۲. این سلول ها به وسایل ابتدائی منتقل می گردند (در این جا، بحث شبیه سازی گوسفند، مرجعی مناسب برای شناخت دقیق زمان مورد نیاز می باشد). این کار به سلول ها اجازه حیات و زندگی می دهد؛ ولی بستگی

به تکثیر شدن ندارد و وارد مرحله رکود می شوند و احتمال می رود این مرحله، همان مرحله ای باشد که سلول ها در آن، تخصص خود را از دست می دهند و به حالت توانایی کامل درمی آیند؛ یعنی قادر بر تخصص و تمایز، به یک نوع از سلول های گوناگون خواهند بود.

۳. آن گاه که سلول های کاشته شده در حالت رکود قرار گرفتند، سلول تخمک انسانی غیر باروری، به دست می آید. هسته این تخمک، تخلیه و سپس با کمترین آسیب ممکن برای تخمک، دور انداخته می شود.

۴. یکی از سلول های کامل در حالت رکود گرفته می شود و مستقیماً درون پوسته پیرامون تخمک که به (لایه شیشه ای) معروف است، کاشته می شود.

۵. شکی الکتریکی به تخمک داده می شود (در این جا بحث شبیه سازی گوسفند مرجعی مناسب برای قدرت و طول مدت شک، تلقی می شود). شک الکتریکی، دو سلول را برای درهم آمیختن تحریک می کند؛ به گونه ای که از خلال نگرستن به سلول ها، می توان به کافی بودن مقدار شک پی برد.

باور بر این است که بازگشت برنامه ژن های ژنتیکی، از جایگزین ساختن پیام های پروتئینی سلول به جای پیام های پروتئینی تخمک، آغاز می شود، جز این که شک الکتریکی به تحریک کردن این پیام های پروتئینی در خلال پوسته هسته نیز کمک می کند. جریان الکتریکی جهت به حرکت درآوردن جزئیات (دنا) در خلال دیواره سلول، شیوه ای رایج به شمار می آید.

۶. طرح های سه گانه اخیر، هر گاه ضرورت ایجاب کند، تکرار می شوند تا به اندازه کافی نهال، در اختیار داشته باشیم و باید در این انتظار باشیم که بسیاری از این نهال ها به سبب آسیب های وارد بر سلول و دیگر حوادث، هرگز زنده نخواهند ماند. به ژن ها اجازه داده می شود، تنها چند بار میان کاشت سلول تخمک انسانی، رشد کنند و تکثیر گردند.

۷. این ژن ها در رحم زنانی که امکان بارداری دارند، کاشته می شوند تا زمان به دنیا آوردن طبیعی آنها فرارسد.

آنچه بیان شد، دقیقاً متن کتاب فرد مزبور است. همان گونه که ملاحظه می کنید، به صراحت از جمله لوازم کار، (سلول های تخمک های انسانی لقاح نیافته) است. به همین دلیل ما قید لقاح نیافتگی تخمک را در بیان شرح نوع سوم شبیه سازی برگزیدیم.

حکم شبیه سازی سه گانه

از آنچه یادآوری شد، به دست می آید که شبیه سازی، دارای اقسامی سه گانه است: این شبیه سازی یا شبیه سازی سنتی است یا همسان طلبی، و نوع سنتی آن یا تکثیر سلول های یک جسم نظیر پوست و گوشت است

که یک سلول به سلول های فراوان و متعددی قابل تکثیر است - به عنوان مثال از تک سلول پوست می توان به پوستی دارای طول و عرض بسیار، دست یافت - و یا قرار دادن هسته سلول فردی به جای هسته سلول تخمکی لقاح نیافته به اسپرم است که هسته آن سلول، تخلیه شده باشد تا سلول تخمک لقاح نیافته به هسته اسپرم مرد، تکثیر شود و به جنین تبدیل گردد و به مرحله جنین کامل برسد و از مادر متولد شود. این نوزاد در ویژگی های جسمانی اش، نسخه بدل فردی است که هسته، از سلولش گرفته شده است.

راز نامیده شدن این دو نوع شبیه سازی به سنتی، این است که آنچه به وسیله آن به دست می آید، کپی چیزی است که قبلاً وجود داشته یا نسخه عضوی است که سلول آن گرفته شده، مانند پوست و گوشت در نوع نخست، و یا نسخه دوم انسان یا حیوانی است که هسته سلول عضوش گرفته شده و جایگزین هسته سلول تخمک گشته است.

همسان طلبی، قرار دادن سلول هایی از سلول تخمک لقاح یافته و در رحم تکثیر شده است. پیش از آن که این سلول ها به مرحله انجام وظیفه ای خاص برسند سلول های چهارگانه - که هنوز تکثیر نشده اند بیش از این عدد بوده اند - و هر سلولی جدای از بقیه و در تحقق وجود، مستقل از یکدیگر قرار داده می شوند.

سپس هر یک از این سلول های چهارگانه مستقل - به عنوان مثال - در رحم زنی نهاده می شوند تا هر یک از آنها مراحل تکثیری را که تخمک لقاح یافته بدان ملحق می گردد، طی نماید و به ۳۲ سلول افزایش یابد و این سلول ها به انجام وظائفی اختصاص می یابند تا به صورت کودکی کامل درآید. این نوزادان چهارقلو در تمام ویژگی های جسمانی، همسان یکدیگرند. به همین دلیل از این نوع شبیه سازی به همسان طلبی تعبیر می شود.

گفت و گو در خصوص حکم شبیه سازی، گاهی در مورد خود انواع شبیه سازی است که آیا در آیین مقدس اسلام، دست زدن به انجام هر یک از انواع سه گانه آن جایز است یا خیر؟ و گاهی درباره تعیین پدر و مادر نوزاد یا چندقلوها، نسبت خویشاوندی بین آنان، حرمت و جواز ازدواج، مسئله ارث و دیگر احکام شرعی فراوان دیگر بحث می شود.

بی تردید برای دست زدن به انجام هر یک از اقسام یاد شده، پرهیز از محرماتی که گاهی همراه با انجام کار خواهند بود، واجب است. بدین ترتیب، باید از دست زدن به بدن مرد یا زن نامحرمی که سلول، از او گرفته می شود، پرهیز گردد؛ زیرا دست زدن به بدن مرد و زن بیگانه در همه حالات و همچنین نگاه کردن به بخش خاصی از بدن مرد و زن بیگانه، برای غیر زن و شوهر حرام است. به هر ترتیب، رعایت این احکام در این جا نظیر سایر موارد، واجب خواهد بود، با این تفاوت که این احکام مستقل اند و اگر رعایت نکردند، موجب حرمت خود شبیه سازی که انجامش مترتب بر آنهاست، نخواهد شد.

در بخش همسان طلبی، پس از گرفتن هسته سلول و یا هر یک از سلول های به دست آمده از تکثیر تخمک لقاح یافته، چه بسا این توهم پیش آید که انجام کارهای بعدی مترتب بر هر یک از این سلول ها، برای دستیابی

به پیکری جدید یا نوزادی مشابه صاحب هسته، یا نوزادان چندقلو، حرام خواهد بود؛ زیرا این قبیل کارها، وارد شدن و دخالت در اموری است که به دست خدای تبارک و تعالی بوده و یا تغییر و تبدیل دادن آفرینش الهی است که شیطان ملعون به آدمیان فرمان می دهد تا آفرینش خدا را دگرگون سازند. بنابراین همه کارهای انجام پذیرفته، شرعاً حرام اند.

چنین توهم و ذهنیتی، بسیار ضعیف است. در مورد شبهه ای که می گوید: (این قبیل کارها وارد شدن در امور ویژه خدای متعال است)، باید گفت: کارهای یاد شده، اموری غیر از حرکت های انسانی که خود و تمام حرکات و سکناش آفریده خدا و به دست توانای اوست، چیز دیگری نیست و سلول ها و هسته آنها و همه چیزهایی که برای دستیابی به این نتایج از آن بهره گیری و استفاده می شود، همه آفریده های خدای متعال اند و ذات مقدّسش، پروردگار همه آنهاست و ویژگی ها و خواص هر یک را خدا به آنها عطا فرموده است. بنابراین جز آنچه خدا خواسته و به اراده اوست، کاری انجام نخواهد پذیرفت. بدین ترتیب، هم این کار تناقضی با خالقیت خداوند ندارد و هم نمی توان پنداشت که با مفاد آیاتی چون: (ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه وهو علی کل شیء وکیل)، ۱ (قل اذکر الله اذ خلق کل شیء...۲) و نیز دیگر آیات و روایاتی که دارای این مضامین هستند، تناقض و مخالفت دارد.

در خصوص شبهه ای که می گوید: (انجام دادن این قبیل امور، تغییر و تبدیل آفرینش الهی است)، باید گفت: پاسخ این شبهه از نکته پیش گفته دانسته می شود که گفتیم تمام کارهایی که انجام می پذیرد، به خواست و اراده خداوند صورت می گیرد. به دیگر عبارت، همه آنها جزء آفرینش الهی تلقی می شوند و با آنچه از ظاهر تغییر و تبدیل در آفرینش الهی می فهمیم، قابل انطباق نیست. چگونه این امر را مخلوق خداوند به شمار نیاوریم که در غیر این صورت ایجاد ساختمان ها، کاشتن بذر برای رویدن گیاه و سبزه و درختان، بافتن پارچه و فرش، پختن غذاها و اموری از این دست که کارهایی معمولی اند نیز همه باید از مصادیق تغییر و تبدیل آفرینش الهی باشند؛ تا چه رسد به ساختن صنایع به وسیله ابزار مدرن و پیشرفته! با این که پُر واضح است حرمت چنین کارهایی از این فقره آیه شریفه استفاده نمی شود و این خود دلیل بر عدم اراده این معنا از آیه کریمه می باشد.

این بخش از آیه شریفه در روایت جابر از امام باقر(ع)، گاهی به دین الهی و گاهی به فرمان الهی، تفسیر شده است. ۳ و هر یک از این تعبیرات، نظیر دیگری است و همه اینها به پدید آوردن بدعت ها در دین خدا بازگشت دارد. صدق تغییر آفرینش خدا بر ابداع، از این رو است که در حکم واقعی که خداوند مثلاً برای وجوب این کار قرار داده و وجوب آن، آفریده الهی به شمار می آید، ابداع کننده ای حکم وجوب آن را به استحباب، تغییر و آن را به خداوند نسبت دهد. وی در حقیقت آفرینش خدا را به چیز دیگری تغییر داده است و در سایر بدعت ها نیز بیان مطلب، همین گونه است. به هر ترتیب، توهم فوق کاملاً ضعیف است. در مورد جواز هر دو نوع شبهه سازی، سنتی و همسان طلبی یا در خصوص یک نوع آن، در برخی گفته ها شبهاتی وجود دارد که بدان ها اشاره می شود.

نقد و بررسی اشکال های شبیه سازی

اشکال اول

گاهی در مورد جواز این دو نوع شبیه سازی، این گونه بحث و مناقشه می شود که برخی آیات شریفه، مردان و زنان را به حفظ و نگاهداری اندام تناسلی دستور می دهد؛ نظیر این فرموده خدا در مورد مردان باایمان: (والذین هم لفروجهم حافظون* إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم فإنهم غیر ملومین* فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون ۴) و نیز آیه شریفه: (قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک أزکی لهم إن الله خبیر بما یصنعون* وقل للمؤمنات یغضن من أبصارهن ویحفظن فروجهن). ۵ از این آیات چنین استفاده می شود که بر هر یک از دو گروه (زنان و مردان باایمان) واجب است شرمگاه خود را از غیر شوهر و زن خود و کسانی که در حکم آنان هستند، حفظ کنند و بپوشانند و دلیلی وجود ندارد که حفظ آن شرمگاه، اختصاص به حفظ آن از عمل آمیزش باشد؛ بلکه اطلاق داشتن آن، اقتضا می کند که بر هر یک از دو گروه نسبت به گروه مقابل واجب باشد تا شرمگاه خود را از هر گونه بهره وری قابل تصور در آن، حفظ نمایند و پرواضح است که به وجودآوری فرزند از اندام تناسلی وی، از بارزترین موارد بهره وری است.

بنابراین واجب است این امر در هر یک از زن و مرد، اختصاص به زن و شوهر داشته باشد. بر این اساس، بهره وری به صورت به وجود آوردن فرزند از زنی به وسیله اندام تناسلی غیر شوهرش، حرام خواهد بود و در مورد مرد نیز همین گونه است.

در نوع اول شبیه سازی سنتی نیز این گونه مناقشه شده است که قرار دادن سلول مردی نامحرم در تخمک زنی نامحرم و سپس نهادن این لقاح در رحم همین زن بیگانه (صاحب تخمک) یا زن نامحرمی دیگر، در حقیقت به وجودآوری فرزندی از مرد نامحرم به وسیله رحم زنی نامحرم تلقی می شود و آن گونه که از آیات شریفه استفاده می شود، این کار بر زن نامحرم حرام است.

پاسخ به اشکال اول

شما به خوبی آگاهید که این مناقشه از پایه و اساسی برخوردار نیست؛ به این دلیل که اولاً، ایرادی بر جواز اصل شبیه سازی همسان طلبی نیست بلکه برقرار دادن جنین به دست آمده از تکثیر سلول ها در رحم غیر همسر است. اگر این جنین ها در رحم خود زن صاحب تخمک یا در رحم همسر دیگر مرد یا کنیز وی مثلاً قرار گیرد، جایی برای این مناقشه باقی نیست. همین گونه است اگر جنین های یاد شده در دستگاه های مُدرن و جدید قرار گیرد تا به صورت فرزندان کامل درآیند. سخن در مورد ایراد خدشه در خصوص شبیه سازی سنتی نیز به همین منوال خواهد بود و به هر حال تعمیم ایراد بر اصل جواز شبیه سازی مخدوش است.

ثانیاً، حفظ و نگاهداری اندام تناسلی (مرد) از غیر همسر، انصراف به نگاهداری از لذت جویی از غیر زن دارد و در مورد زن نیز موضوع، به همین ترتیب است و آنچه آیه شریفه به آن انصراف دارد، روا بودن این عمل بین زن و شوهر است، به ویژه اگر جایی سخن از شرمگاه آنها به میان آید که مقصود از آن، همان لذت جویی معمول یاد شده است و ذهن کسی به سوی مطلبی جز این نمی رود. آیات کریمه نیز دلالت بر وجوب حفظ و نگاهداری، از غیر این مورد ندارد و آنچه در روایات متعدد آمده، خود گواه بر اراده همین معنا از آیه شریفه است:

الف) در صحیح ابوبصیر که در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیات سوره نور، از امام صادق (ع) روایت شده، آمده است که حضرت فرمود: (هر آیه ای از قرآن که در آن سخن از شرمگاه به میان آمده، مربوط به زناست، جز این آیه که مربوط به نگاه کردن است. بنابراین برای مرد باایمان روا نیست به شرمگاه برادرش و برای زن نیز روا نیست به شرمگاه خواهر خویش بنگرد).^۶ بدین سان روایت صحیح یاد شده به وضوح دلالت دارد بر عدم اراده نگاهداری شرمگاه از فرزندآوری. در هیچ یک از این موارد، بلکه در آیات سوره های مؤمنون و معارج، مقصود از نگاهداری از زنا و در آیات سوره مبارکه نور، نگاه کردن نامحرم به اوست و این خود دلیلی معتبر است بر این که در هیچ یک از موارد، مقصود، نگاهداری از فرزندآوری نیست.

اگر بگویید: (نظرگاه اصلی حدیث این است که آیه سوره مبارکه نور، بدون عنایت به سایر آیات مخصوص به نهی از زنا، متعرض نگاه به نامحرم شده؛ بلکه همین آیات شامل زنا نیز می شوند و از آن نهی می کنند. بنابراین منافاتی ندارد غیر زنا و آمیزش را نیز شامل گردد).

در پاسخ می گوئیم: (بی هیچ تردیدی، از دیدگاه عرف، مفاد فرموده امام که (هر آیه ای از قرآن که در آن سخن از شرمگاه به میان آمده، مربوط به زناست، جز این آیه که مربوط به نگاه کردن است) اختصاص داشتن هر یک از دو گروه به امر مخصوص خود است که از آنان خواسته شده است. بدین ترتیب، گروه نخست اختصاص به نهی از زنا و گروه دوم اختصاص به نهی از نگاه کردن دارند و از هیچ یک از دو گروه، غیر از معنای یاد شده، خواسته نشده است.

ب) نزدیک به معنای صحیح گذشته، روایتی است که کلینی (ره) به اسناد خود آن را از ابوعمر و زبیری، از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: (بر چشم واجب است به چیزهایی که خدا بر آن حرام ساخته، ننگرد و از آنچه خدا نهی کرده و برای آن حلال نیست، روی گرداند. این کار، عمل چشم تلقی می شود و از ایمان به شمار می آید. خدای تبارک و تعالی فرمود: به مردان باایمان بگو: دیدگان خود را از (نگاه به نامحرم) فروگیرند و عفاف خود را نگاه دارند. بدین سان، آنها را از نگرستن به شرمگاه های یکدیگر نهی کرد و از نگاه کردن مرد به شرمگاه برادر خود، منع نمود و دستور به حفظ و نگاهداری آن داد تا کسی بدان نظر نکند و فرمود: به زنان باایمان بگو: دیدگان خود را (از نگاه های هوس آلود) فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و هیچ یک از آنها به شرمگاه خواهر خویش ننگرد و شرمگاه خود را از نگاه دیگران محفوظ دارد و فرمود: هر آیه

ای از قرآن که در آن سخن از شرمگاه به میان آمده، مربوط به زناست، جز این آیه که در مورد نگاه کردن است). ۷. همان گونه که روشن است، دلالت این روایت نیز نظیر دلالت صحیحه قبلی است.

اشکال دوم

گاهی نیز بحث و مناقشه در این است که شبیه سازی به دو شیوه یاد شده، چه بسا موجب وجود آمدن قشر خاصی از مردم گردد؛ به این گونه که دانشمندان شبیه سازی در بین قبایل، به سراغ افراد بلندپایه و شرافتمند، با اخلاق و ویژگی های مناسب می روند و سلول آنها را برگرفته، جایگزین هسته تخمک زن می نمایند، یا نطفه ای را که از اسپرم مرد و تخمک زن که هر دو از خانواده ای شرافتمند هستند، برمی گیرند و به جنین های متعددی افزایش و تکثیر می یابند. بدین ترتیب، ثمره شبیه سازی، نوزادانی اند که بدین روش از گروه هایی خاص و خانواده های اشراف پدید آمده اند و لازمه آن منقرض گشتن دیگر قشرهای مردم خواهد بود و فرض بر این است که وقتی خدای متعال فرموده است: (ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم) ۸، اراده خداوند بر این تعلق گرفته که فرزندان آدم (ع) دارای تیره و قبیله های گوناگونی باشند؛ ولی شبیه سازی حرکت بر خلاف مسیری است که خدای متعال خواسته است؛ حتی گاهی در بحث و مناقشه بر شبیه سازی با دو شیوه مزبور، گفته می شود که: شبیه سازان فقط در پی به وجود آوردن فرزندان پسر هستند؛ چون در بهره وری از فواید خاص مربوط به آنها، تمایل بیشتری نشان می دهند و این کار بدان جا خواهد انجامید که قشر زن، آن گونه که خدا خواسته، تحقق نیابد و شبیه سازی، حرکت بر خلاف مسیری است که خدا اراده فرموده است.

پاسخ به اشکال دوم

۱. شما به ضعف هر دو مناقشه به خوبی آگاهید. نخست این که دو ایراد عنوان شده، خدشه در جواز اصل شبیه سازی و نیز در جهت اختصاص آن به برخی از اقشار مردم یا فقط فرزندان پسر به شمار نمی آید. حالا اگر تسلیم ممنوعیت مترتب بر این اختصاص شویم و آن را بجا بدانیم، باز هم بحث و مناقشه در جواز این اختصاص است، نه اشکال بر جواز اصل شبیه سازی.

۲. ممنوعیت یاد شده، در جایی ترتب می یابد که زاد و ولد از طریق آمیزش رایج معمولی ممنوع گردد، و گرنه با جواز آن شیوه - چنان که در این گفته ها فرض همین است - هیچ گاه اختصاص شبیه سازی، به اشراف یا به قشر مرد، به محذور یاد شده منتهی نخواهد شد.

با مطالبی که یادآور شدیم به بی پایه بودن این ایراد پی می برید که می گوید: عمل شبیه سازی، به عدم حصول امر جفت گیری در اصناف و انواع حیوانات و گیاهان که خواسته خداست، می انجامد؛ زیرا گاهی شبیه

سازان، با تمایل به نوعی خاص از موارد مزبور، به این کار اقدام خواهند ورزید و بدین سان، زوجیت میان اشیا از بین می رود، با این که مورد خواست الهی است. بنابراین حرکت در مسیر شبیه سازی، حرکت بر خلاف جهت مورد خواست خدای متعال است.

نخست این که این اشکال، بر جواز اختصاص به این مورد وارد است، نه بر اصل جواز شبیه سازی.

دوم این که شبیه سازی، مانع به وجود آمدن انواع و اصناف یاد شده از طریق معمولی و طبیعی نخواهد بود. سوم آن که معمولاً هیچ انگیزه ای برای اختصاص دادن شبیه سازی به نوعی خاص از حیوان یا گیاه وجود ندارد. بنابراین به هیچ وجه جایی برای این اشکال وجود نخواهد داشت.

اشکال سوم

گاهی گفته می شود: از فرموده خدای متعال: (واذ قال ربك للملائكة إني جاعل فی الارض خلیفة)، ۹ استفاده می شود که خداوند، انسان را جانشین خود قرار داده است. بنابراین اراده و مشیت الهی این است که انسان، جانشین وی باشد و انسانی که در آیه شریفه یاد و به او اشاره شده، منصرف به همین معناست و مقصود او انسانی است که به روش معمولی زاد و ولد به وجود آمده باشد. از این رو، حرکت در مسیر به وجود آوردن آن انسان، به هر یک از دو روش شبیه سازی، موجب جلوگیری از تحقق اراده خدای متعال که آن انسان باید جانشین وی باشد، خواهد گشت، و بنابه گفته ای، این عمل، کفر آشکار است؛ زیرا دلالت دارد اراده و مشیت الهی این است که انسان، دارای تیره ها و قبایل گوناگون باشد و آیه شریفه به انصراف دارد که به شیوه معمولی، تولد یافته باشد. بنابراین حرکت در مسیر به وجود آوردن این انسان، به هر یک از دو روش مزبور، بیرون رفتن از حیطة اراده و مشیت خداوند در آفرینش اوست که عملی غیر جایز خواهد بود.

پاسخ به اشکال سوم

پاسخ هر دو استدلال، ممنوعیت انصراف مورد ادعاست؛ زیرا مدلول نظیر این آیات این است که انسان بما هو انسان جانشین خداست، بی آن که اختصاص به موردی داشته باشد که به شیوه زاد و ولد معمولی و طبیعی به دنیا آمده باشد. چرا این گونه نباشد، در حالی که نوزادی که به شیوه نوین پدید می آید نیز آفریده الهی است و خدا او را آفریده است و او خواسته که آن موجود، انسان باشد. بنابراین به وجود آمدن وی به این روش، آن را از انسان بودن و آفریده خدا بودنش، خارج نخواهد ساخت.

سخن در مورد آیه : (وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا...) نیز همین گونه است؛ زیرا آن گونه که از آیه کریمه استفاده می شود صرف از یک قبیله یا دسته و گروهی بودن، بر کسی که از آن قبیله و یا آن گروه نیست،

امتیازی به شمار نخواهد رفت؛ بلکه معیار اصلی امتیاز و برتری در پیشگاه خدای متعال و کسی که در مسیر خداست، تنها پرواپیشگی و تقواست. به همین دلیل خداوند فرموده است: (ان اکرمکم عندالله اتقیکم). بر این اساس، آیه شریفه به خصوص نوع معمولی انسان ها، انصراف ندارد؛ زیرا همان گونه که پوشیده نیست، هدف یاد شده، متفرع بر خصوص این نوع از انسان ها نیست.

افزون بر این که می توان گفت: آیه مبارکه، ناظر به تمام افراد انسان است؛ هر چند از دسته و قبایل گوناگون باشند، با این تفاوت که هر یک نسبت به دیگری وجه تمایزی دارد که بدان شناخته و از دیگری تمیز داده می شود. این وجه تمایز، در فرزندان چندقلوی معمولی که از تمام جهات نظیر یکدیگرند، قابل تحقق است؛ به گونه ای که در اثر شباهت زیاد، گاهی یکی با دیگری اشتباه می شود؛ هر چند توجه یافتن به آن وجه تمایز، فوق العاده دشوار است. بنابراین در میان چندقلوهایی که به روش جدید پدید می آیند یا نوزاد و نوزادانی که از دو سلول بدن یک شخص به وجود می آیند نیز وجه تمایزی وجود دارد؛ نهایت این است که توجه یافتن به آن وجه تمایز، بسیار مشکل است.

اشکال چهارم

گفته می شود: بر هم زدن شیوه آمیزش و رواج ازدواج غیر جنسی به تهنی ساختن انسان از انسانیت خود می انجامد که خلاف مشیت و اراده خداوند در آفرینش انسان است. به دیگر عبارت، خدای متعال فرموده: (ما آدمیزادگان را گرمی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکب های رهوار) حمل نمودیم، از انواع روزی های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که آفریدیم، برتری بخشیدیم). ۱۰ خدای متعال، گرامیداشت و برتری را که در آیه شریفه آمده، برای آدمیزادگان قرار داده و این دو ویژگی از اموری است که خداوند خواسته در آدمیزادگان تحقق یابد. بنابراین اگر ازدواج به روش غیر جنسی رایج گردد، آدمیزادگان از غیر شیوه زاد و ولد طبیعی به وجود می آیند و از آن جا که لفظ (بنی آدم) در آیه مبارکه به خصوص متولدان به روش معمولی طبیعی انصراف دارد، رواج شیوه نوین شبیه سازی، موجب عدم تحقق مشیت و اراده الهی در انسان می شود و چنین عملی حرام خواهد بود.

پاسخ به اشکال چهارم

پاسخ این است که نخست، انصراف آیه شریف ممنوع است و مقصود خدای متعال به حسب ظاهر آیه شریفه این است که خداوند افراد این نوع را گرمی داشته و بر آفریدگانش برتری بخشیده است و از روزی های پاکیزه به آنها روزی عطا کرده است. بدین ترتیب، این گرامیداشت و برتری، در بسیاری از آفریدگان الهی برای این نوع ثابت است و تحقق یافتن مصادیق آن به نحو متعارف و معمول اگر خصوص زاد و ولد عادی باشد، موجب

نمی شود که آن گرامیداشت اختصاص به همین مصادیق داشته باشد؛ بلکه گرامیداشت، برای افراد این نوع ثابت است و چون تحقق یافتن مصداق، برای این افراد از غیر مسیر عادی (شبیه سازی) موجب بیرون رفتن از مصداق بودن، برای نوع یاد شده نمی گردد، حکم مزبور و گرامیداشت یاد شده، شامل این نوع (شبیه سازی) نیز خواهد گشت.

دوم این که ممنوعیت یاد شده، تنها بر رواج یافتن این ازدواج غیر متعارف و بر هم زدن روش آمیزش و زاد و ولد عادی متعارف، ترتب می یابد. نهایت این است که رسیدن شیوه شبیه سازی به این مرتبه از فزونی، پذیرفتنی نیست و این عمل، موجب حرمت اصل شبیه سازی نخواهد گشت.

اشکال پنجم

گاهی عنوان می شود: شبیه سازی، موجب دور شدن این قبیل کودکان، از خدا و دین می گردد و این خود، بر خلاف مشیّت و اراده الهی است.

پاسخ به اشکال پنجم

پاسخ این اشکال با تمام بیان ها واضح و روشن است؛ زیرا هیچ گونه دلیلی وجود ندارد که متولدان به روش های جدید، از خدا و دین فاصله داشته باشند و از صفات ویژگی های نیک برخوردار نباشند؛ بلکه ظاهر این است که آنان نیز مانند سایر مردم، بشر هستند و دارای اختیارند که راه هدایت یا گمراهی را برگزینند؛ همان گونه که دلیلی وجود ندارد تا بگوید هدف از آفرینش انسان قرار گرفتن در معرض ابتلای متعارف به بیماری های متعارف و غیر متعارف است؛ چنان که در متولدان به شیوه های عادی نیز چنین هدفی وجود ندارد تا بگوییم: دسته ای از این انسان ها که سالم و نیرومندند، برخلاف اراده خدا از آفرینش آنها این گونه سالم و نیرومندند. چگونه چنین چیزی صحیح است، با این که همه انسان ها آفریده خدا هستند و از هر یک آنان، آنچه خدا بخواهد، به وجود می آید و خارج شدن گروه و یا فردی از تحت مشیّت و اراده خداوند، معنا ندارد! افزون بر این، ممنوعیت یاد شده بر فرض پذیرفتن آن، در جایی مترتب است که متولدان به شیوه نوین، بی نهایت فراوان باشند و چنین چیزی مانع اصل به وجود آوردن افرادی اندک به این روش و یا دیگر شیوه های جدید، نخواهد بود.

اشکال ششم

گاهی گفته می شود: جواز شبیه سازی سنتی و همسان طلبی، به جایی می انجامد که بسیاری از دنیاطلبان، به سمت و سوی دستیابی به این گونه کودکان خواهند رفت و آنها را می فروشند و به اموال و دارایی هنگفتی دست می یابند. بنابراین جواز شبیه سازی به این دو شیوه، در حقیقت جواز فروش انسان تلقی می شود که عملی بسیار نکوهیده است.

پاسخ به اشکال ششم

شما به خوبی آگاهید که صرف این تجویز، لازمه اش تجویز فروش کودکان تولد یافته به این روش (شبیه سازی) نخواهد بود و تردیدی نیست به اقتضای ادله، بر این کودکان نیز حکم شرعی بار می شود و آنها آزادند و فروختن آنها روا نیست و این موضوع پرواضح است. افزون بر این که شبیه سازی همسان طلبی، موجب نمی شود که چندقلوها، دارای پدر و مادر نباشند؛ بلکه پدر و مادرشان، همان مرد صاحب اسپرم و زن صاحب تخمک به شمار می آیند.

ممکن است مقصود اشکال کننده این باشد که دستیابی به این فرزندان به دو روش مزبور موجب می شود که آنان کار خلاف و گناه را برای کسی که درصدد انجام آن است، به آسانی مرتکب شوند؛ چون از وجود پدر و مادر محروم اند و یا مانند فرزندان که به شیوه معمولی متولد می شوند، نزد کسی خواستنی و دوست داشتنی نیستند. اگر مقصود این است، این اشکال بر جواز اصل پدید آوردن آنها به دو شیوه مزبور، وارد نیست؛ زیرا اقتضای ادله، پدید آوردن آنها به دو روش یاد شده، جایز و فروش آنها حرام است، و به سادگی رو آوردن آنها به گناه، به هیچ وجه موجب ممنوعیت پدید آوردن آنها نمی گردد.

در اشکالی نزدیک به همین معنا گفته می شود: تجویز دو شیوه شبیه سازی به جایی می انجامد که جهت استفاده از اعضای بدن آنها برای پیوند به دیگران، بدون اجازه آنها بلکه بی توجه به اصل حیات و زندگی آنها، دست به تولید چنین کودکانی می زنند.

پاسخ این ایراد نیز از مطالبی که یادآور شدیم، دانسته می شود.

اشکال هفتم

گاهی می گویند: تجویز شبیه سازی به دو شیوه مزبور، چه بسا موجب شود در همسان طلبی لازم آید که سلول جنین از صاحب اسپرم یا تخمک فرد تبهکاری گرفته شود. بنابراین برگرفتن سلول هایی از شخصی نظیر وی، موجب پدید آمدن کودکانی تبهکار خواهد شد؛ زیرا آنان وارث پدر و مادری تبهکارند که این کار، عملی بسیار ناپسند است. همچنین اگر هسته سلول شخصی تبهکار گرفته شود و جایگزین هسته تخمک زنی

گردد، این کار نیز موجب پدید آمدن کودکی تبه‌کار و مورد تنفر خواهد شد. بنابراین تجویز هر یک از دو روش شبیه‌سازی، بسیار مشکل است.

پاسخ به اشکال هفتم

پاسخ این است که صرف تبه‌کار بودن پدر یا مادر، لازمه اش تبه‌کار شدن کودک نخواهد بود؛ زیرا چه بسا فرزندان انسان‌هایی تبه‌کار و سرکش که خود افرادی شایسته بوده‌اند. بنابراین ممنوعیت انجام عمل شبیه‌سازی از این جهت، بدون دلیل است.

دوم این که این وجه نمی‌تواند دلیل بر ممنوعیت اصل پدید آوردن به دو روش یاد شده، گردد، بلکه اگر تسلیم این نظریه نیز شویم، این ممنوعیت به غیر موارد مزبور، تعمیم نمی‌یابد، در غیر این موارد، منعی صورت نمی‌گیرد.

سوم این که اگر تسلیم این وجه شویم، این اشکال فقط در مورد همسان‌طلبی امکان‌پذیر است؛ ولی همان‌گونه که پوشیده نیست، این وجه در شبیه‌سازی سنتی جاری نخواهد بود.

اشکال هشتم

گفته‌اند: به اقتضای قاعده توارث، تجویز دو روش مزبور در آن جا که صاحب سلول یا اسپرم و تخمک مبتلای به بیماری باشند، گاهی موجب ابتلای این کودکان به آن بیماری که به مرگشان می‌انجامد، خواهد شد.

پاسخ به اشکال هشتم

پاسخ این است که نخست، این اشکال بر تعمیم یافتن وارد است، نه بر اصل جواز شبیه‌سازی.

دوم این که مبتلا شدن - اگر تسلیم آن شویم - زیان و آسیبی به آنها، از ناحیه شخص اقدام‌کننده بر تولد آنان به دو شیوه یاد شده، به شمار نمی‌آید؛ زیرا اقدام‌کننده تنها مقدمات آفرینش آنها را به اراده و مشیت الهی، مهیا کرده است و سپس به دلایل و اسبابی طبیعی، مبتلای به آن بیماری شده‌اند. نهایت این است که شخص اقدام‌کننده، تنها موجب پدید آمدن آنان شده و این کار نظیر آن است که پدر و مادر به روش آمیزش، به تکثیر نسل اقدام نمایند. همان‌گونه که در آن شیوه اشکالی وجود ندارد، در این جا نیز همین‌گونه است.

سوم این که مبتلا شدن به بیماری ای نظیر بیماری پدر و مادر یا صاحب سلول، قطعی نیست و دلیلی بر پدید آمدن چنین ابتلایی وجود ندارد تا اقدام به شبیه‌سازی ممنوع باشد.

اشکال نهم

گفته اند: شبیه سازی به هر دو شیوه حرام است؛ زیرا هر یک از آنها خروج از راهی است که خداوند آن را راه به وجود آمدن انسان قرار داده است.

پاسخ اشکال نهم

عدم صحت این نظریه واضح است، زیرا کاری که انجام آن بر خلاف راه و روش عادی است، دلیل بر ممنوعیت آن در شرع مقدّس نمی تواند باشد.

اشکال دهم

گاهی می گویند: - آن گونه که از دانشمندی مسیحی نقل شده - دستیابی به هر یک از دو روش شبیه سازی، مخالف با نظام اخلاقی است و موجب می شود این نوزادان به صفات و ویژگی های کمال، آراسته نباشند.

پاسخ به اشکال دهم

این دیدگاه نیز بنابر اصل، مردود است؛ زیرا بر این مطلب هیچ گونه دلیلی وجود ندارد؛ بلکه این نوزادان نیز دارای اختیارند و یا به هدایت کلی الهی هدایت می یابند و به کمالات مورد نظر دست می یابند و یا نظیر دیگر انسان ها به ورطه گمراهی می افتند.

در نتیجه، ما به دلیلی که اصل اقدام بر پدید آوردن انسان و حیوانی را از این دو شیوه نوین ممنوع می سازد، برخورداریم. آنچه بیان شد درباره مواردی بود که چه بسا مانع از هر دو روش، شمرده می شد.

اشکال هایی بر نوع نخست شبیه سازی سنتی

برخی اشکال ها اختصاص به نوع نخست شبیه سازی سنتی دارد؛ یعنی ما از برگرفتن هسته سلول عضو فردی و قرار دادن آن در محل هسته سلول تخمک زنی، آن هم پس از تخلیه هسته خود سلول، به تولد نوزادی دست یابیم. بر این شیوه اشکال شده که نوزاد تولد یافته به این روش، بدون پدر و مادر است. بنابراین فردی گوشه گیر بار خواهد آمد و به مراتب بالای انسانیت نمی رسد و این خود، نوعی آسیب رساندن به او تلقی می شود.

این اشکال از آن رو وارد است که صرف اقدام به کاری که نتیجه اش نوزادی بدون پدر و مادر باشد، در آیین اسلام ممنوع است؛ چون واجب است مردم از پدر و مادر، برخوردار باشند.

بیان نخست: بر فرضی که بپذیریم نوزاد یاد شده، پدر و مادر ندارد، اما دلیلی بر جایز نبودن ایجاد این گونه افراد وجود ندارد. نهایت این است که این قبیل افراد قادر بر رسیدن به مراتب عالی نخواهند بود و اگر به خود وانهاد می شدند، امکان رسیدن آنها به آن مراتب وجود داشت؛ ولی شخصی، آنان را از رسیدن به چنین مراتبی بازداشته است و شاید این عمل، زیان رساندن به آنها تلقی شود و حرام باشد، ولی اگر نتیجه این کار (شبیه سازی) رسیدن به افرادی باشد که هیچ یک، از چنین صفتی برخوردار نباشند و امکان رسیدن به مراتب بالا را نداشته باشند، در این صورت عمل شبیه سازی زیان رساندن به کسی محسوب نمی شود و تنها فایده و ثمره اش دستیابی به موجودی ضعیف و ناتوان است که دلیلی بر ممنوعیت دستیابی به آن وجود ندارد و اقتضای اصول نیز آن را جایز می داند.

بیان دوم: ظاهراً آنچه در مورد حرمت این عمل گفته می شود، تنها همان اقدام بر عملی است که موجب شناخته نشدن پدر و مادر نوزاد می گردد که گاهی از آن به آمیخته شدن اسپرم ها تعبیر می شود؛ ولی اقدام به کاری که نتیجه و حاصل آن انسانی باشد بی هیچ پدر و مادر نسبی، دلیلی بر تحریم آن وجود ندارد. افزون بر این که به خواست خدا در بحث از احکام کودکی که به این شیوه پدید می آید و این که آیا او دارای پدر و مادر است یا خیر، سخن خواهیم گفت. منتظر باشید.

بنابراین از مطالب گذشته به دست آمد که اقدام بر شبیه سازی انسان به گونه سنتی فی نفسه و اجمالاً، جایز است؛ هر چند لازم است که سایر احکام شرعی الزامی مانند نگاه کردن به نامحرم یا لمس بدن او و غیر از این دو مورد که پیشتر به برخی از آنها اشاره کردیم، رعایت گردد.

البته گاهی در حکم به جواز برخی موارد آن اشکال شده است که باید آن موارد را ملاحظه نمود و خصوصیات آنها را با دقت مورد بررسی قرار داد تا حکم آنها مشخص شود. از این رو، ما هر یک از این موارد را در ضمن مسئله ای بیان می داریم:

مسئله نخست: گاهی در آن جا که سلول از اندام تناسلی مرد نامحرم گرفته می شود و پس از تخلیه هسته تخمک زن نامحرم، آن سلول را جایگزین هسته آن می سازند، قائل به حرمت شبیه سازی شده اند. به نقل از (دکتر محمد رأفت عثمان)، یکی از اساتید جامعه‌الازهر، آمده که وی این گونه شبیه سازی را حرام دانسته و برای حرمت آن استدلال کرده که این تلقیح هر چند مصداق زنا نیست، ولی با توجه به این که عمل زنا ورود اندام تناسلی مرد در اندام تناسلی زن نامحرم است، شبیه سازی به این شیوه در حکم به حرمت، مانند زناست؛ زیرا در حقیقت جزئی کوچک (سلول) از اندام تناسلی مرد، درون تخمک زن نامحرم قرار گرفته است. بدین ترتیب، این گونه بارور ساختن، نظیر بارور ساختن به وسیله انزال اسپرم پس از آمیزش در اندام تناسلی زن نامحرم است و بدین سان حکم آن، حکم زناست.

افزون بر این که این گونه بارور ساختن نیز موجب به هم آمیختگی نَسَب می شود و تنها راه عدم بروز این آمیختگی این است که شرمگاه و تخمک های زن، ویژه شوهرش باشند و هرگاه استفاده غیر از شوهرش را با فرزندخواهی به واسطه آنها جایز بدانیم، در حقیقت به هم آمیختگی نَسَب و فامیل را روا دانسته ایم و این عمل در آیین اسلام، کاری نکوهیده و ناپسند است.

شما به ضعف هر دو دلیل وی پی بردید: نخست این که این اشکال کننده پس از روشن بودن و پذیرش این که شبیه سازی مصداق زنا نیست، در حقیقت تسلیم شده که ادله حرمت زنا مانند زاد و ولد به زنا، موضوع بحث و همانندسازی را که گاهی احتمال دارد منشأ وحدت حکم حرمت باشد، در بر نمی گیرد. شبیه سازی تنها بارورسازی تخمک زن نامحرم با اسپرم نامحرم است - و البته این امر نیز محل بحث است - ولی وی تلقیح به وسیله سلول اندام تناسلی مرد نامحرم را نظیر تلقیح به اسپرم او، موجب یکسان بودن حکم در این دو موضوع شمرده و آن را حرام دانسته است و در این خصوص جز صرف احتمال یا گمان ضعیفی که هیچ گونه دلیلی بر اعتبار آن نیست، دلیل معتبری ندارد و اصل برائت شرعی و عقلی، اقتضای جواز آن را دارد و شاید فتوای وی به حرمت آن، برگرفته از مذهبی باشد که به حجیت قیاس قائل اند و تردیدی در بطلان آن نیست. شاید وی دلیل خود را این گونه توجیه کند که چون فرض بر این است که سلول، از اندام تناسلی مرد گرفته شود، قطعاً وارد ساختن این جزء کوچک در اندام تناسلی زن، نظیر داخل نمودن اندام تناسلی مرد است و از این رو، این کار حرام است و حکم زنا بر آن بار می شود، ولی این توجیه نیز قیاسی مع الفارق و کاملاً بی اعتبار است.

بحث به هم آمیختگی نَسَب نیز از او نپذیرفتنی و مردود است؛ زیرا معنای به هم آمیختگی این است که مثلاً فرزند به وجودآمده از راه نامشروع و غیر شوهر و یا کسی که در حکم اوست، به شوهر نسبت داده شود، و گر نه اگر مردی از روی شبهه با غیر همسر خود آمیزش نمود و آن زن از اسپرم وی باردار شد، تردیدی نیست که فرزند به وجودآمده، فرزند مردی است که از روی شبهه با آن زن آمیزش نموده است. بدین سان، نسبت دادن این فرزند به شخص آمیزش کننده ای که شوهر آن زن نبوده، از باب به هم آمیختگی نَسَب، ممنوع نیست. در این صورت اگر به اقتضای اصل برائت، قائل به جواز این باروری و شبیه سازی سنتی شویم، انجام این کار حلال و نوزاد پدیدآمده از این روش، فرزند آن مرد و این زن است و مرد، پدر او و این زن، مادر اوست. نهایت این است که اگر ما ثبوت حق شوهر را به رحم زن با باروری انجام گرفته از سوی مرد، از ادله استفاده کنیم - اگر زن شوهردار باشد - در این صورت در جواز اقدام زن به این باروری، اجازه شوهرش شرط است. این استفاده از تخمک و رحم زن مانند آن است که نطفه به دست آمده از اسپرم مرد و همسرش در رحم این زن که گاهی از آن به رحم اجاره ای یاد می شود، قرار داده شود. بنابراین همان گونه که خود آن عمل و اجاره ای بودن رحم، دلیل بر حرمت آن نیست، در موضوع بحث ما نیز همین گونه است.

بدین ترتیب، اگر تسلیم حرمت بهره‌وری از سلول تخمک و رحم این زن بدون اجازه شوهرش گردیم، پرواضح است که این عمل، از باب حرمت زنا نیست تا حکم نوزادان تولدیافته به شیوه معمولی از زن و مرد، بر آنان ترتب یابد؛ بلکه این نوزاد شرعاً فرزند آن زن و مرد است و حکمش همان حکم سایر فرزندان است و بر او، حکم فرزند به وجود آمده از زنا، بار نمی‌شود. نهایت این است که عمل حرامی صورت گرفته، ولی این کار موجب نمی‌شود کودک، فرزند زنا به شمار آید، و مطلب بسیار روشن است.

از آنچه یادآور شدیم، پی می‌برید که دلیلی بر حرمت شبیه‌سازی سنتی با تلقیح سلولی از هر جزء بدن نامحرم در تخمک زن نامحرم، وجود ندارد و جنبه جواز آن، از مطالبی که قبلاً بیان داشتیم، روشن است.

مسئله دوم: اگر تلقیح و بارورسازی یاد شده از سلول بدن زنی در تخمک زنی دیگری که هسته تخمک او تخلیه شده صورت بگیرد، این عمل را شخص نامبرده (دکتر رأفت عثمان) با استناد به این که شبیه مساحقه است، حرام دانسته است؛ بدین ترتیب که اگر مساحقه حرام و فرزندآوری حاصل از آن نیز حرام باشد، تلقیح و باروری شبیه به آن نیز طبق قاعده قیاس، حرام خواهد بود. افزون بر این که این عمل، موجب وارد شدن آسیب‌ها و زیان‌های روحی و روانی و اجتماعی به فرزند تولدیافته به این شیوه خواهد گشت و این کار حرام است. گذشته از این، اگر این کار میان زنان رواج یابد، ایجاد فساد خواهد کرد.

شما به خوبی به ضعف تمام ادله او پی می‌برید؛ زیرا پس از پذیرش این که عمل مزبور مصداق مساحقه نیست، بدین ترتیب، ادله تحریم مساحقه نیز شامل آن نخواهد شد و در وجود تفاوت‌های فراوان بین این عمل و بین مساحقه، تردیدی نیست. بنابراین چگونه گفته می‌شود به اقتضای قیاس، حکم مساحقه بر این عمل ثابت می‌شود؟ افزون بر این که قاعده قیاس از دیدگاه ما قطعاً مردود و فاقد اعتبار است.

این ادعا نیز که تلقیح یاد شده موجب زیان رسیدن به کودک تولدیافته می‌شود، دارای اشکال است؛ زیرا چنین چیزی مشخص نیست و قاعده برائت، حکم به جواز آن نمی‌کند. حالا اگر تسلیم شویم که این زیان‌ها، مشخص و معلوم باشد، در برخی سخنان ماگذشت که آنچه حرام است، وارد ساختن آسیب و زیان بر انسانی سالم است که در این جا مصداق ندارد. نهایت امر این است که این شبیه‌سازی، به پدید آمدن انسانی ضعیف از حیث جسم یا روح بینجامد که در معرض برخی ابتلائات قرار گیرد. در این جا نیز پدید آوردن چنین انسانی، وارد ساختن زیان و ضرر بر او محسوب نمی‌شود؛ بلکه تنها به وجود آوردن موجودی ضعیف است و همان گونه که روشن است ادله حرمت زیان رساندن، شامل آن نخواهد شد.

در مورد این که رواج این شیوه در بین زنان ایجاد فساد نماید نیز دلیلی وجود ندارد. نهایت امر این است که عمل شبیه‌سازی جایز است و تولید مثل به شیوه عادی نیز جایز و حرکت به سوی دستیابی به آن رواست و اگر باب تولیدمثل عادی طبیعی بسته نباشد، هر کس بخواهد این شیوه را برمی‌گزیند و هر کس خواستار آن شیوه باشد، آن را انتخاب خواهد نمود و هیچ ممنوعیتی در کار نیست.

مسئله سوم: دکتر رأفت عثمان در این مسئله نیز قائل به حرمت شده که تلقیح و بارور کردن مزبور از سلول بدن زنی صورت گیرد که آن سلول جایگزین هسته تخمک خود آن زن شود و دلیل حرمت آن را همان دلیل مسئله دوم دانسته است. ظاهراً مقصود وی، حرمت آسیب رساندن به کودکی است که در پی این تلقیح و باروری تولد می یابد و ترتب فساد را زمانی می داند که این گونه باروری میان زنان رواج یابد؛ ولی در مورد قیاس شبیه سازی به مساحقه، باید گفت که مساحقه، میان دو زن واقع می شود و این جا جز یک زن کسی در میان نیست. شاید تقریب قیاس به این نحو گفته شود که: معیار حرکت مساحقه این است که زنان با انجام کارهایی جنسی با خود، لذت جویی کنند و تفاوتی ندارد که در این میان زن دیگری باشد یا خیر. پس لذت جویی زن با انجام عمل جنسی با خود نیز، به همان معیار حرمت شبیه معیار لذت جویی جنسی از خویشتن است و قیاس، اقتضای حرمت آن و همچنین حرمت تولید مثل حاصل از آن را دارد.

با یادآوری آنچه قبلاً بیان داشتیم، بطلان این استدلال را در خصوص حرمت زیان رساندن به نوزاد و حرمت ایجاد فساد بین زنان، خواهی دانست؛ همچنان که دانسته شد قیاس از دیدگاه ما فاقد اعتبار است. افزون بر این که بین لذت جویی از غیر و لذت جویی از خویشتن، و نیز بین لذت جویی جنسی و جایگزینی تلقیح سلول بدن خودش به جای هسته تخمک، تفاوت وجود دارد. بدین ترتیب، در این صورت هیچ گونه دلیلی بر حرمت وجود ندارد.

وانگهی، از فرد مزبور، حرمت شکل دیگری از این عمل نقل شده است؛ بلکه آن صورت، خارج از انواع و اقسام شبیه سازی است که ما درصدد تبیین حکم آن هستیم. این صورت عبارت از این است که سلولی از بدن جنبنده ای غیر از انسان گرفته شود و در تخمک زنی که هسته آن تخلیه شده، قرار گیرد. استدلال وی بر حرمت آن، این است که عمل یاد شده، بیهوده و بدون فایده است. افزون بر این، موجب نقص و عیب و زشتی نوزاد به دست آمده از آن می شود و این کودک نوزادی نوظهور خواهد بود. ۱۱

شما به ضعف مواردی که وی برای حرمت بیان داشت، پی بردید؛ زیرا دانستید که اقدام بر پدید آوردن نوزادی ضعیف و در معرض رخدادهای آسیب رساندن به انسان تلقی نمی شود تا حرام باشد؛ چنان که کارهای بیهوده، به طور کلی حرام نیستند. بنابراین بر حرمت قسم یاد شده نیز دلیلی وجود ندارد و قاعده برائت، اقتضای جواز آن را دارد.

مسئله چهارم: فرض دیگر شبیه سازی بدین گونه است که سلول پیکری، از تخمدان زن جوانی که از دنیا رفته یا از بدن جنینی که از رحم زنان ساقط شده و مرده است، گرفته شود و این سلول جایگزین هسته تخمک زنی که هسته آن تخلیه شده، گردد. شیخ قرضاوی یکی از مفتیان برادران اهل سنت، قائل به حرمت آن است و قول به حرمت این دو مورد از کتاب وی (استنساخ الانسان) نقل شده، بی آن که دلیلی بر گفته اش از او بیان شده باشد.

شاید وجه قائل بودن به حرمتِ دو مورد مزبور این باشد که هر دو مورد، بهره بردن از پیکر انسان است؛ زیرا زنِ جوانِ مورد فرض، انسانی بوده که از دنیا رفته و همچنین جنین ساقط شده از رحم مادرش نیز انسانی مرده است؛ هر چند هنوز به مرحله کمال انسانی نرسیده باشد و در جای خود ثابت شده که بهره مندی و استفاده از مُردار، حرام است. بنابراین ما باید عنوان این صورت را این گونه قرار دهیم که سلولِ پیکر، از انسان یا حیوانی مرده گرفته شود و اگر تسلیم شویم که استفاده از جسد مرده حرام است، این تلقیح نیز حرام و غیر جایز است.

از دیدگاه ما در مورد حرمت خوردن گوشت مرده انسان تردیدی نیست؛ ولی بر حرمت استفاده از جسد او پس از مردنش، ظاهراً دلیلی وجود ندارد. اگر بگویید: (بر جسد انسانی که از دنیا رفته، مردار صدق می کند و ادله تحریم استفاده از مردار، شامل آن می شود و بدین ترتیب، جسد انسان مردار است و تفاوتی میان آن و میان مردار حیوان وجود ندارد)، پاسخ این است که: به احتمال زیاد، مقصود از عنوان مردار، خصوص حیوان مرده است و شامل مرده انسان نمی شود. بر این اساس، ادله تحریم بهره وری و استفاده از مردار، حجت در مرده انسان نخواهد بود. فیومی در (مصباح المنیر) می گوید:

میتة (=مردار) حیوان، آن است که حیوان به خودی خود بمیرد و جمع آن (میتات) و اصلش میتة با تشدید است. گفته شده: لفظ (میتة) اگر در مورد انسان به کار رود، چون او اصل است، تشدید و در (میتة) برای غیر انسان تفاوت قائل شدن میان این دو، (میتة) بدون تشدید می آید و چون میتة حیوان بیش از آدمیان استعمال می شود، سزاوارتر است که بدون تشدید آورده شود.

مگر این که گفته شود: ادله وجوب دفن انسان، اقتضای وجوب دفن تمام اجزای بدنش حتی جزء بسیار کوچک آن را در قالب سلول، دارد. بر این اساس چون گرفتن سلول از پیکر وی با دفنِ واجب آن منافات دارد، این کار سرپیچی از انجام این عملِ واجب تلقی می شود و حرام است.

شما به ضعف این وجه نیز آگاه هستید؛ زیرا نخست این که: مسئله وجوب دفن، در مردگانِ کفار که شرعاً از احترامی برخوردار نیستند، جریان ندارد. دوم این که: احتمال این ادعا وجود دارد که همان ادله وجوب دفن، شامل دفن این سلول بی نهایت کوچک نشود و با احتمال اختصاص وجوب دفن به اجزای عادی بدن، به اقتضای براءت، جایز است سلول دفن نگردد؛ بلکه جایز است از جسد میت سلول برگرفت. افزون بر این که از ادله وجوب دفن، استفاده می شود که جایز نیست به جسد میت بی اعتنائی شود؛ بلکه احترام آن اقتضا دارد دفن گردد. و از این عمل، جز حرمت بی توجهی به جسد میت، استفاده نمی شود. در مورد برگرفتن جزئی از آن جسد و بهره مندی به وسیله آن در مسیر دستیابی به تلقیحی که به مرحله انسان زنده برسد، ادله وجوب دفن، دلالت بر منع از این کار ندارد. به همین جهت گرفتن اعضای جسد مردگان برای استفاده از آنها در پیوند بیمارانِ نیازمندِ آن اعضا، جایز است.

افزون بر این، اگر تسلیم شویم که اقتضای وجوب دفن، این است که برگرفتن جزء بی نهایت کوچکی از جسد (سلول) نیز جایز نیست؛ ولی شما به خوبی آگاهید که نهایت امر این است که برگرفتن سلول میت شرعاً کاری حرام است، اما اگر کسی سلول را گرفت و با آن تخمکی را تلقیح نمود و نطفه انسانی منعقد گشت، در این انسان هیچ گونه کاستی و نقصی وجود ندارد و فرزند زنا نیز شمرده نمی شود.

آنچه بیان شد، مربوط به مرده انسان بود؛ ولی در مورد حیوان در مباحث مکاسب محرمه مشخص شده است که استفاده ای نظیر خوردن گوشت مردار حیوان، شرعاً حرام است؛ ولی هیچ گونه دلیلی بر حرمت سایر بهره وری ها مانند استفاده از کود به دست آمده از مردار حیوان وجود ندارد، به ویژه استفاده از قسمت هایی نظیر سلولی که کوچک ترین اجزای مردار به شمار می آید و با هیچ یک از حواس پنج گانه قابل حس نیست. بر این اساس، استفاده از سلول مرده حیوان، شرعاً جایز است؛ هر چند به اقتضای اصل براءت، افزون بر مطالبی که به تازگی گذشت، حرمت این عمل هیچ گاه موجب نمی شود کودک تولد یافته از تلقیح، فرزند زنا شمرده شود.

مسئله پنجم: بارورسازی مزبور به گونه ای مشروع صورت پذیرد و سپس بخواهند آن را در رحم زنی غیر از صاحب تخمک لقاح یافته، که هسته تخمک وی تخلیه شده، جای دهند. کتاب مزبور، حرمت این صورت را از یکی از مفتیان اهل سنت ۱۲ نقل کرده، بی آن که دلیلی بر حرمت آن ارائه داده باشد؛ بلکه موضوع حکم وی به حرمت، اختصاص به سلول لقاح یافته شبیه سازی شده مزبور نیست و تخمک لقاح یافته را نیز بدون هیچ گونه قیدی بر آن عطف کرده است. بدین ترتیب، شامل نطفه به دست آمده از تخمک زن و اسپرم شوهرش نیز خواهد شد.

به هر حال، شاید وجه بیان این مسئله از دیدگاه او، قیاس نمودن این موارد به زنا باشد؛ زیرا مرد صاحب سلول پیکری، یا صاحب اسپرم، به فرزندى از غیر طریق همسرش، دست خواهد یافت. بنابراین قضیه به این می ماند که اسپرم خود را در رحم زن بریزد و این قیاس، اقتضای حرمت دارد.

ولى چنان که گفتیم قیاس از دیدگاه ما به هیچ وجه دارای اعتبار نیست و دلیل دیگری بر حرمت وجود ندارد. از این رو، اقتضای اصل براءت، جواز این عمل است. اشکالاتی بر سخن گوینده وارد است. نخست این که: این توجیه، اقتضایش اختصاص حرمت است به جایی که زن دوم با مرد، نامحرم باشد؛ در صورتی که سخن وی اطلاق دارد و جایی را که همسرش به ازدواج او درآمده و ملک او باشد، شامل می گردد؛ چنان که جایی را که سلول پیکری از زنی دیگر و یا از خود زن صاحب تخمک باشد نیز شامل خواهد گشت.

دوم این که احتمال دارد وجود اسپرم، در حرمت دخالت داشته باشد. بنابراین اگر قیاس را بپذیریم، قطعاً این عمل در موارد بارورسازی و تلقیح به وسیله سلول پیکری از مرد، جریان نخواهد یافت.

مسئله ششم: اگر شبیه سازی سنتی یا همسان طلبی موجب پدید آمدن افرادی از انسان گردد که از تمام جهات با یکدیگر شبیه باشند، بر این نوع شبیه سازی دو گونه اشکال شده است.

یکی این که ویژگی های اشخاص - در تولیدمثل با ازدواج معمولی و متعارف - هر کدام با دیگری متفاوت اند. بنابراین اقدام بر انجام این نوع شبیه سازی، در هم شکستن ویژگی های فردی و اساسی برای هر فرد بشر تلقی می شود و این کار جایز نیست.

دوم این که هرگاه یکی از همسان ها با کشتن نفس محترمی مرتکب قتل عمدی شود، امکان تشخیص قاتل میسر نخواهد بود؛ زیرا شناخت افراد به انگشت نگاری آنهاست و فرض بر این است که به دلیل شبیه بودن اثر انگشت این همسان ها به یکدیگر، امکان استفاده از اثر انگشت برای شناسایی قاتل وجود ندارد و کار به جایی می انجامد که در قتل عمد، راهی برای اجرای عدالت در مورد افرادی از این قبیل وجود نداشته باشد و - همان گونه که پوشیده نیست - در قتل عمد و دیگر گناهایی که موجب حدّ یا تعزیر یا ضمانت مالی است نیز ماجرا به همین منوال خواهد بود. بدین ترتیب، باید این نوع شبیه سازی حرام باشد؛ چون به عدم تحقق واجبات شرعی می انجامد.

شما به ضعف هر دو وجه بالا آگاه هستید. در مورد نخست: افزون بر آنچه با آن آشنا شدید، نمی توان در همه جهات انسان های شبیه سازی شده تا بی نهایت، به وجود تشابه، اطمینان حاصل کرد. گذشته از این، نهایت امر این است که این افراد متشابه نیز مانند برخی از افراد متشابه تولید یافته به روش ازدواج عادی، تا این مقدار با یکدیگر شباهت دارند؛ هر چند وجود این دو قسم بسیار اندک است. بنابراین هر تحلیل و بررسی ای که در مورد آن افراد صورت گرفت، در مورد اینان نیز همان گونه قابل تحصیل است. در نهایت، این افراد به جهت همسانی، با سایر افراد انسان متفاوت اند. با وجود این، دلیلی بر وجوب این که افراد انسان دارای ویژگی های گوناگونی مانند متولدان از راه ازدواج باشند، وجود ندارد؛ تا این که اگر کار به غیر این شیوه انجامید، شرعاً ممنوع باشد.

در مورد وجه دوم، نهایت امر این است که تشابه حقیقی و دقیق - به عنوان مثال - موجب دست نیافتن قضات به شناسایی مجرمانی از این قبیل، با استفاده از اموری نظیر اثر انگشت آنان می شود و این کار سبب عدم امکان شناسایی افراد یاد شده به این روش، خواهد گشت. بدین سان، این گونه انسان ها به افرادی می مانند که بدون انگشت هستند و یا سرانگشتان آنان قطع گردیده است و لازمه اش این است که تنها روش دستیابی به این افراد، منحصر در اقامه شاهد و بیّنه عادل بر ضد او باشد و یا به علم قاضی بستگی داشته باشد و یا معیار انجام کار خلاف و گناه، اقرار مجرم به گناه خود باشد؛ بلکه اگر فرض شود که اصلاً امکان اثبات جنایت و جرم بر او وجود ندارد، نهایت این است که - به عنوان مثال - موضوع قصاص و حدّ و تعزیر برایش ثابت نگردد و همان گونه که روشن است، هیچ گونه اشکالی در این قضیه وجود ندارد. افزون بر این که نظیر این مورد بسیار اندک اتفاق می افتد و همان گونه که گذشت، تحلیل و بررسی مسئله در این قبیل افراد، مانند همسان های بسیار شبیه هم، در متولدان از راه ازدواج معمولی صورت می پذیرد.

اشکال هایی بر همسان طلبی

۱. گاهی در مورد جواز این عمل، خدشه می شود که جواز این کار موجب می شود برخی از سلول های جدیدی که پس از جداسازی سلول های تکثیر شده در رحم، بدان دست یافته شده، در رحم زنی نازا قرار داده شود و آن زن صاحب فرزند می شود که از او به دنیا آید. این کار با فرموده خداوند: (و يجعل من یشاء عقیما) منافات دارد؛ زیرا این عمل، صفت عقیم بودن را از هر زنی سلب می کند و این شیوه مخالف صریح آیه مبارکه قرآن است.

شما به خوبی آگاهید که این اشکال وارد نیست؛ زیرا اولاً، مفهوم این آیه شریفه که خدای تبارک و تعالی هر یک از زنان را که بخواهد عقیم قرار می دهد، این است که این قبیل زنان مانند دیگر زنان، باردار نمی شوند و بارداری عبارت از به وجود آمدن نطفه، با تلقیح تخمک های زن با اسپرم مرد است و پرواضح است که این معنا با قرار دادن نطفه به وجود آمده از تلقیح اسپرم مرد و تخمک زنی دیگر، در رحم زن تحقق پذیر نخواهد بود؛ زیرا رحم او در این جا مانند رحم اجاره ای است که نطفه قرار داده شده در آن، رشد می کند نه این که زن و رحم او از عقیم بودن و نازایی تغییر یافته و باردار شده است. ثانیاً، نهایت امر این است که عمومیت دادن شبیه سازی به این زن، جایز نیست و چه بسا عمومیت دادن آن به دیگر موارد نیز جایز نباشد؛ ولی همه این موارد نمی تواند دلیل بر ممنوعیت اصل شبیه سازی باشد.

بنابراین اصل شبیه سازی جایز است و برخی مصادیق آن به جهات عارضی دیگری، جایز نخواهد بود.

۲. گاهی خدشه در جواز شبیه سازی به این بیان است که سلول به دست آمده از تلقیح تخمک زن با اسپرم مرد در رحم، نطفه شمرده می شود و روایات معتبری وجود دارد که از بین بردن نطفه، در همه مراحل وجودش حرام است؛ بلکه در برخی از آن روایات گفته شده که انداختن نطفه از رحم، کشتن فرزند تلقی می شود. بر این اساس، کارهایی که برای جداسازی آن انجام می پذیرد، اگر موجب از بین رفتن یک سلول از آن گردد، قطعاً نابود کردن آن حرام است، و اگر لازمه همسان طلبی، این قبیل امور باشد - چنان که اغلب این گونه است - عملی حرام است و باید از انجام آن پرهیز شود.

در این خصوص روایات متعددی آمده که به نقل دو روایت بسنده می کنیم:

الف) در موثقه اسحاق بن عمار آمده است که می گوید:

به ابوالحسن (ع) عرض کردم: زن، از باردار شدن بیمناک است، دارویی می نوشد و آنچه را در شکم دارد، می افکند. حضرت فرمود: این کار را انجام ندهد. عرض کردم: تنها نطفه است. امام (ع) فرمود: نخستین چیزی که از انسان آفریده می شود، نطفه است. ۱۳

همان گونه که ملاحظه می کنید این موثقه اطلاق دارد و تمام مراحل قابل تصور نطفه را شامل می گردد و جمله (نخستین چیزی که از انسان آفریده می شود، نطفه است) در سخن امام (ع) در مقام پاسخ به سؤال کننده، خود دلالتی روشن بر عدم جواز از بین بردن نطفه، نخستین مرحله آفرینش انسان، است.

(ب) در صحیحہ ابو عبیدہ کہ مشایخ سه گانه - صدوق، کلینی، شیخ طوسی (فدس اسرارهم) - آن را روایت کرده اند، آمده است که پرسنده می گوید:

در مورد زن حامله ای که بدون اطلاع شوهرش، دارویی نوشیده و جنینش را افکنده، از ابو جعفر (ع) پرسش نمودم. وی می گوید: امام (ع) فرمود: اگر جنین دارای استخوان است و گوشت بر آن روییده، بر زن دیه واجب است و باید آن را به پدر او بپردازد، و اگر به هنگام انداختن، علقه یا مضغه باشد، چهل دینار یا بچه غلام یا بچه کنیزی را به پدرش تحویل دهد. عرض کردم: بنابراین او به همراه پدر جنین سقط شده، از دیه اش ارث نمی برد؟ فرمود: خیر؛ چون جنین را کشته، از او ارث نمی برد. ۱۴

همان گونه که ملاحظه می کنید این صحیحہ، به صراحت شامل همه مراحل جنین حتی علقه و مضغه می شود و از افکندن جنین به کشتن او تعبیر کرده است. بنابراین به طور قطع، این کار حرام است. همچنین این روایت، برافکندن جنین، حکم قتل انسانی را که در این جا فرزند آن دو به شمار می آید، مترتب ساخته است و این همان مطلبی است که ما بدان اشاره کردیم و برافکندن نطفه، کشتن اطلاق گردیده است. به هر حال، در دلالت این صحیحہ بر حرمت سقط جنین، تردیدی نیست و در آن دلالتی بر گفته های ما وجود دارد و شاهد و گواه بر تعبیر به کشتن در مورد سقط جنین، این است که معیار حرمت، نابود کردن چیزی است که به سمت انسانیت در حرکت است؛ حتی اگر دارای روح نباشد؛ چنان که صحیحہ به صراحت، حکم حرمت را شامل علقه یا مضغه بودن آن می داند. به همین دلیل اطلاق داشتن این دو مورد، شامل سلول های نخستین نیز خواهد شد و نابود ساختن آنها حرام است؛ چنان که موضوع بحث همین است، مگر این که گفته شود: نهایت دلالت آن این است که حکم، شامل مرحله علقه می شود و دلالت بر قبل از آن مرحله و اطلاق کشتن آن مورد ندارد. با این همه، این سخن با وجود داشتن روایتی مانند موثقه گذشته عمار و دیگر روایات به مطلب زیان نمی رساند. ۱۵

انصاف این است که در دلالت این روایات بر حرمت از بین بردن نطفه، تردیدی وجود ندارد. بنابراین اگر کار تک تک سلول ها مستلزم از بین بردن نطفه باشد، نابود کردن آن حرام است، جز این که - همان گونه که روشن است - از بین بردن نطفه، عملی حرام است که در مقدمه دستیابی به شبیه سازی همسان طلبی، انجام پذیرفته، وگرنه خود همسان طلبی، به مقتضای این روایات حرام نیست.

حکم آنچه از شبیه سازی به دست می آید

آنچه یادآوری شد، در مورد حکم خود اقدام بر این کارها بود. اینک به بیان حکم آنچه از هر یک از این انواع به دست می آید، می پردازیم:

۱. شبیه سازی سنتی

نخستین نوع شبیه سازی سنتی، دستیابی به عضوی جدید نظیر پوست است. در جواز استفاده از آن عضو در درمان انسان صاحب سلولی که سلول از او گرفته شده، تردیدی وجود ندارد؛ زیرا آن عضو، دستاورد و نتیجه سلول به وجود آمده در بدن اوست که عضو وی به شمار می آید. بنابراین در این نوع استفاده از عضو با این شبهه که رضایت صاحبش برای استفاده از آن شرط است، جایی برای توهّم حرمت آن وجود ندارد. هرچند احتمال حرمت مداوای با عضو خودش وجود دارد، ولی چون دلیلی بر آن وجود ندارد، به مقتضای اصل برائت، ممنوع نخواهد بود.

آری، سخن در این جا بر سر این است که آیا همه احکام اعضای طبیعی و عادی صاحب این سلول، بر پوست یا عضو جدید دیگر، مترتب می شود تا نامحرم (غیر همجنس) نتواند آن را لمس کند و اگر این سلول از قسمت هایی از بدن گرفته شده که نگاه کردن به آنها جایز نیست، نمی تواند بدان نگاه کند؟ یا آن احکام مترتب نمی شود؟ به وجه احتمال اشاره کردیم که هرگاه سلول، از بدن وی باشد و این سلول با انجام کارهایی که روی آن صورت می گیرد، رشد کند و بزرگ شود تا به صورت پوست یا عضوی دیگر درآید، همین عضو به دست آمده، در حقیقت همان عضو بدن اوست و تنها این سلول کوچک با غذاهایی در خارج بدن، تغذیه نموده تا به صورت پوست یا عضو دیگری درآمده است. بنابراین ادله تحریم لمس عضو و یا حرمت نگاه کردن به آن، شامل این عضو می شود و حکم به حرمت لمس و نگاه کردن به آن می گردد.

البته بعید نیست گفته شود: موضوع ادله حرمت لمس و نگاه کردن، اعضای است که در خارج، عضو بدن انسان هستند، نظیر دست و بدن و دیگر اعضا؛ ولی جسم جدیدی که عضو بدن او نیست، مشمول آن ادله نمی شود؛ بلکه همان گونه که خود سلول کوچکی که احياناً با چشم دیده نمی شود و قابل لمس نیست، مشمول آن ادله نمی گردد و ادله، انصراف به آنها ندارد بلکه شامل آنها نمی گردد، عضوی که سلول، به آن تبدیل شده نیز همین گونه است. بنابراین اگر ادله حرمت، شامل آن نگردد و از سایر جهات نیز دلیلی بر حرمت آن وجود نداشته باشد، پر واضح است که مقتضای اصل برائت عقلی و نقلی، عدم اشکال در نگاه کردن و لمس آن عضو است.

از همین مطلب مشخص می شود که استفاده از این عضو در درمان افراد نامحرم یا محارم صاحب آن سلول، ممنوعیتی ندارد؛ بلکه پوست یا عضو جدید، ملک کسی است که سلول را تغذیه نموده تا آن را به جسم جدیدی رسانده است، جز این که این قضیه در جایی صحیح است که صاحب نخست این سلول، از آن رفع ید کند و آن را به کسی که سلول را از او گرفته، بدهد، وگرنه گاهی گفته می شود: سلول هر شخصی مانند خود

اعضای اوست و به شخص وی اختصاص دارد و هرگاه با تغذیه ای که به وسیله آن، تغذیه گشته، رشد کند، عضو به دست آمده جدید نیز عضوی است که اختصاص به صاحب سلول دارد. این عضو جدید به دانه بذری می ماند که از صاحبش غصب و در زمین غاصب کاشته شده است و در آن جا می روید و بنا به تفاوت بذرها، به صورت گیاه و سبزه یا خوشه گندم و جو و یا به درختی تبدیل خواهد شد. بر این اساس، همان گونه که سبزی و خوشه گندم و درخت، ملک صاحب دانه بذر است، عضو جدید نیز همین گونه است.

خلاصه این که: این عضو جدید، مانند اعضای طبیعی او، اختصاص به وی دارد و همان گونه که اختیار اعضایش در دست خود اوست و جز با اجازه وی نمی توان در آنها تصرف کرد، بلکه او می تواند آنها را بفروشد و عوض آن، مال دریافت کند، عضو جدید او نیز همین حکم را دارد.

ظاهراً گریزی از ردّ این گفته این نیست، مگر این که مشارکت سلول ها در حکم اختصاص به صاحبش مانند اعضای طبیعی را نپذیریم که بسیار بعید است.

بنابر آنچه یادآور شدیم، حکم این عضو به دست آمده، مانند حکم سایر اعضای بدن فرد است؛ اختیار آن به دست اوست، می تواند آن را بفروشد، به هر کس بخواهد ببخشد، در اختیار کسی قرار دهد و در قبال آن مالی دریافت نماید؛ هر چند به صورت خرید و فروش و بخشش نباشد.

از مباحث قابل طرح در این جا این است که این عضو جدید، اگر دارای گوشت و خون باشد، آیا مانند اعضای بدن صاحب سلول که هم اکنون متصل به بدن او هستند، پاک است؟ یا به لحاظ این که نظیر اعضای قطع شده از فرد زنده است و محکوم به نجاست خواهد بود؟

نباید تردید کرد که هرگاه دلیلی بر نجاست این عضو اقامه نشد، به مقتضای قاعده اصل طهارت، عضو یاد شده محکوم به طهارت و پاک است؛ زیرا اصل طهارت، اعم از شبهه حکمیّه و موضوعیه است و آنچه می توان بر نجاست این عضو بدان استناد جست، ادله نجاست عضو جدا شده از فرد زنده است و تحقیقاً دلیل نجاست در آن جا، روایات معتبر وارد شده در این مسئله است.

البته گاهی احتمال صدق عنوان مُردار بر خود عضو جدا شده از موجود زنده، داده می شود، با این ادعا که مفهوم مردار چیزی است که حیات حیوانی از آن خارج شده باشد و این مفهوم، عام است و شامل انسان و حیوان کامل و جزئی از آن که دارای حیات حیوانی است، می شود. بنابراین اگر این حیات از آن خارج گردد، مُردار به شمار می آید و در این صورت مشمول ادله نجاستِ مردار گشته، حکم به نجاست آن می شود، جز این که این احتمال بسیار ضعیف و غیر قابل اعتناست؛ زیرا ظاهر عرفی از مردار، همان فرد کامل است و از عمومیتی برخوردار نیست که شامل جزء جدا شده از آن فرد زنده گردد.

در چنین جایی لازم است روایاتِ خاص وارد شده در این مسئله ملاحظه گردد تا مشخص شود آیا این روایات اختصاص به خصوص جزء جدا شده از فردِ زنده داشته؟ یا عام است و اقتضای نجاستِ عضو به دست آمده در موضوع بحث ما را دارد؟

در صحیحہ محمد بن قیس - در کافی - از ابو جعفر (ع) نقل شده که اظهار داشت:

امیر مؤمنان (ع) فرمود: شکاری که به دام افتاد و دست یا پایش قطع شد، آن را به خود وانهد؛ زیرا مردار است و بخشی را که زنده یافتید و نام خدا را بر آن بردید، تناول نمایید. ۱۶

امام (ع) در این روایت از استفاده جزء جدا شده از شکار به وسیله دام، منع نموده و دستور به ترک آن داده است و علت منع استفاده و امر به ترک آن را با فرموده اش که: (زیرا مُردار است) بیان داشته است. بنابراین سخن حضرت دلالت دارد که رازِ فرمان به ترک عضو جدا شده، مردار بودن آن است و این رازی است که در هر عضوی نظیر دست و پایی که از بدن فرد زنده قطع می شود، جریان دارد. روشن است که هیچ گونه خصوصیتی وجود ندارد تا حیوانی که عضوی از بدنش جدا شده، شکار باشد و یا وسیله قطع عضو، خصوص دام باشد؛ بلکه مفهوم عرفی این است که جزء جدا شده از حیوان در همه موارد در حکم مردار است و اگر مردار نجس باشد، این جزء نیز نجس خواهد بود.

روایت معتبر زرارہ و معتبر عبدالرحمان بن ابوعبدالله و روایت او و روایت عبدالله بن سلیمان نیز مفهومی نظیر همین صحیحہ دارند؛ بدان ها مراجعه شود. ۱۷

در معتبر کاهلی - در کافی - آمده است که گفت: روزی شخصی از امام صادق (ع) در مورد بریدن دنبه های گوسفند، پرسشی نمود و من خدمت حضرت شرفیاب بودم. حضرت فرمود:

اگر به وسیله آنها اموالت را سر و سامان می دهی، جدا کردن آنها اشکالی ندارد. سپس فرمود: در کتاب علی (ع) آمده است که: هر چه از بدن گوسفند بریده شود، مردار است و از آن بهره ای برده نمی شود. ۱۸

و در خبر ابوبصیر، امام صادق (ع) در مورد حکم جدا شدن دنبه های گوسفندان در حال زنده بودن، فرموده است: (آنها مردارند). ۱۹

همان گونه که روشن است، کیفیت دلالت این دو روایت به مقصود و حدّ و مرز مدلول آنها، نظیر روایات گذشته است. این اخبار به روشنی دلالت دارند که هرگاه جزء دارای حیات، از حیوان زنده بریده و جدا شود، جزء یاد شده مردار شمرده می شود و به طور قطع نجس است؛ زیرا نجاست، از احکام مردار است، جز این که انصاف این است عمومیت فرموده امامان (ع) (این جزء، مردار است)، اختصاص به مورد جزئی دارد که از بدن انسان یا حیوان زنده بریده و جدا می شود. ولی نظیر موضوع مورد بحث، یعنی عضوی که تنها سلول کوچک و غیر قابل رؤیت و لمسی از آن، از حیوان زنده گرفته شده است، مانند اجزای جدا شده از حیوان زنده نیست، بلکه این عضو از تغذیه سلول یاد شده به دست آمده؛ سلولی که با غذاهایی خاص و خارج از بدن، تغذیه نموده تا

رشد کرده و به صورت عضوی درآمد. بنابراین این عضو، جزء و عضوی جدا شده از پیکر انسان یا حیوان زنده به شمار نمی رود تا عموم مزبور آن را شامل گردد. بدین سان، تعلیل بیان شده در روایات، دلالت بر مردار بودن این عضو ندارد تا بر نجاستش دلالت داشته باشد.

آری، اگر خود سلول کوچک نخست، محکوم به نجاست باشد - چون از بدن حیوان گرفته شده و جدا گشته است مردار و نجس شمرده می شود - می توان حکم به نجاست عضو به دست آمده از آن سلول نمود؛ زیرا این عضو، خود همان سلول است و تنها رشد کرده نجاستش باقی مانده است. ولی با این همه، حکم به نجاست سلول نیز بسیار مشکل است؛ زیرا عموم اخبار، این جزء فوق العاده اندک را شامل نمی گردد و به اجزای عادی نظیر دست و پا و دنبه ها، انصراف دارد و الغای خصوصیت از آن، تنها به اجزای قابل دیدن و لمس، مانند گوشت اندک، صحیح است و بر مردار بودن سلول، دلالت ندارد تا نجاست عضو به دست آمده از آن را در پی داشته باشد.

در نتیجه، دلیلی بر نجاست عضو به وجود آمده از تغذیه و رشد سلول، وجود ندارد و به خوبی پی بردید که قاعده طهارت اقتضای پاکی آن را دارد.

۲. همسان طلبی

نوع دوم شبیه سازی، همسان طلبی است. نباید تردید نمود که چندقلوها از این شیوه به وجود آمده اند؛ زیرا فرض این است که همه آنها از یک نطفه تحقق یافته از اسپرم مرد و تخمک زن پدید آمده اند و جداسازی دو سلول یا سلول هایی که با ابزار مصنوعی تکثیر شده اند - چنان که بیان آن گذشت - موجب بیرون رفتن از آن حقیقت نخواهد شد؛ بلکه این سلول ها، پس از جایگزین کردن پوسته اطراف همه آنها با پوسته ای مصنوعی، با غذاهایی در خارج یا درون رحم زن، تغذیه و رشد می کنند تا هر یک از آنها به مرحله جنین کامل می رسد و از صاحب رحم متولد می شود، خواه زنی که نوزاد از رحم او تغذیه کرده، صاحب سلول نخست باشد یا زنی دیگر، این کودک و سایر کودکان تولد یافته به این شیوه، فرزندان مرد و زن صاحب اسپرم و تخمک به شمار می آیند و آن دو پدر و مادر آنان هستند و نباید در آن تردیدی صورت گیرد.

چنان که نباید تردید نمود میان این فرزندان، نسبت برادری برقرار است و مانند سایر فرزندان هستند که از این پدر و مادر به روش تولید مثل طبیعی معمولی به دنیا می آیند و نظیر سایر فرزندان پدر و مادرشان بین این فرزندان، نسبت خواهر و برادری وجود دارد و برادران و خواهران پدر و مادرشان، عموها و دایی ها یا عمه ها و خاله های آنان محسوب می شوند. به همین ترتیب، نسبت بین آنان و دیگر منسوبان پدر و مادر و سایر خویشاوندان، دقیقاً همانند نسبت میان فرزندان تولد یافته به روش تولید مثل طبیعی و معمولی است.

حال می پردازیم به نسبت میان نوزاد و زنی که او را با رحم خویش تغذیه نموده و خود، صاحب تخمک نیست. به خوبی بیان شد زنی که به وسیله سلول جدا شده از نطفه نخست، باردار گردیده، اگر خود او صاحب تخمکی باشد که نطفه از تلقیح آن تشکیل یافته است، این زن، مادر نوزادی است که از او و رحم وی تولد یافته؛ بلکه مادر سایر چندقلوها نیز به شمار می آید. ولی اگر سلول جدا شده، در رحم زنی غیر خودش نهاده شود و رشد کند تا از او متولد شود، آیا این زن، مادر این نوزاد شمرده می شود یا مانند مادر رضاعی است؟

حق این است که گفته شود: معیار حقیقی مادر بودن، این است که نطفه به وجود آمده، از تخمک زن باشد و تکثیر شدن بعدی تا رسیدن به مرحله جنین کاملی که از زن متولد شود، مراحل بعدی اند که نتیجه تغذیه نطفه، محسوب می شوند. و غذاهایی که نطفه از آنها استفاده می کند، موجب تکثیر و رشد نطفه می شوند، نه موجب خروج نطفه از حقیقت ارتباط تکوینی که از آن برخوردار بوده است؛ یعنی حقیقت نطفه از صاحب اسپرم و صاحب تخمک به وجود می آید. بنابراین سلول با مراحلی که طی کرده، هرگاه جدا شد و در رحم زن دیگری قرار گرفت، به دانه بذری می ماند که زیر زمین قرار گرفته و از آب و زمین و هوا تغذیه می کند تا به صورت گیاه یا درخت درمی آید. بدین ترتیب، همان گونه که این گیاه و درخت، محصول آن دانه بذر و وجود کامل آن است، کودک تولد یافته نیز محصول نطفه ای است که از اسپرم مرد و تخمک زن، به دست آمده و وجود کامل اوست و تمام استفاده هایی که نطفه در مسیر رشد خود به سوی تکامل برده، غذاهایی است که زن تغذیه نموده است. بنابراین دلیلی وجود ندارد که این نوزاد، فرزند آنها نباشد؛ چنان که دلیلی وجود ندارد این نوزاد فرزند زن صاحب رحمی باشد که نطفه تشکیل یافته، در رحم او رشد کرده است؛ زیرا آن زن، تنها نطفه را تغذیه نموده تا رشد کرده و جنین، کامل گشته است. رحم وی به منزله دستگاهی مصنوعی در دست فیزیک دانان است که اگر نطفه در این دستگاه قرار گیرد و تغذیه شود تا رشد کند و به مرحله جنین کامل برسد، نه این دستگاه مادر نوزاد محسوب می شود و نه این زن.

آری، شاید بتوان گفت: نطفه جدا شده مزبور، چون از رحم این زن تغذیه کرده، در حقیقت رشد و کامل شدنش به وسیله بدن این زن بوده است. بنابراین باید این زن مادر رضاعی او باشد و این مطلب از برخی روایات وارد در مبحث رضاع استفاده می شود.

توضیح مطلب این است که خدای متعال، ازدواج با محارم نسبی را حرام و نگاه کردن هر یک به دیگری را در جایی که دو جنس زن و مرد باشند، حلال نموده است. از این رو، به موجب فرموده نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) که: (همه محرماتی که از راه نسب بر فرد حرام می شود، از راه شیر دادن نیز بر او حرام می گردد)، ۲۰ حکم به اجرای این احکام در محارم رضاعی می شود. از سوی دیگر موجب این حکم را این گونه قرار داده که شیر دادن به مقداری باشد که گوشت نوزاد بروید و استخوانش محکم گردد و یا نوبت های خاصی انجام پذیرد.

در موثقه عبید بن زراره آمده است که گفت: از امام صادق (ع) در مورد شیر دادن پرسیدم: کمترین مقداری که موجب حرمت می شود چه اندازه است؟ حضرت فرمود: (مقداری که گوشت را برویاند و خون تولید کند) ۲۱

و در صحیحہ علی بن رثاب از امام صادق (ع) روایت شده که راوی گفت: پرسیدم چه مقدار شیر دادن موجب حرمت می شود؟ فرمود: (مقداری که گوشت را برویاند و استخوان را محکم سازد). ۲۲ عرض کردم: آیا ده نوبت شیر دادن، موجب حرمت می شود؟ فرمود: (خیر؛ زیرا ده نوبت شیر دادن، گوشت را نمی رویاند و استخوان را محکم نمی سازد). ۲۳

در صحیحہ مسعدہ بن زیاد عبدی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: (شیر دادن، جز به مقداری که استخوان را محکم کند و گوشت را برویاند، موجب حرمت نمی شود؛ ولی اگر شیر دادن، یک نوبت و دو نوبت و سه نوبت، انجام شود تا به ده نوبت برسد و نوبت ها پراکنده باشند، اشکالی ندارد). ۲۴ روایات دیگری نیز نزدیک به همین معنا در این زمینه وجود دارد.

بدین ترتیب، امام (ع) شیر دادن را به مقداری که گوشت را برویاند و استخوان را محکم کند، موجب ثبوت حرمت قرار داده است؛ بلکه حکم فرموده مقدار شیری که از آن، گوشت نروید و استخوان محکم نشود، موجب حرمت نمی گردد. به همین دلیل برخی از فقهای متقدم و متأخر فتوا داده اند که اصل، در مقدار شیر دادن، مقداری است که دارای این اثر باشد و عدد مزبور در روایات، متفرع بر این اصل است.

ممکن است بگویید: (مدلول روایات، پس از دلالت بر به وجود آمدن حرمت، به وسیله شیر دادن، این است که معیار حرمت در شیر دادن، روییدن گوشت و محکم شدن استخوان است و مرجع ضمیر، کلمه (تشتد) در روایت، همان شیر دادن است و در آن عمومیتی وجود ندارد که حکم حرمت، در غیر شیر دادن جریان یابد. بنابراین ادعای عمومیت داشتن، قابل اعتنا نیست).

پاسخ گوییم: این برداشت کاملاً خلاف ظاهر است؛ زیرا همان گونه که در فرموده معصوم: (لا تشرب الخمر فانها مُسکرة؛ شراب نیاشام چون مست کننده است) ضمیر، به شراب برمی گردد و با وجود این، تردیدی نیست که آن عرفاً از آن استفاده می شود، علت حرمت شراب، مست کنندگی آن است و این معنا عام است و اقتضای حرمت هر نوع مست کننده ای را دارد، در این جا همچنین استفاده می شود که راز به وجود آمدن حرمت، به وسیله شیر دادن این است که شیر دادن، موجب محکم شدن استخوان ها و تولید خون نوزاد به وسیله شیر خواهد گشت و همین معنا نیز عام است. و در هر چه موجب چنین محکم شدن و روییدن و یا فراتر از آن گردد، اقتضای به وجود آمدن حرمت دارد.

به هر حال، می توان گفت: هر چند موضوع حرمت در این روایات، شیر دادن است، ولی ظاهر روایات حاکی از این است معیاری که شیر دادن را موجب حرمت می داند، رویاندن گوشت و محکم کردن استخوان است. به دیگر عبارت معیار حرمت این است که استخوان و گوشت نوزاد شیرخوار به وسیله شیر خوردن از مادرش، محکم شده باشد و از آن جا که شیر، محصول بارداری مادر است و سبب بارداری، پدر و مادرند، از این رو، گوشت و استخوان نوزاد به وسیله این زن و مرد محکم شده است و همین محکم شدن، سببی واقعی برای ثبوت حرمت، به وسیله شیر دادن به شمار می آید.

در موضوع مورد بحث خود قائلیم که هرچند در این جا آن گونه که واضح است، اثری از شیرخوارگی وجود ندارد، ولی نطفه ای که در رحم زن غیر صاحب تخمک قرار گیرد، رشد می کند و تکثیر می شود و با تغذیه از بدن این زن به مرحله جنین کامل می رسد و همه اعضایش از او می روید. این رویدن، به مراتب محکم تر و سزاوارتر از رویدن و محکم شدن به وسیله شیر خوردن است. از این رو، آنچه در شیر خوردن موجب حرمت می گردد، در این جا نیز دقیقاً همان به طور قطع، موجب حرمت می شود.

البته هدف ما دستیابی به حکم، با معیار اولویت قطعی نیست؛ بلکه مقصود این است آنچه از این روایات استفاده می شود، رشد و نمو بدن فرد و محکم شدن استخوان به مقداری که گوشت بروید و استخوان محکم شود، موجب می گردد آنچه به وسیله نَسَب حرام شده، با شیر دادن نیز حرام گردد و این عمومیت در موضوع سخن ما وجود دارد و ما بر آن می افزاییم که هرگاه ملاک و معیار حرمت در این جا و آن جا ملاحظه گردد، معیار در این جا محکم تر و قوی تر است، ولی با این همه، بر عموم یاد شده باید متکی بود.

بنابراین آنچه از روایات مربوط به شیر دادن استفاده می شود، این است که صرف محکم شدن استخوان و رویدن گوشت به وسیله فردی، موجب ثبوت موضوع حرمت نمی گردد؛ همان گونه که در محارم نَسَبی چنین است و این معیار در موضوع مورد بحث ما نیز وجود دارد و ناگزیر باید حرمت، در این جا نیز نظیر آن جا تحقق یابد.

در نتیجه، زن غیر صاحب تخمک، مادر آن نوزاد است و کودک، فرزند اوست و فرزندان آن زن، برادران و خواهران این کودک به شمار می روند و در مورد سایر بستگان نَسَبی نیز، قضیه به همین منوال است. آری، از آن جا که در این مبحث، شوهر زن - اگر شوهردار باشد - دخالتی در به وجود آوردن این رویدن و محکم ساختن ندارد، بین نوزاد و شوهر زن، جنبه پدر و فرزندی، تحقق نمی یابد. بدین ترتیب، نوزاد، بدون پدر حکمی و ادعایی است و بدین گونه موضوع بحث ما در این جا از باب رضاع و شیر دادن جدا می شود و این جدایی موضوعی است، نه استثنای حکمی.

مگر این که اشکال شود: آنچه در این موضوع بدان استناد شده، زمانی کامل خواهدبود که محکم شدن و رویدن مزبور، تمام معیار ثبوت حرمت در باب شیر دادن تلقی شوند، با این که قضیه این گونه نیست؛ زیرا یکی از شرایط شیر دادن این است که شیر زن از یک شوهر باشد.

در صحیح بُرید عجلی آمده است که گفت: از ابو جعفر (ع) در مورد فرموده رسول خدا (ص): (همه محرماتی که از راه نَسَب بر فرد حرام می شود، از راه شیر دادن نیز بر او حرام می گردد). پرسیدم: آن را برایم تشریح نمایید. امام (ع) فرمود:

هر زنی که از شیر مربوط به شوهرش، پسر یا دختر زنی دیگر را شیر دهد، همان موضوعی است که رسول خدا (ص) بیان فرموده است و هر زنی که پسر یا دختری را از شیر مربوط به دو شوهر که یکی پس از دیگری با او ازدواج کرده اند، شیر دهد، این عمل، شیردادن محسوب می شود؛ ولی شیردادنی که مقصود رسول

خدا(ص) بوده، نیست که فرمود: (همه محرّماتی که از راه نَسَب بر فرد حرام می شود، از راه شیر دادن نیز بر او حرام می گردد). تنها از ناحیه سببی، شیردهی محسوب می شود و چیزی را حرام نمی کند و این گونه شیردهی از ناحیه شیر مربوط به شوهر، سبب رضاع نیست تا حرمت ایجاد کند. ۲۵

در صحیح عبدالله بن سنان آمده است که راوی گفت: از امام صادق(ع) در مورد شیر مربوط به شوهر پرسیدم، حضرت فرمود:

معنای آن این است که همسرت از شیر مربوط به تو و شیر فرزندت، فرزند زنی دیگر را شیر دهد و این کار ایجاد حرمت می کند. ۲۶

به همین دلیل، فقها یکی از شرایط تحقق یافتن موضوع حرمت را در باب شیر دادن، یکی بودن شوهر دانسته اند. در (تحریر الوسيله) آن گاه که شرط های مربوط به تعداد معتبر نوبت های شیر دادن را برمی شمرد، می گوید:

از جمله، یکی بودن شوهر است؛ به این نحو که تمام تعداد نوبت شیر دادن، از شیر مربوط به یک شوهر باشد و یکی بودن زن شیرده، کفایت نمی کند. لذا اگر زنی شیرده، از شیر مربوط به یک شوهرش، هشت نوبت نوزاد را شیر دهد و سپس شوهر او را طلاق دهد و به ازدواج مرد دیگری درآید و از او باردار شود و از شیر مربوط به شوهر دوم، مقدار باقیمانده نوبت ها را به نوزاد شیر دهد - بی آن که در این بین، شیر دادن زن دیگری فاصله شود بدین گونه که نوزاد در این فاصله، از خوردنی و آشامیدنی تغذیه نماید - حرمت به وجود نخواهد آمد. ۲۷

بنابراین از یکی بودن شوهر - با این که شوهر در تحقق رویدن گوشت و محکم شدن استخوان به وسیله شیر زن دخالتی ندارد - دانسته می شود که صرف رویدن و محکم شدن، موجب ثبوت شیر دادنی که حرمت ایجاد کند، نمی گردد؛ بلکه در آن، شرط اعتباری شرعی دیگری وجود دارد.

شرط کامل شدن تعداد شیر دادن از یک زن نیز مانند یکی بودن شوهر است. در این مورد نیز در تحریر الوسيله گفته است:

اگر نوزاد، برخی نوبت ها را از زنی شیر بخورد و از زن دیگری نوبت ها را کامل نماید، حرمت به وجود نمی آید، هر چند شوهر یکی باشد. ۲۸

با این که شوهر یکی است و هر دو زن، همسران او به شمار می آیند، شیر هر دو، شیر مربوط به یک شوهر محسوب می شود و رویدن و محکم شدن لازم، از شیر مربوط به همین یک شوهر صورت گرفته (و موجب حرمت نمی شود). پس اگر صرف رویدن و محکم شدن، بدون هیچ شرط دیگر موجب ثبوت حکم موضوع حرمت می شد، لازم می آمد که نوزاد شیرخوار، فرزند رضاعی آن مرد باشد. بنابراین این که شرط شده کامل

گشتن تعداد نوبت شیر دادن باید از یک زن انجام پذیرد، خود دلیل بر این است که صرف روییدن و محکم شدن، در ثبوت موضوع موجب حرمت، کافی نخواهد بود.

نظیر این دو، شیری است که به نوزاد داده می شود و شرط است از آمیزش جایز شرعی حاصل شده باشد. در (تحریرالوسیله) گفته است:

اگر شیر، از غیر ازدواج و آنچه ملحق به آن است، حاصل گردد، حرمت ایجاد نمی کند. ۲۹

بدین سان، از شرط بودن این شرایط در ثبوت موضوع حرمت در مسئله شیر دادن پی برده می شود که صرف محکم شدن استخوان و روییدن گوشت نوزاد، تمام موضوع حرمت نیست. از این رو، به دست می آید که اطلاقی در کار نیست تا روایاتی نظیر موثقه عبید و صحیحه ابن ربّاب و زیادبن سوّقه، دلالت بر آن داشته باشند. بنابراین محلی برای تمسک به این اطلاق در موضوع مورد بحث ما وجود ندارد.

مگر این که گفته شود: آنچه از موثقه و دو صحیحه مزبور استفاده می شود، این است که صرف روییدن و محکم شدن، در ثبوت موضوع حرمت کافی است. بنابراین همین معنای مورد دلالت روایات، مطلق و حجتی است که می توان به وسیله آن، به اطلاق استناد جست و شرایط سه گانه یاد شده و ادله آنها، تقيیدی جدا است که در مورد ادله مقید کننده، بر این اطلاق وارد شده و تقيید منفصل و جدا، مطلق را از اطلاق داشتن بیرون نمی برد. بر این اساس، ما باید با رجوع به اطلاق، حکم به ثبوت حرمت و تحقق مادر بودن در این جا، برای این زن بنماییم.

ولی گاهی - در پرسش و پاسخ ها - گفته می شود: زنی که نطفه جدا شده، در رحم وی قرار داده شده و آن را رشد می دهد تا کودک متولد می شود، این زن، مادر واقعی این نوزاد و مادر نسبی او و نوزاد فرزند نسبی اوست؛ هر چند شوهر این زن - اگر شوهردار باشد - پدر این کودک به شمار نمی آید؛ چون در به وجود آمدن این نوزاد، دخالتی نداشته است؛ بلکه پدر او مرد صاحب اسپرم است که اسپرم وی موجب به وجود آمدن نطفه از او و از تخمک همسرش که صاحب تخمک، شمرده می شود، گردیده است، اما آن زن - یعنی صاحب تخمک - هر چند در به دست آمدن نطفه، از تخمک خود و اسپرم شوهرش دخالت دارد، ولی صرف این نقش، موجب صدق مادر بودن بر او نخواهد شد؛ زیرا معیار مادری، تنها آن است که زن، فرزندی را به دنیا آورد و این معیار و ملاک در مورد این زن، منتفی است و دلیل بر این آن است که به دنیا آوردن فرزند، تمام معیار مادری است. خداوند متعال در مقام نفی مادری از زنانی که ظهار شده اند، فرموده است: (مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند). ۳۰

با این همه، واقعیت، عدم صحت این گفته است؛ زیرا مادری نسبی، از دیدگاه عقلا دارای معیاری روشن است و آن این است که نطفه، از تخمک زن به دست آید و این معیار در این جا برای زن صاحب تخمک وجود دارد و تمام معیار مادری نسبی بودن این مطلب، از دیدگاه عقلا امری روشن است و در آن تردیدی راه ندارد و آیه شریفه ای که بدان اشاره شد، دلالتی بر خلاف آن ندارد و با مراجعه به تمام آیه، موضوع روشن می گردد.

خداوند در سوره مجادله فرموده است: (کسانی که از شما نسبت به همسرانشانظهار می کنند، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند). ۳۱ وقتی مردِظهار کننده به همسرش می گوید: (تو [یا پشت تو] نسبت به من مانند پشت مادرم است)، با این سخن، او را مادر خود قرار می دهد و تماس آمیزشی با او را به سببظهار، حرام می داند و خدای متعال در مقام ردّ او و امثالش فرموده است: آنها مادرانشان نیستند؛ یعنی مادرانشان نیستند تا بر آنان حرام باشند. مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند. این جمله، صرفاً اشاره به این است که آن زنان، مادران آنها هستند و قطعاً به منزله بیان معیارِ مادری نیست؛ زیرا جنبه مادری معمولی زنان برای فرزندان، همان است که فرزندان را به دنیا می آورند. به همین دلیل، خداوند از آنان تعبیر به: (زنانی که آنها را به دنیا آورده اند)، نموده است.

بر این اساس، راز تعبیر به این جمله، ملاحظه وضع عادی به وجود آمدن جنبه مادری زنان است، ولی این که تنها به دنیا آوردن، معیار صدق مادری تلقی شود، قطعاً آیه شریفه بر آن دلالت ندارد؛ بلکه همان معیار قطعی عقلایی که بیان داشتیم، ملاک کاملِ مادری است و آیه مبارکه دلیلی بر خلاف آن به شمار نمی آید. بدین سان، حق این است که مادر نسبی نوزاد، همان زن صاحب تخمکی است که نطفه، از تخمک او و اسپرم پدر نوزاد، تحقق یافته است.

بخش دوم:

پرسش ها و پاسخ ها درباره شبیه سازی

پس از بحث و بررسی انواع شبیه سازی و بیان موارد جایز و غیر جایز آن و شرایط جواز، گاهی در ذهن پرسش های گوناگونی مربوط به یک یا چند نوع شبیه سازی به وجود می آید که خالی از لطف نیست تا برای تکمیل و توضیح بحث، به پاسخ آنها پردازیم:

نخستین پرسش: مسئولیت افراد و جوامع انسانی در برابر عملی شدن مسئله شبیه سازی چیست؟

پاسخ: اگر منظور از این پرسش، این است که هرگاه با شبیه سازی به نسخه دوّمی از انسان دست یافتیم که در فرایند شبیه سازی، مسائل شرعی رعایت نشده باشد، در برابر آنها وظیفه چیست؟ پر واضح است که انجام کاری حرام در عمل شبیه سازی، موجب تفاوت در احکام فرد به وجود آمده از این روش نخواهد شد؛ زیرا این فرد به هر حال یک انسان است که به شیوه شبیه سازی بدان دست یافته شده است و همان گونه که پی بردید، انجام دادن انواع کارهای حرام قابل تصور، موجب نمی شود که شخص شبیه سازی شده، فرزند زنا تلقی گردد. پس قطعاً آثار فرزندان تولد یافته با ازدواج شرعی بر آنها بار می شود و این کودک، ملحق به پدر و مادر خویش است و فرزند آنان محسوب می شود و احکام فرزندان، بر او ترتب می یابد و بین او و دیگر فرزندان پدر

و مادرش، نسبت خواهر و برادری و سایر نَسَب های گوناگون، نظیر پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمو و دایی و متفرعات آنها، برقرار است. آری، شخص اقدام کننده بر آن کار حرام، گناهی را مرتکب شده که چه بسا برایش موجب تعزیر یا حدّ یا دیگر احکام گردد.

اگر مقصود پرسش کننده این است که کدام یک از احکام، بر مصداق شبیه سازی، بار می شود؟ آیا او فرزند این زن و مرد یا آن زن و مرد است و او با برادران و خواهران و دیگر بستگانش چه نسبتی دارد؟ آیا او را فرزند، برادر یا فرزند برادر و فرزند خواهر می خوانند؟ همچنین نسبت او با سایر افراد چگونه است؟ وظیفه افراد جوامع در قبال این فرد شبیه سازی شده چیست؟

مشخص است که وظیفه آنان در این امور مانند وظیفه آنها در مورد متولدان به ازدواج معمولی است. از این رو، بر آنان لازم است درباره کسی که فرد شبیه سازی شده از اسپرم یا تخمک او تحقق یافته، به جست و جو و تحقیق بپردازند تا برای آن فرد، پدر یا مادر به شمار آید یا در مورد کسی که سلول بدنش گرفته شده و جایگزین هسته تخمک زن گشته، پرس و جو شود تا پدر وی به شمار آید و در برخی موارد به حسب تفاوتشان، مادر آن شخص محسوب گردد.

خلاصه، همان گونه که این امور در تولید مثل به شیوه ازدواج معمولی، با راه هایی مشخص و گوناگون، تحقیق و بررسی صورت می گیرد و افراد و جوامع باید آن راه ها را مشخص نمایند تا واقعیت موضوع در مورد هر فرزند تولد یافته از ازدواج، برایشان روشن گردد، در این جا نیز همین گونه بر آنان لازم است تا ویژگی شیوه ای را که در به وجود آمدن فردی شبیه سازی شده، از آن بهره گرفته شده، دریابند یا این نَسَب های گوناگون، متفرع بر او و برایشان روشن گردد.

دومین پرسش: اگر سلولی از بدن شوهر گرفته شود و در تخمک همسرش که هسته آن تخلیه شده، قرار گیرد و روی آن کارهایی انجام پذیرد و به قصد این که نسخه دومی کاملاً شبیه اصل شوهر، پدید آید، ولی این سلول لقاح یافته در انتظار وقت مناسبی برای نهادنش در رحم زن، در انجماد بسیار بالا نگاهداری شود و سپس شوهر از دنیا برود، آیا می توان آن را در رحم همسرش قرار داد؟ وانگهی، اگر در رحم نهاده شد و زن، فرزندی به دنیا آورد، آیا این فرزند از پدرش ارث می برد؟ گذشته از این، آیا می توان آن را در رحم زنی نامحرم و یا یکی از زنان محارم نَسَبی شوهر قرار داد؟ آن گاه اگر فرض شود، شوهر و زن هر دو از دنیا بروند، آیا می توان سلول لقاح یافته را در رحم زنی دیگر قرار داد؟

پاسخ: واقعیت این است که این پرسش به پرسش های متعددی می انجامد که باید به هر کدام آنها جداگانه پاسخ داد. نخست این که: جایز بودن قرار دادن سلول لقاح یافته در رحم زن، پس از فوت شوهرش، بعید به نظر نمی رسد؛ زیرا سلول لقاح یافته، هرچند ارتباطش به شوهر نظیر همان ارتباطی است که به زن دارد،

ولی ملک شوهر نیست تا از شوهر به ورثه اش انتقال یابد و لازم باشد برای قرار دادن آن در رحم، از ورثه او اجازه بگیرند.

نهایت امر این است که سلول مزبور به سان جزء کوچکی است که در زمان حیات شوهر از بدن او جدا شده و در این زمان (قبل از فوت) نوعی تعلق به او دارد و چه بسا در هر کاری که بخواهند روی آن انجام دهند، لازم باشد از او اجازه بگیرند، ولی پس از فوت او، در عدم بقای آن حق نباید تردید نمود. از سویی دیگر، دلیلی بر عدم جواز قرار دادن آن در رحم زن وجود ندارد و بدین ترتیب، قاعده برائت عقلی و نقلی، اقتضای جواز دارد.

از این مطلب پی بردید که به فرض فوت زن و شوهر هر دو، جایز است این سلول لقاح یافته را با بیانی که گذشت، در رحم زنی دیگر قرار داد؛ چنان که دانستید می توان آن را در رحم زن نامحرمی دیگر و یا زنی از محارم هر یک از زن و شوهر جای داد، اگر فرض شود که شوهر مرده، ولی زن زنده است؛ نهایت امر این است. شاید به جهت ارتباط سلول لقاح یافته به زن و برای رعایت حقیقت - همان گونه که اشاره کردیم - اجازه گرفتن از او لازم باشد؛ ولی در مورد قرار دادن آن در رحم آن زنان، باید گفت: بعد از آن که سلول لقاح یافته، به روش مشروعی از سلول شوهر و زن به دست آمده باشد، قرار دادن آن در رحم این زنان، به هیچ وجه زنا به شمار نمی آید. نهایت این است که این رحم ها نظیر رحم های اجاره ای هستند و دلیلی بر منع شرعی از اجاره و استفاده از آنها برای رسیدن به این هدف، وجود ندارد و اقتضای اصل عملی نیز جواز این کار است؛ چنان که به اقتضای اصل عملی، هرگاه زن و شوهر هر دو از دنیا بروند، می توان سلول لقاح یافته را در رحم زنی قرار داد و برای کسی که با تدبیر بنگرد، موضوع روشن است.

پس از آن که سلول لقاح یافته در رحم هر زنی نهاده شد و - در این جا فرض بر فوت پدر است - چون سلول لقاح یافته نتیجه سلول شوهر و تخمک زن است، تردیدی نیست که شوهر، پدر نوزادی است که این زن آن را به دنیا می آورد و نیز جای شک نیست که این نوزاد از پدرش ارث می برد؛ زیرا مقتضای قواعد این است: جز کسی که از مصادیق عنوان های نسبی ای که به هنگام مرگ مورث، موجب ارث می گردد، محسوب نشود، از میت ارث نمی برد و ادله ظاهر روایات، تنها بر ارث خصوص کسی دلالت دارد که به هنگام مرگ مورث، در رحم زن است و شامل موضوع مورد بحث ما - که فرض بر این است سلول لقاح یافته به هنگام مرگ پدر از همه رحم ها جدا گشته - نخواهد شد و روایات خاص دلالت بر ارث وی ندارد و پی بردید که مقتضای قواعد، چنین چیزی نیست. بنابراین لزوماً قائل به ارث این نوزاد از پدرش نخواهیم بود.

بیان مطلب: آیات مربوط به ارث، ارث بردن فرزندان را از پدر و مادر با این فرموده خدای متعال، اعلان داشته است که: (خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند)، ۳۲ و در مورد ارث بردن پدر و مادر از فرزندان فرموده: (اگر میت فرزندی داشته باشد، پدر و مادر هر کدام یک ششم میراث را می برند). ۳۳

روشن است کسی فرزند به شمار می آید که از مادر متولد و پا به دنیا می نهد. صدر آیه مبارکه بر بیش از ارث کسی که مادرش او را به دنیا آورده، دلالت نمی کند و شامل کسی که مادرش به آن باردار است و هنوز متولد

نشده، نمی‌گردد؛ چنان که بخش دوم آیه شریفه دلالت دارد که پدر و مادر، از فرزندشان یک سوم ارث می‌برند؛ در صورتی که میت فرزند نداشته باشد. پس اقتضا دارد اگر همسرش برای او فرزندی به دنیا نیاورد، جز پدر و مادر، کسی از او ارث نمی‌برد. بنابراین فرزندی که مادر بدان باردار است، از پدر ارث نخواهد برد؛ چنان که در ارث بردن پدر و مادر میت، شرط است که میت به هنگام مرگ دارای فرزند نباشد و فرزند بر کسی جز نوزادی که از شکم مادرش خارج شده و او را به دنیا آورده، بر کسی انطباق ندارد.

همچنین آیات شریفه، وراثت هر یک از برادر و خواهر را از یکدیگر در سوره مبارکه نساء با این فرموده اش اعلان داشته است که:

و اگر (میت) مردی باشد، کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد یا زنی که برادر و خواهری دارد، سهم هر کدام یک ششم خواهد بود. ۳۴

و در پایان آن سوره می‌فرماید:

اگر مردی از دنیا برود و فرزند نداشته باشد ولی دارای خواهر باشد، نصف اموالی را که میت به جای نهاده، از آن خواهر است و اگر خواهری از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و وارث او یک برادر باشد، او همه اموال را از خواهرش به ارث می‌برد. ۳۵

بدین ترتیب، این دو آیه به بیان ارث بردن از برادر یا خواهر میت - اگر خواهر و برادر داشته باشد - پرداخته اند و مشخص است تا زمانی که از مادر، فرزندی متولد نشود که برای میت برادر یا خواهر شمرده شود، صدق نمی‌کند وی دارای خواهر یا برادر است و شامل فرزندی که در شکم مادر است و هنوز تولد نیافته، نخواهد شد. دو آیه شریفه تنها دلالت بر ارث کسی دارند که از مادر متولد شده و به هنگام مرگ میت، خواهر یا برادر او شمرده شود و بر ارث فرزندی که مادر بدان باردار است و هنوز متولد نشده، دلالت ندارند.

آیات مربوط به ارث، افزون بر آنچه یادآور شدیم، به بیان ارث پدر و مادر از فرزندانشان و ارث هر کدام از زن و شوهر از یکدیگر پرداخته اند و روشن است، جز فرزندی که از مادر متولد شده باشد، انطباق هیچ یک از این عناوین برای او قابل تصور نیست.

آنچه یادآوری شد، همه عناوینی بود که در قرآن کریم برای وارث بیان شده است و هیچ کس از آنها غیر فرد تولد یافته را شامل نمی‌شود. بدین ترتیب، این آیات دلالت ندارند کودکی که در شکم مادرش وجود دارد، ارث می‌برد، خواه آن کودک، فرزند میت محسوب شود یا برادر و یا خواهر وی به شمار آید. ۳۶

چنان که فرموده خداوند: (و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خداوند مقرر داشته، سزاوارترند)، تنها بر اولویت خویشاوندان و پیشی داشتن آنان در سزاوار بودن به ارث از بیگانگان، دلالت دارد و اصلاً در صدد بیان معیار ارث نیست که فرزند، از مادر متولد شده و یا هنوز مادر بدان باردار است. بنابراین در آیات شریفه فوق، بر این که کودک به دنیا آمده، وارث است، دلالتی وجود ندارد.

گستره مفهوم روایاتی که در مورد این عناوین یا دیگر عناوین نسبی وارد شده، بیشتر و فراتر از این آیات نیست. ما این موضوع را یادآور شدیم چون مقتضای خود قواعد این است و جز کسی که به هنگام مرگ مورث، مصداق خارجی آن عناوین شمرده نشود، از مورث خود، ارث نخواهد برد و در این روایات بر ارث بردن کودک به دنیا نیامده، اصلاً دلالتی وجود ندارد؛ ولی در بیشتر روایات خاصی که در مورد ارث بردن حمل، وارد شده مانند صحیحہ ربعی از امام صادق(ع)، آمده است: (نوزاد هرگاه تکان بخورد [حیات داشته باشد]، ارث می برد؛ زیرا [اگر صدا ندهد] ممکن است لال باشد) ۳۷ و در برخی از آنها مانند صحیحہ دیگری از ربعی وارد شده که گفت: از امام صادق(ع) شنیدم در مورد سقط فرمود: (هرگاه نوزاد از شکم مادر ساقط گشت و حرکت بارزی نمود، ارث می برد و از او ارث می برند: زیرا ممکن است لال باشد [و صدا ندهد]) ۳۸ و در معتبر ابوبصیر از امام صادق(ع) آمده است که فرمود: (پدرم به من فرمود: هر گاه نوزاد حرکت مشخصی نمود، ارث می برد و از او ارث می برند؛ زیرا ممکن است او لال باشد [و از او صدا ظاهر نشود]) ۳۹ و در روایت ابوالبختری وارد شده که: (... تا مشخص شود آیا زن، باردار است یا خیر). ۴۰

بدین ترتیب، موضوع ارث در این روایات، نوزاد یا فرزند سقط شده و یا کودک به دنیا نیامده است. با توجه به آنچه در آن زمان رایج بوده، هر یک از عناوین یاد شده، در مواردی بوده است که زن به شیوه ازدواج معمولی باردار می شده و قطعاً به هنگام مرگ مورث باردار بوده است. بنابراین شامل موضوع سخن ما در این پرسش، یعنی موردی نمی شود که مادر، باردار به کودک نباشد؛ بلکه پس از مرگ شوهر باردار شود.

بدین سان، احادیث مربوط به ارث کودک به دنیا نیامده، شامل موضوع سخن ما نمی شود و ناگزیر باید به مقتضای قواعد رجوع کنیم و شما به خوبی پی بردید که قواعد، بر ارث بردن کودک متولد نشده، بلکه حتی بر وراثت فرزندی که از مادرش متولد می شود، دلالت ندارند.

سومین پرسش: اگر فرض شود که هسته تخمک زن شوهرداری - به دلیل بیماری سیتوپلاسم وی - گرفته شود و این هسته، جایگزین هسته تخمک زن دیگری گردد. هسته این تخمک، مربوط به زن شوهردار و سیتوپلاسم آن مربوط به زن دوم است. بدین ترتیب، اگر این تخمک، با اسپرم شوهر تلقیح شود، شوهر، پدر کودک به شمار می آید. در این جا دو پرسش مطرح می شود: یکی این که آیا اصل این عمل جایز است یا خیر؟ دوم این که نسبت این کودک با همسر این مرد (زن صاحب تخمک) و نسبت به زن دوم (صاحب سیتوپلاسم) چیست؟

پاسخ: پس از فرض این که در این خصوص عمل حرامی انجام نپذیرد و به بدن مرد و زن نامحرم نگاه نشود و لمس نگردد، بر اصل گرفتن هسته تخمک زن فرضی، بلکه هر زنی، مانند زن دوم، همچنین جای دادن این هسته برگرفته شده به محل هسته دیگر در تخمکی که هسته اش تخلیه شده، دلیلی بر حرمت وجود ندارد و مقتضای اصل عملی، شرعاً و عقلاً جایز بودن این عمل است، بلکه در تلقیح این تخمک با اسپرم شوهر نیز

همین گونه است؛ به این نحو که پس از انجام تلقیح، آنچه رشد می کند تنها، چیزی است که از هسته زن و شوهر پدید آمده و سیتوپلاسم زنِ دوّم فقط در رشد و نموّ این هسته لقاح یافته، تأثیر داشته است و به حسب دقت، به هیچ وجه شبهه وجود زنا به نظر نمی رسد و پیشتر در ذیل مطالبی از برخی اهل سنت نقل شد که توهم حرمتِ تلقیح بدین جهت است که قیاس، چنین اقتضایی دارد و این سخن کاملاً مردود است. بدین ترتیب، پس از عدم حرمتِ این تلقیح و عدم ارتکاب زنا توسط مرد، نوزادِ پدید آمده، فرزندِ شرعی مرد است و همه آثار نوزادانی که از همسرش به روش متعارف و معمولی متولد شده اند، بر این نوزاد بار می شود.

در پاسخ پرسش دوم باید گفت: همسرِ صاحبِ هسته، مادر نوزاد به شمار می آید، بر خلاف زنِ صاحبِ سیتوپلاسم؛ اما این که همسر، مادرِ آن نوزاد به شمار می آید، برای این است که نوزاد به وسیله هسته لقاح یافته او با اسپرم شوهرش به روش مشروع، رشد کرده است. از سویی، دخالت تکوینی مادر در به وجود آمدنِ فرزند در تولیدمثل معمولی و طبیعی، فراتر از این نیست که هسته لقاح یافته وی به گونه ای مشروع رشد کند و به نوزادی تبدیل شود. و تغذیه این هسته از اجزای بدنِ مادر، تنها غذا دادن به آن، در مکانی مهیای تغذیه کردن و رشد است، وگرنه هسته لقاح یافته او رشد می کند تا به صورت فرزندِ کامل درآید. هر گاه غذا دادن، به وسیله اجزای بدنِ صاحبِ سیتوپلاسم انجام پذیرد نیز موجبِ دگرگونی مسئله نمی شود؛ بلکه نظیر این است که نطفه، گرفته شود و در دستگاہی بیرون از رحم و مهیای چنین فوایدی قرار گیرد و از غذاهای شیمیایی یا دیگر غذاها در بیرون، استفاده کند. همان گونه که تردیدی وجود ندارد خارج کردنِ این نطفه از رحم زن و تغذیه آن با غذاهای یاد شده، موجب عدم انتساب نوزاد به زنِ صاحبِ تخمک نمی شود، در موضوع مورد بحث ما نیز همین گونه است. نهایت امر این است که زنِ صاحبِ سیتوپلاسم، تنها غذای نطفه را داده و آن را در رحم خویش پرورانده است، بی آن که اقتضایی در کار باشد تا موضوعِ نطفه به طور کلی، دگرگون شود. بنابراین صاحبِ هسته، مادرِ نوزادی به شمار می آید که صاحبِ سیتوپلاسم آن را به دنیا آورده و رحمِ دوّم نظیر رحمِ اجاره ای یا دستگاہی در بیرون است.

این که گفتیم: زنِ صاحبِ سیتوپلاسم، مادر نوزاد به شمار نمی آید، از مطالبی که به تازگی یادآور شدیم، روشن می شود؛ زیرا این زن، تنها نطفه ای را که مربوط به آن پدر و این مادر است، تغذیه کرده و رحم وی جایگاهی مناسب برای رشد و نموّ نطفه و تغذیه کردن آن به وسیله رحمِ زنِ دوّم و استفاده این نطفه از آن محل مناسب است، وگرنه صرف این که سیتوپلاسم رشد نمی کند، بلکه به سان غذای مناسبی برای رشد نوزاد مزبور است، موجب نمی شود این نوزاد فرزند این زن نیز باشد.

به دیگر عبارت، هسته، از غذاها استفاده کرده، رشد می کند و به دو هسته پوشیده شده در دو سیتوپلاسم تبدیل می گردد و به همین نحو تکثیر می شود تا به صورت نوزادی در می آید و سبب تکثیر شدن هسته و سیتوپلاسم ها می شود. بر این اساس، به هم پیوستن همه اجزای لازم، همان هسته است و سایر امور، همان غذاهایی است که این هسته از آنها استفاده می کند.

ولی این که گفته می شود: (مادر، همان زن صاحب تخمک است و در این جا چون تخمک از دو زن به دست آمده، بنابراین هر دو، صاحب تخمک و مادر نوزادند و بدین ترتیب، نوزاد، دارای دو مادر است، پس دارای اشکال است)، ما تسلیم این گفته نمی شویم که معیار مادری، صرفاً تخمکی است که از زن گرفته شده است؛ بلکه رشد تخمک، معیار مادر شدن آن زن است و در این جا این معنا در مورد زن صاحب هسته قابل تحقق است، نه زن صاحب سیتوپلاسم؛ چنان که قبلاً یادآوری شد.

مطلبی را که ما یادآور شدیم و اظهار داشتیم که رشد کردن، مربوط به هسته سلول است، دکتر حتموت در رساله خود (استنساخ البشر) (شبیه سازی انسان) به روشنی تصریح کرده و گفته است:

همان گونه که ساختمان، از قطعات سنگ و قالب های آجر ساخته شده، سراسر جسم نیز از سلول تشکیل یافته است. در درون هر سلول هسته ای است که راز فعالیت حیاتی آن سلول به شمار می آید و هسته را پرده نازک هسته ای احاطه کرده و درون آن از شبکه ای مرکب از ۴۶ نوار (رشته) تشکیل یافته است که این نوارها رنگ های تیره را جذب می کنند. به همین دلیل کروموزوم نامیده می شوند و بقیه مساحت سلول، حد فاصل میان هسته و دیواره سلول، سرشار از سیتوپلاسم است و کروموزوم های چهل و شش گانه خود، حامل ویژگی ها و صفات وراثتی به شکل دانه های اسیدنیوکلئیک اند که ژن نامیده می شوند و از چینش ویژه ای برخوردارند و به حروف تشکیل دهنده کلماتی می مانند که از آنها نوشتاری کلی به وجود آمده و ویژگی های وراثتی را برای بشریت، همچنین صفات وراثتی فردی که فی حد نفسه میان مردم نظیری در طول زمان و مکان، مطابق با او نیست، تشکیل دهند.

سلول ها با تقسیم شدنی که به موجب آن هر یک از رشته های این کروموزوم ها از درازا به دو نیمه تقسیم می گردند، تکثیر می شوند و هر یک از آنها با جذب مواد لازم سیتوپلاسم، خود را به رشته ای کامل تبدیل می کند. بدین ترتیب، دو کروموزوم تشکیل می یابد که هر یک از آنها، خود را در پوسته ای هسته ای، پوشش می دهد تا دوقلو به وجود آید و سیتوپلاسم را به دو قسمت تقسیم کند و هر کدام از آنها را پرده ای سلولی احاطه می کند. بدین سان، یک سلول، تبدیل به دو سلول و به همین ترتیب، نسل هایی پس از نسل های دیگر از سلول های همسان تشکیل می یابند. ۴۱

سپس در مورد سلول های جنسی می گوید:

این سلول ها عبارت اند از سلول های نطفه ای که بیضه در مردان و تخمک های تخمدان (در زن ها) آنها را ترشح می کنند. سلول های جنسی نیز مانند سایر سلول ها هستند، با این تفاوت که آنها از خواص برخوردارند که دیگر سلول ها فاقد آنها هستند؛ زیرا در تقسیم پذیری (تکثیر) اخیرشان که آماده قدرت بر باروری اند، نوار کروموزومی به دو نیمه تقسیم نمی شود تا هر یک خود را کامل سازد؛ ولی کروموزوم ها سالم می مانند و نیمی از آنها به هسته یک سلول و نیم دیگر به هسته سلولی دیگر تبدیل می شود. در این هنگام، هسته

سلول جدید، دارای ۲۳ کروموزوم است، نه ۲۳ جفت. به همین دلیل، این گونه تقسیم شدن، تقسیم شدن بُرشی نامیده می شود و گویی هسته، در آنچه اختصاص به بخش ارثی دارد، نصف هسته است.

هدف از این کار این است که هر گاه سلول نطفه رشد یافته ای، تخمک رشد یافته ای را با شکافتن دیواره غلیظ آن بارور ساخت، هسته هر دو به یکدیگر می چسبند و یک هسته ۲۳ جفتی - یعنی ۴۶ تایی - از کروموزوم ها را تشکیل می دهند؛ چنان که در سایر سلول های بدن انسان نیز همین گونه است و گویی دو نیمه، به هم چسبیده اند و یک سلول را که تخمک لقاح یافته است، تشکیل می دهند و نخستین مراحل جنین، همین است.

آن گاه به بیان تفاوت تکثیر شدن سلول های جنسی با سلول های پیکری پرداخته، می گوید:

تخمک لقاح یافته، برای تعدادی نسل های محدود، شروع به تکثیر سلول هایی همسان می کند و به مجرد این که به مجموعه ای مرکب از ۲۳ سلول رسیدند، سلول های نسل های بعد به جهت ها و تخصص های گوناگون و وظایف متفاوت، منشعب می شوند و به سلول های پوست، اعصاب، روده ها و دیگر اعضا تبدیل می شوند؛ یعنی برای به وجود آوردن جنینی دارای بافت و اعضای گوناگون و متفاوت، رشد و نمو می کنند. ۴۲

همان گونه که ملاحظه می کنید، وی در تکثیر شدن سلول های جسم (پیکری)، به صراحت گفته که هسته آن رشد می کند و به دو نیم تقسیم می شود و مواد لازم موجود در سیتوپلاسم را به خود جذب و از آن استفاده می کند. ایشان تکثیر شدن سلول های جنسی را نیز بر آن عطف نموده و گفته است: نهایت تفاوت آنها این است که تخمک لقاح یافته، دارای ۲۳ جفت کروموزوم است و تکثیر شدن همسانی آنها، به ۲۳ سلول می رسد و سپس نسل های بعدی به تخصص های گوناگون و وظایفی متفاوت، منشعب می گردند. بنابراین در تکثیر شدن سلول حاصل شده برای نطفه نیز، هسته به دست آمده از اسپرم و تخمک، نظیر سایر سلول های بدن، رشد و نمو می کند و نتیجه همان می شود که ما قبلاً آن را یادآور شدیم.

وانگهی اگر فرض شود که رشد نطفه، بستگی به رشد هسته و سیتوپلاسم آن دارد، بنابراین هر دو زن، هر چند در پدید آمدن نوزاد پدید آمده به سبب رشد هسته یک تخمک و رشد سیتوپلاسمی دیگر، دخالت دارند، ولی ظاهراً دلیلی بر این که هر یک از آنها مادر این کودک باشند، وجود ندارد؛ زیرا آنچه از دیدگاه عقلا قطعی و مسلم است، این است: زنی که کودک از تخمک وی به وجود می آید، مادر این کودک است و تخمک، سلولی حاوی هسته و سیتوپلاسم است که پیرامون آن قرار دارد؛ ولی زنی را که تنها هسته تخمک او یا فقط سیتوپلاسم پیرامون هسته تخمک وی، در پدید آمدن کودک دخالت دارد، نمی توان مادر نوزاد دانست. بنابراین این نوزاد بدون مادر است؛ هر چند از پدر برخوردار است و آن دو زن با هم به منزله مادر او هستند، و هیچ گونه اشکالی ندارد که نوزاد پدید آمده و تولد یافته به این روش، مادر نداشته باشد.

چهارمین پرسش: اگر با گرفتن سلولی از بدن مردی، اقدام به شبیه سازی سنتی نماید و آن سلول را جایگزین هسته تخمک همسرش که هسته آن تخلیه شده، سازد، بنا بر جایز بودن این نوع شبیه سازی - چنان که از مطالب گذشته استفاده می شود - آیا این نوزاد فرزند زن و شوهر است یا تنها فرزند شوهر؟ همچنین هرگاه سلول، از بدن زنی گرفته شود و جایگزین هسته تخمک زنی دیگر شود، آیا هر دو زن، مادر نوزاد به شمار می آیند؟ یا مادرش، همان زن صاحب سلول است؟

پاسخ: با دقت در آنچه درمسائل گذشته بیان داشتیم به ویژه آنچه در پاسخ پرسش سوم عنوان کردیم، پاسخ پرسش نخست مشخص می شود؛ به این ترتیب که پی بردید آنچه با تکثیرشدن، رشد و نمو می کند، همان هسته نطفه است و سیتوپلاسم موجود پیرامون آن به منزله غذای آن هسته تلقی می شود. در این جا فرض ما بر این است که سلول شوهر، جایگزین هسته گردد. بنابراین سلول وی همان است که با تکثیر شدن، رشد و نمو می کند و آنچه از تخمک زن باقی می ماند، تنها همان سیتوپلاسمی است که نقش آن تنها این است که سلول به وسیله آن تغذیه می کند. بنابراین بی تردید، نوزاد پدیدآمده از تخمک لقاح یافته، همان سلول شوهر است و تخمک زن در این جا نقشی جز تغذیه آن سلول ندارد و این امر سبب نمی شود که رشد کننده، همان سیتوپلاسم باشد. در این جا همسر، دخالتی همانند دخالتش در رشد تخمک لقاح یافته با اسپرم شوهرش ندارد. بدین سان، همسر، مادر نوزاد به شمار نمی آید و نوزاد تنها، فرزند پدر است که همان شوهر زن است، ولی دارای مادر نسبی نیست. آری، چون این سلول از بدن و رحم زن تغذیه نموده و بنا به آنچه گاهی از روایات برمی آید و دلیل اصلی حرمت بر اثر شیر دادن را پدید آمدن خون و رویدن گوشت نوزاد با شیر دانسته اند، این زن مادر رضاعی او به شمار می آید و بی تردید اصل یاد شده در این جا موجود است. بنابراین این زن مادر رضاعی او خواهد بود.

ولی شما در مباحث قبلی پی بردید به صرف این که رویدن گوشت نوزاد از بدن زن شیرده صورت گرفته، موجب به وجود آمدن حرمت نمی شود؛ بلکه شارع، افزون بر شرایط یاد شده، شرایط تبعیدی دیگری را نیز برای به وجود آمدن حرمت، معتبر دانسته که در شیر مورد استفاده نوزاد وجود دارد و نمی توان از آن الغای خصوصیت نمود و به هر چیزی که سبب رویدن گوشت و خون نوزاد به وسیله بدن دیگری می شود، آن را تعمیم داد. به همین دلیل حق این است که این زن مادر رضاعی او به شمار نمی آید.

از مطالبی که یادآور شدیم، پاسخ پرسش دوم نیز مشخص می شود؛ زیرا مقتضای سخن ما این بود که نوزاد، در پرسش دوم، کودک زن صاحب سلول تلقی می شود و زن صاحب تخمکی که هسته تخمکش تخلیه شده، نه مادر نسبی این کودک است، نه مادر رضاعی او.

از موضوعات بیان شده، پی می برید که هرگاه سلولی از بدن زنی گرفته شود و هسته تخمک خودش، تخلیه و این سلول، جایگزین هسته گردد و سلول رشد نماید، چون این سلول از بدن خود زن گرفته شده و مرد دیگری اعم از شوهر یا غیر شوهر در آن دخالتی نداشته است، کودک به دست آمده از این شیوه، فرزند این زن

است و او مادرِ کودک به شمار می آید؛ زیرا این کودک از اجزای بدن خودش به وجود آمده. بنابراین وی به طور کامل در به وجود آمدنِ کودک دخالت داشته و اصلاً دارای پدر نیست و در سخنان قبلی ما گذشت که اگر کودکی بدون پدر باشد، با این که از وجود مادر برخوردار است و یا برعکس، اشکالی به وجود نخواهد آمد.

بدین ترتیب، فرزندی، در این صورت و نظیر آن یا دارای مادرِ نسبی است و از پدر برخوردار نیست و یا دارای پدری نسبی است و از وجود مادر بی بهره است. بر این اساس، فرزندانِ مادر یا فرزندانِ پدر، برادرانِ کودک تلقی می شوند. به همین ترتیب در فرض نخست (از ناحیه مادر) دارای دایی و خاله و در فرض دوم (از ناحیه پدر) عمو و عمه خواهد بود و در مورد سایر نزدیکانِ نسبی نیز به تناسبِ مورد، همین گونه است و در هر موردی، حکم آن در خصوص جواز و حرمتِ نگاه کردن، جواز و حرمتِ ازدواج و ارث بردن یا نبردن آنها از یکدیگر و دیگر موارد، بر آن مترتب خواهد شد.

پنجمین پرسش: این پرسش در مورد شبیه سازی سنتی است؛ یعنی پدر و مادرنوزادی که با قرار دادن سلول بدنِ فردی در تخمک بدون هسته زنی پدید می آید، کیست؟ نسبتِ بین دو فردی که هر یک به روش شبیه سازی پدید آمده اند، چگونه نسبتی است؟ حکم ارث بردن آنها از یکدیگر به چه نحو است؟

پاسخ: از پاسخی که قبلاً به پرسش چهارم دادیم، مشخص می شود که: این نوزاد شبیه سازی شده، فرزندیِ شخصِ صاحبِ سلول خواهد بود. اگر این شخص مرد است، پدرِ نوزاد و اگر زن است، مادرِ او محسوب می شود و بیان داشتیم که زنِ صاحبِ تخمک یاد شده - از این ناحیه - مادرِ کودک به شمار نمی آید. بر این اساس، اگر صاحبِ سلول مرد است، کودک، تنها دارای پدر است، یا اگر زن است، تنها دارای مادر است و در لابه لای سخنان ما گذشت که اشکالی شرعی در رخ دادن این موضوع وجود ندارد. بنابراین کودک از جمله فرزندانِ شخصِ صاحبِ سلول تلقی می شود و میان او و سایر فرزندانِ آن مرد، نسبتِ برادری برقرار است. این کودک، از ناحیه پدر یا مادر، برادر یا خواهر آنان شمرده می شود و میان او و پدر یا مادر یا برادرانش با رعایت قوانین ارث اسلامی، ارث بردن از یکدیگر مطرح است.

ولی نسبت میان این نوزاد و نوزاد دیگری که به واسطه شبیه سازی سنتی پدید آمده، بستگی به یکی بودن پدر یا مادر آنها دارد. اگر پدر یا مادرشان یکی بود، آنان از ناحیه پدر یا مادر برادرند و احکام اسلامی ارث بردن، تابع همین نسبت خواهد بود. به هر حال، شبیه سازی به این شیوه، موجب به وجود آمدنِ فرزندی برای صاحبِ سلول می گردد، فرزندی که تنها پدر یا مادر دارد و سایر نسبت ها نظیر فرزندی که محصول ازدواج طبیعی معمولی باشد، متفرع بر اوست و به مقتضای ادله ارث، آنها از یکدیگر ارث می برند.

اگر گفته شود: (ادله ارث، به نزدیکانِ نسبی تولدیافتگان به ازدواج طبیعی، انصراف دارد و این گونه افراد را شامل نمی شود)،

پاسخ این است که: ما چنین انصرافی را کاملاً مردود می‌دانیم؛ بلکه آنچه در عرف از این ادله استفاده می‌شود، این است که جنبه پدری و مادری، موجب ارث بردن از یکدیگر می‌شود؛ هر چند مصداق عرفی پدر و مادری، فرزندانند که به زاد و ولد معمولی طبیعی به وجود آمده باشند و در موضوع ادله محارم نسبی نیز در نگاه کردن و ازدواج، همین گونه است. بدین سان، این احکام در مورد کودکانی که به شیوه‌های غیر عادی نیز به وجود می‌آیند، جاری است.

ششمین پرسش: این پرسش در مورد شبیه‌سازی به شیوه همسان طلبی است. پس از آن که نطفه تکثیر شده خارج گردید و چهار نطفه جدید، دست یافتنی شد و به عنوان مثال یکی از آنها در رحم زنی قرار گرفت و کودکی تولد یافت و سه نطفه دیگر در انجماد بسیار بالا قرار گرفت و پس از آن که این کودک پدیدآمده - مثلاً - شصت ساله شد، نطفه دیگری از نطفه‌های باقیمانده، در رحم زنی قرار گیرد و فرزند متولد شود و به ده سالگی برسد، در این هنگام یکی از اعضای بدن فرد نخست - یعنی فرد هفتادساله - به بیماری سرطان ناشی از وراثت دچار گردد و پزشکان آگاهی داشته باشند که کودک نیز سرنوشتی نظیر او خواهد داشت، آیا این پزشکان می‌توانند بر روی یکی از اعضای بدن این کودک عمل جراحی انجام دهند؛ به این نحو که بدون اجازه کودک یا ولی او و بی آن که اکنون به بیماری مبتلا باشد، عضو همسانی را که نظیر آن مبتلای به سرطان شده، از بین ببرند؟

فرض پرسش این است: کودک نخستی که هفتادساله شده و کودک دومی که سن او به ده سال رسیده است، از کلیه جهات و ویژگی‌های وراثتی نظیر یکدیگر باشند؛ به گونه‌ای که مشخص شود این تشابه، موجب مبتلا شدن کودک خردسال نیز در هفتادسالگی به سرطان وراثتی خواهد شد.

پاسخ: پاسخ قطعی و روشن این است که کودک خردسال، خود انسانی مستقل است و این موجب می‌شود وی به سرنوشت مرد بالغ دیگری دچار شود تا در حکم، تابع او گردد؛ بلکه او مانند دیگر کودکان خردسالی است که مشخص می‌شود در آینده به بیماری سرطان غیر وراثتی مبتلا خواهند شد. بدیهی است که هر فردی دارای احترام است و بدنش نیز محترم است و هیچ کس نمی‌تواند با قطع کردن و ایجاد زخم در عضوی از اعضای وی، بدون اجازه ولی او، در بدنش تصرف نماید؛ حتی اگر کودک هم اکنون سالم باشد، ولی او نباید نظر به این که عضو یاد شده چندین سال بعد دچار سرطان می‌شود، اجازه دهد عضو بدن کودک را قطع کنند؛ زیرا بریدن این عضو، آسیب رساندن به دیگری محسوب می‌شود و اگر در بریدن این عضو، هدفی عقلایی مطرح نباشد، بریدن آن حرام خواهد بود؛ بلکه اگر فرض شود چنین وضعیتی برای این کودک در بزرگی رخ دهد، اجازه خودش نیز بر قطع عضو بدنش - در فرض یاد شده - حرام است؛ چون هدفی عقلایی بر آن ترتب نیافته است.

از همین مطلب مشخص می شود که شبیه سازی اگر به شیوه سنتی باشد و - مثلاً - سلولی از بدن انسانی بزرگسال و شصت ساله گرفته شود و جایگزین هسته تخمک زنی که هسته تخمکش تخلیه شده، گردد و پس از تولد کودک و رسیدن به ده سالگی، در یکی از اعضای بدن آن فرد بزرگسال، بیماری به وجود آید و - مثلاً - به سرطان ناشی از وراثت دچار شود و فرض این است که اینها هر دو، در ویژگی های وراثتی شبیه یکدیگرند، به گونه ای که پی برده می شود پس از شصت سال همان عضو از کودک خردسال نیز به سرطان ناشی از وراثت مبتلا خواهد گشت، در این جا نیز نمی توان آن عضو کودک را بدون اجازه خودش و ولی او قطع نمود؛ بلکه با بیانی که ارائه دادیم، هر گاه به حد بلوغ نیز برسد، خودش و ولی او نمی توانند اجازه قطع آن عضو را بدهند.

هفتمین پرسش: گاهی در مورد فرزندآوری به شیوه ازدواج گفته می شود که: چون نیمی از ژن های اسپرم جدا می گردد و نیمه باقیمانده با ژن های تخمک، تلقیح می شود، بنابراین هر گاه بعضی از ژن ها بیمار باشند، شاید به سبب این تقسیم شدن، ژن های دارای بیماری از بین بروند و کودکی که از نطفه به دست آمده، مصون از بیماری ها باشد و اگر فرزندآوری به روش شبیه سازی سنتی باشد، چون برخی از ژن ها از بین نمی روند و ژن های موجود که مبتلا به بیماری هستند به سلول های گرفته شده از بدن انسان، به همان حالت بیماری خود باقی می مانند، در این هنگام اگر برای نسل هایی متعدد نسخه ای از روی نسخه پدید آید، ژن های دارای بیماری، در جهت به وجود آمدن جهش های جدید متراکم و انباشته می گردند و بدین سان، جنین ها به نارسایی های جسمی یا مرگ دچار خواهند شد. آیا این گونه شبیه سازی جایز است؟ یا باید آن را ممنوع ساخت و جایز بودن را تنها به شیوه همسان طلبی اختصاص داد که سلول از اصل و بدون واسطه گرفته می شود؟

پاسخ: جواب این پرسش از گفته های قبلی ما روشن است؛ زیرا پیشتر اشکال بر اصل شبیه سازی شده بود که فرد شبیه سازی شده، بیش از نوزادان تولدیافته به روش تولید مثل عادی با ازدواج، در معرض رخدادها و آفت ها قرار می گیرند و اقدام به کاری که موجب دچار شدن فرد به این گونه رخدادها گردد، آسیب رساندن به این نوزادان شمرده می شود؛ پس این کار جایز نیست.

در همان جا یادآور شدیم که معنای آسیب رساندن حرام به فردی دیگر این است که آسیب، بر انسانی وارد شود که خود، دارای چنین آسیبی نبوده و از ناحیه آن سالم باشد؛ ولی اقدام بر پدید آوردن انسانی که قدرت بر نگاهداری خود، از بسیاری آفت ها ندارد، اقدام بر وارد آوردن آسیب بر انسانی سالم تلقی نمی شود؛ بلکه اقدام بر به وجود آوردن انسانی ضعیف است که به اندازه افراد انسان، قدرت بر حفظ و نگاهداری خود از این قبیل آفت هاندارد. بنابراین ادله حرمت آسیب رساندن به دیگری، شامل آن نمی شود و دلیل دیگری نیز بر حرمت آن وجود ندارد و اصل عملی عقلی و شرعی، اقتضای جواز آن را دارد.

هرگاه ژن های اسپرمِ مردی دارای بیماری باشند و دانسته شود که بیماری این ژن ها احیاناً موجب بیماری جنین می شود، آیا قائل به حرمت این تولیدمثل به شیوه ازدواج معمولی اند؟ یا در آن جا همان گونه که ما در پاسخ به آن پرسش بیان داشتیم، گفته می شود که این شیوه، پدید آوردنِ انسانی ضعیف است و اشکالی بر آن مترتب نیست؟ از این رو، همان نحو که این تولیدمثل جایز است، در موضوع بحث ما نیز همین گونه است. افزون بر این که مسئله به دو نیمه تقسیم شدنِ ژن های اسپرمِ مرد آن گونه که در مقدمه پرسش بیان شده که موجب سلامت جنین می شود، به طور کلی و هیچ گاه روشن نیست.

هشتمین پرسش: اگر شرکت های شبیه سازی، کار خود را اعلان دارند و دانشمندی بزرگ برای پیدایش دو کپی از خودش با این شرکت ها وارد معامله شود و شرکت، سلولی از بدن او بگیرد و آن کپی را برای وی به وجود آورد و پس از آن که بزرگ شدند، مانند پدرشان، در علم و دانش مهارت نداشته باشند و بدین ترتیب، دانشمند مزبور به این دلیل که کارگرانِ شرکت، مراحل آموزشی علمی لازم را طی نکرده اند و فضای مناسب برای رسیدن همسان ها به مراحل مورد نظر وجود نداشته، بدان شرکت مراجعه می کند، آیا شرکت های یاد شده، متهم به نیرنگ و فریب اند؛ چون این شرکت ها با دانشمندی که در آغاز با آنها وارد معامله شده، حقیقت موضوع را روشن نساخته اند؟

پاسخ: فرض پرسش این است که: سلولِ پیکری گرفته شده، از اجزای بدن دانشمندی است که با شرکت یاد شده وارد معامله شده است. وی سلول خود را به شرکت داده و قطعاً نتیجه شبیه سازی این است که دانشمندِ فرضی، پدرِ نوزاد به دست آمده از سلول خود محسوب شود و - چنان که گذشت، پدرِ نوزاد همان صاحب سلول است - به هر حال این شرکت برای آن دانشمند متعهد می شود که کارهای لازم را روی سلول وی انجام دهد تا برای او نوزادی از تمام جهات مشابه خودش به وجود آید. بر این اساس معامله ای که میان شخص دانشمند و شرکت مزبور واقع گردیده، از این باب است که در قبال کارهایی که شرکت انجام می دهد، از ناحیه دانشمند (طرف معامله) مزد پرداخت گردد و در حقیقت کارهایی که شرکت انجام می دهد، صرف یک کار محض نیست؛ بلکه شرکت برای این کارها موادی لازم از قبیل تخمک بدون هسته و دیگر مواد شیمیایی هزینه می کند تا نطفه آن نوزاد، از سلول و تخمک منعقد گردد و رشد و نمو کند و کودکی کامل به وجود آید. بدین سان، شرکت در برابر همه این کارها و صرف موادی که نوزاد از آنها به دست می آید، پولی را از دانشمند مورد معامله می ستاند.

خلاصه، معامله ای که میان شرکت و این دانشمند صورت گرفته، بیع شمرده نمی شود؛ بلکه شبیه به اجاره است که لازم است موادی از اجاره کننده مصرف گردد و نتیجه همه آنها به دانشمند طرف قرارداد، داده شود. شرط صحت این گونه معامله این است که شرکت بر انجام تعهدهایی که به دانشمند مورد معامله سپرده، توانایی داشته باشد؛ همان گونه که تعیین مدت و انجام کار در زمان مشخص، شرط صحت این معامله است،

وگرنه زمان معامله، نامشخص است و موجب بطلان آن خواهد شد. در این هنگام اگر این شرکت بر روی سلولی که گرفته، تمام کارهای لازم را انجام دهد تا این سلول به نوزادی که تعهد سپرده تبدیل شود و پس از بزرگ شدن کودک پی ببرد که این نوزاد همان کودکی نیست که شرکت تعهد سپرده و مثلاً کودک پس از بزرگ شدن مانند پدرش صاحب سلول، در علم و دانش مهارت نداشته باشد، در این جا ظاهر این است که شرکت به تعهدی که سپرده، وفا نکرده است و چون سلول، جزء بدن آن دانشمند طرف قرارداد با شرکت است، کودک، فرزند همان دانشمند شمرده می شود و شرکت حق گرفتن هیچ گونه عوض و مزدی برای کارهایی که روی سلول انجام داده، از آن دانشمند ندارد.

وجه آن این است که معامله و قرارداد در مورد انجام این کارها بر روی سلول، صورت نگرفته است؛ زیرا دانشمند طرف قرارداد تنها با شرکت قرارداد بسته که کارهایی روی این سلول انجام دهد تا این سلول با این کارها به نوزادی شبیه خودش تبدیل گردد و کارهایی را که شرکت انجام داده، از شرکت خواسته نشده است. بنابراین دلیلی وجود ندارد که فرد طرف قرارداد، ضامن هزینه این کارها باشد. با این همه بعید نیست که در قبال موادی که شرکت هزینه کرده و به صورت جزئی از کودک درآمده است، دانشمند طرف قرارداد، متعهد به پرداخت عوض آنها باشد؛ زیرا صرف این مواد، هزینه های آن کودک به شمار می آید و هرچند کودک، از این هزینه ها پدید نیامده، ولی از ابتدای انعقاد نطفه اش، با این هزینه ها رشد و نمو کرده است.

این هزینه ها به این می ماند که فردی با کنیز شخصی آمیزش نماید و او باردار شود و نطفه رشد و نمو کند تا به صورت کودکی کامل درآید. کودک متولد شده از کنیز، فرزند آن مردی است که با وی آمیزش نموده است و آن مرد باید در برابر رشد جنین که به واسطه کنیز انجام پذیرفته، عوض لازم را بپردازد؛ بلکه نظیر این است که فردی با زنی نامحرم، به شبهه آمیزش نماید و آن زن باردار شود و نطفه رشد کند تا کودک از زن مزبور متولد گردد. در این جا ظاهر این است مردی که آمیزش به شبهه انجام داده، باید عوض رشدی را که کودک در رحم آن زن نموده، بپردازد. به دیگر عبارت، هزینه فرزندان خردسال بر پدرشان واجب است؛ حتی اگر در مرحله جنین قرار داشته باشند و کار رشد دادن، از امور مربوط به هزینه کودک شمرده می شود و بر پدرش ثابت می گردد.

نتیجه سخن این است که: شرکت یاد شده در فرض پرسش، به هیچ وجه نمی تواند در عوض کارهای انجام گرفته، مالک معامله شود؛ زیرا معامله، بر انجام این کارها صورت نگرفته؛ ولی عوض هزینه هایی را که روی سلول صرف نموده تا به صورت کودکی کامل درآید، مالک می شود. بنابراین با توجه به این که معامله بر روی انجام کارهایی که شرکت انجام داده صورت پذیرفته است، این مورد از موارد فریبکاری در معامله شمرده نمی شود تا بتوان قائل به خیار تدلیس شد.

تخمکی که هسته اش تخلیه شود و سلول در آن قرار گیرد، اگر ملک شرکت باشد، همان حکم هزینه های مزبور را دارد. آری در مفروض پرسش، اگر فرض بر این قرار گیرد که دانشمند مزبور طرف قرارداد، تخمکی را

با همکاری آن شرکت تهیه کند و آن را به ملکیت خود درآورد و سپس آن تخمک را همراه با سلولی از بدنش، به آن شرکت بسپارد و شرکت، کارهایی را که گفته شد روی آن انجام دهد، ولی به موردی که قرارداد بر آن انجام پذیرفته نینجامد، در این مورد شرکت، جز عوض هزینه هایی که صرف کرده، حق دیگری ندارد و نوزاد، فرزند شخص طرف قرارداد است؛ زیرا نطفه، از سلول و تخمکی انعقاد یافته که هر دو، ملک فرد طرف قرارداد هستند و چون کارهایی را که شرکت انجام داده به موردی که قرارداد براساس آن انجام پذیرفته، نینجامیده، شرکت حق مطالبه عوض کارهای انجام داده را ندارد و همان گونه که گذشت، تنها می تواند هزینه های مواد هزینه شده برای رشد دادن نوزاد را بستاند.

از مطالبی که یادآور شدیم، حکم این مسئله نیز روشن می شود که هرگاه فردی تخمک زنی و سلولی از بدن دانشمندی را به تصرف درآورد و سپس با شرکت قرارداد ببندد که کارهایی روی این سلول و تخمک انجام دهد تا بدین وسیله نطفه به دست آمده از این دو، به پدید آمدن انسانی دارای مهارت در علم و دانش، نظیر شخص دانشمند مزبور بینجامد و بدین وسیله کودکی به دست آید، ولی پس از بزرگ شدن، از حیث علم و دانش، مانند آن دانشمند نباشد. به این ترتیب که، آنچه معامله روی آن انجام پذیرفته، تنها انجام کارهایی است که موجب شود نطفه و کودک، نظیر آن شخص گردد؛ ولی اگر آن کودک نظیر فرد دانشمند نشد، کارهای مزبور، همان کارهایی که معامله روی آنها انجام گرفته، نیستند. بدین سان، شرکت، در قبال انجام این کارها سزاوار عوضی از شخص طرف قرارداد نیست؛ زیرا انجام این کارها اموری نبوده که قرارداد روی آنها بسته شده باشد، به همین دلیل شرکت، حق مزد گرفتن از طرف قرارداد را ندارد. آری، با بیانی که گذشت، لازم است هزینه های موادی که کودک از آنها تغذیه کرده، پرداخت گردد.

ممکن است در چنین موردی اشکال شود که نوزاد پدید آمده از سلول و تخمک، فرزند کسی که سلول و تخمک را به شرکت سپرده، به شمار نمی آید؛ زیرا به مقتضای قواعد، آن گونه که گذشت: در چنین فرضی، نوزاد فرزند صاحب سلول است، نه فرزند شخص طرف قرارداد تا پرداخت هزینه هایش بر او واجب باشد و دلیلی بر ضمانت وی در برابر بهای هزینه های کودک، وجود ندارد، بلکه کودک، فرزند صاحب سلول است و اگر بنا باشد کسی این هزینه ها را ضمانت کند، همین فرد باید باشد.

ولی بر این اشکال می توان خدشه کرد؛ زیرا هرگاه صاحب سلول، سلول خویشتن را در اختیار شخص طرف قرارداد نهاده باشد، در حقیقت از سلول خود رفع ید نموده و فقط خواسته که جزء کوچکی از بدنش را رایگان به او ببخشد و یا در برابر چیزی، آن را به او بدهد. به هر حال، صاحب سلول، خود را از این جزء کوچک، برکنار دانسته و گویی از آن صرف نظر کرده است. بر این اساس، قرار دادن هزینه انجام آن کارها به عهده این فرد، موضوعی است که وی خود را از آن برکنار دانسته است؛ پس چگونه بر عهده اش قرار می گیرد؟

به دیگر عبارت، این مورد نظیر جایی است که یکی از شرکت ها اسپرم مردی را بگیرد و در انجماد نگاه دارد و سپس آن را با تخمکی که در اختیار دارد، تلقیح نماید و نطفه ای به وجود آید و روی آن کارهایی صورت

پذیرد تا کودکی کامل گردد. در چنین موردی، بسیار بعید است که هزینه های این کودک بر دوش پدرش یعنی فرد صاحب اسپرم قرار گیرد، با این که پدرش در انجام تلقیح و حرکت در مسیر به وجود آوردن کودک هیچ گونه دخالتی نداشته است، مگر این که گفته شود: موضوع فوق، صرف بعید شمردن است، وگرنه دلیل قرار داشتن هزینه فرزندان بر دوش پدران، شامل این مورد نیز می گردد. بنابراین مفهوم ادله، ایجاب شرعی دارد که هزینه فرزندان به عهده پدران است؛ همان گونه که ادله مزبور ایجاب می کند در جایی که پدر شخصاً در صدد پدید آوردن فرزند باشد، هزینه مزبور تعبداً و شرعاً بر عهده اوست؛ بلکه در جایی که پدر، خود اقدام به پدید آوردن فرزند ننماید نیز همین گونه است.

دلیلی برای نفی وجوب پرداخت هزینه وجود ندارد، جز این ادعا که عمومات یاد شده به مواردی انصراف دارند که پدر اقدام به پدید آوردن کودک ننماید. در این صورت، نباید هزینه ای بپردازد. این ادعا نیز بسیار بعید به نظر می رسد. ملاحظه کنید موردی را که پدر از قرار گرفتن اسپرم خود در رحم همسرش بپرهیزد و اتفاقاً اسپرم وی بی اختیار به رحم همسرش وارد شود و باردار گردد. آیا نفقه این کودک بر عهده پدرش نیست؟

هرگاه شوهر از همسرش بخواهد دارویی را که شوهر تجویز می کند بخورد، تا مانع باروری گردد و شوهر با این یقین، اسپرم خود را در رحم همسر بریزد و او باردار شود، آیا به نظر شما نفقه کودک بر پدرش ثابت نمی شود؟ دیگر امور قابل تصور نیز همین گونه است؛ بلکه ظاهر این است که عمومات و اطلاقات، همه این اشکال و صورت ها را فرا می گیرد و نتیجه آن این است که نفقه (هزینه) کودک در همه موارد، بر عهده پدر است. بر این اساس، صاحب سلول - در فرض سخن - کودک را از شرکت می ستاند و پرداخت تمام هزینه ای را که شرکت برای کودک صرف کرده، بر او واجب است.

ممکن است کسی بگوید: صاحب سلول، در صورتی عهده دار هزینه های یاد شده است که پرداخت هزینه های دوران بارداری کودک نیز بر عهده پدر باشد، با این که امکان دارد چنین چیزی در کار نباشد.

بیان مطلب این است که: این مسئله، در سخنان علمای ما هنگام بحث و مناقشه در وجوب نفقه زن طلاق داده شده به طلاق بائن وارد شده است. محقق در شرایع گفته است:

نفقه و حق سکونت زنی که از شوهر جدا شده، ساقط است، خواه این جدایی به واسطه طلاق باشد یا فسخ. آری، اگر زن طلاق داده شده باردار باشد، شوهر باید تا زمان وضع حمل او نفقه اش را بپردازد و جایی برای سکونتش نیز فراهم آورد؛ ولی آیا این نفقه، مربوط به کودکی است که بدان باردار است یا مربوط به مادر اوست؟ شیخ [طوسی] می فرماید: نفقه مربوط به فرزندی است که باردار است.

در حدائق آمده است:

این نظریه، گفته شیخ طوسی در مبسوط است و اکثر علما بر همین اعتقادند و جمع بسیاری از علمای اهل سنت نیز از او پیروی کرده اند و گروهی از آنان از جمله ابن حمزه بر این اعتقاد است که نفقه، مربوط به زن باردار است به خاطر فرزندى که بدان باردار می باشد. ۴۳

در جواهر آمده که:

شیخ در محکی به نقل از مبسوط و گروهی از علما به پیروی از او، بلکه در حدائق این گفته را به بیشتر علما نسبت داده است که: نفقه، مربوط به فرزندى است که زن بدان باردار است. و از ابن حمزه و گروهی منقول است که: نفقه، مربوط به زن باردار است. ۴۴

در مسالک پس از نقل گفته شیخ در مبسوط می گوید:

و جمعی از علما، از جمله علامه، در مختلف از او پیروی کرده اند و جمعی دیگر، از جمله ابن زهره، دیدگاه دوم را پسندیده اند؛ ۴۵ یعنی نفقه مربوط به زن باردار است به خاطر فرزندى که بدان باردار می باشد.

در مبسوط تحت عنوان: (نفقه چه کسی واجب است؟) آمده که:

در آن دو قول است: دیدگاه نخست این است که نفقه مربوط به زن است، به خاطر فرزندى که بدان باردار است، و این گفته از دیدگاه اهل سنت، صحیح ترین گفته است. دیدگاه دوم نفقه را مربوط به حمل می داند و به نظر من صحیح ترین گفته همین است؛ به این دلیل که اگر زن باردار نبود، نفقه ای نیز نداشت و هرگاه باردار بود، نفقه اش واجب است. بر این اساس، هرگاه نفقه با وجود حمل واجب و با عدم حمل، ساقط گردید، ثابت می شود که نفقه مربوط به حمل است؛ مانند همسر که تا زمانی همسر به شمار می آید، دارای نفقه است و هرگاه همسر بودن از میان رفت، نفقه ای نیز ندارد. بدین ترتیب، نفقه مربوط به زوجیت و همسری است. وانگهی همان گونه که فرزند اگر متولد شود، نفقه دارد، زمانی که مادر نیز بدان باردار است، حق نفقه دارد. از سویی، علمای ما روایت کرده اند که از اموال مربوط به حمل، به مادرش نفقه می دهند و این خود دلالت دارد که نفقه برای زن باردار واجب نیست. ۴۶

آنچه بیان شد، سخن شیخ در مبسوط بود و این موارد در کتاب مختلف و کتب متأخران مانند: مسالک، ریاض و جواهر نیز آمده است.

تردیدى نیست تا زمانی که دلیلی بر وجوب نفقه اقامه نشده باشد، مقتضای اصل عملی عدم وجوب نفقه حمل بلکه عدم وجوب نفقه هرکسی بر انسان است؛ زیرا وجوب نفقه در چنین مواردی نامشخص است و اصل برائت شرعی و عقلی، حکم به نفی آن می کند و عقاب بر آن قبیح خواهد بود؛ همان گونه که در عدم صلاحیت هیچ یک از وجوه سه گانه مزبور، برای اثبات وجوب نفقه حمل نیز تردیدی نیست.

وجه نخست: اگر فرض شود نفقه زن طلاق داده شده هرگاه باردار باشد، بر پدر کودک واجب است، بنابراین وجوب نفقه قطعاً دایرمدار وجوب حمل خواهد بود و اگر حمل برطرف شد، نفقه زن واجب نیست؛ در صورتی

که ملازمه وجوب نفقه، به وجود حمل و عدم وجوب نفقه، به عدم وجوب حمل، لازم اعم است و برای خصوص یکی از این دو احتمال، استدلال به لازم اعم صحیح نیست.

وجه دوم: این مطلب شبیه به قیاس است؛ زیرا اشکالی در این نیست که فرزند متولد شده در ثبوت وجوب نفقه دخالت دارد؛ ولی حمل، با فرزندگی که مادرش آن را به دنیا آورده، تفاوت دارد.

ولی در وجه سوم، محل سخن ما درباره زن بارداری است که طلاق بائن داده شده و دلیل بر وجوب نفقه دادن به او اطلاق وجوب نفقه دادن به زن باردار است؛ چنان که در صحیح عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) در مورد مردی که زن باردار خود را طلاق می دهد، آمده که حضرت فرمود: (عده او تا زمانی است که وضع حمل نماید و شوهر باید نفقه او را تا زمانی که وضع حمل می کند، بپردازد). ۴۷.

مؤید اراده اطلاق در این روایت صحیح حلبی از امام صادق(ع) است که راوی در مورد زن سه طلاقه از حضرت پرسید: آیا آن زن حق نفقه یا مسکن دارد؟ امام(ع) فرمود: (آیا زن باردار است؟) عرض کردم: خیر. فرمود: (حق نفقه و مسکن ندارد). ۴۸. مفهوم پرسش حضرت از بارداری زن، ثبوت نفقه برای زن سه طلاقه به هنگام بارداری است. مقتضای اطلاق روایات نظیر صحیح عبدالله بن سنان نیز همین است و در صحیح حلبی در خبر ابوصیر از امام صادق(ع) و در صحیح مضمّر سماعه نیز این موضوع وارد شده است. ۴۹.

با این همه، مقصود از زنی که در روایت گفته است از هزینه مربوط به حمل، به او نفقه داده می شود، زنی است که شوهرش از دنیا رفته است. البته در این زمینه روایات وارد شده است و علما نیز فتوا داده اند که او حق نفقه ندارد؛ حتی اگر باردار باشد، اصلاً نفقه اش بر شوهرش واجب نیست. در این مورد خبر ابوصباح کنانی از امام صادق(ع) وارد شده که حضرت در مورد زن بارداری که شوهرش از دنیا رفته، فرمود: (از اموال فرزندگی که به آن باردار است، نفقه او داده می شود). ۵۰. مورد این حدیث غیر از محل سخن ماست و دلیلی برای تمسک به آن در این جا وجود ندارد.

دلالت این وجوه سه گانه به هیچ وجه بر مطلب مورد نظر تمام نیست و ادله فراوان، اعم از آیات و روایاتی که دلالت آنها بر وجوب نفقه فرزندان، بر پدران تمام است، موضوعشان بیان فرزندان است و اطلاق فرزند جز بر کسی که مادرش او را به دنیا آورده و از او منفصل گردیده، صادق نمی آید. به همین دلیل این ادله شامل حمل نمی شوند و بر وجوب نفقه حمل بر پدرش دلالت ندارند. بدین ترتیب، مانند فرض های گذشته، به مقتضای اصول عملیه ای که حکم به برائت می کنند، رجوع می شود.

گاهی این ذهنیت به وجود می آید که در این زمینه به برخی از روایات وارد شده در مورد کنیزکان استدلال شود. معاویه بن عمار در روایتی صحیح از امام صادق(ع) روایت کرده که حضرت فرمود:

هرگاه دو یا سه مرد با کنیزکی در یک طهر آمیزش کردند و از او فرزندی متولد شد و هر سه نفر مدعی آن فرزند شدند، حاکم شرع میان آنان قرعه می اندازند؛ هرکس که قرعه به نام او درآمد، نوزاد فرزند اوست و بهای نوزاد را به صاحب کنیزک می پردازد. ۵۱

تقریب دلالت به این نحو است که: قرعه راهی است شرعی برای اثبات این که نطفه حمل، از اسپرم کسی که قرعه به نام او درآمد، انعقاد یافته است. این شخص در حقیقت به وسیله فرزندش، فضای رحم کنیزک را اشغال نموده و کنیز، ملک صاحب خویش است و امام(ع) حکم کرده که پدر کودک بهای فرزند را به صاحب کنیزک پردازد و بهای این فرزند در واقع عوض نفقه و هزینه ای است که کنیزک به حمل خود داده است. بنابراین وجوب پرداخت بهای فرزند بر پدر، دلیل دیگری بر وجوب پرداخت نفقه حمل، بر پدرش خواهد بود. نظیر این صحیحه، صحیحه ابوبصیر از ابوجعفر(ع) است که فرمود:

رسول خدا(ص)، علی(ع) را به یمن اعزام نمود و در بازگشت از آن حضرت پرسید: شگفت ترین موردی را که برایت پیش آمد، برایم نقل کن. علی(ع) عرض کرد: ای رسول خدا! جمعی نزد من آمدند که کنیزکی را با هم خریداری کرده و همه آنان در یک طهر با او آمیزش نموده بودند. کنیزک پسری به دنیا آورد و آن جمع در مورد این فرزند به بحث و مناقشه پرداخته بودند و هر یک مدعی آن شدند و من میان آنان قرعه انداختم و فرزند را از آن کسی دانستم که قرعه به نام وی درآمد بود و او را ضامن پرداخت سهمیه دیگران نمودم. رسول خدا(ص) فرمود: هر گروه و دسته ای که با یکدیگر به نزاع برخیزند و سپس آنچه را میانشان (نزاع و مشاجره) به وجود آمده، به خدای عزوجل وا گذارند، سهمی که سزاوار است، بیرون خواهد آمد. ۵۲

مورد استدلال در این روایت، سخن امام(ع) است که فرمود: (وی را ضامن پرداخت سهم آنان گرداندم)، به همان بیان گذشته ذیل صحیحه معاویه بن عمار. این که امام(ع) تعبیر به پرداخت سهم آنان نموده، برای این است که بخشی از این کنیزک، ملک خود کسی است که قرعه به نام او درآمد و پرداخت عوض آن، بر او واجب نیست؛ بلکه پرداخت سهمیه دیگران به مقداری که از آن کنیزک مالک هستند، بر او واجب است.

حقیقت این است که استدلال به این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا هیچ یک از آنها نه تصریح به این معنا دارد و نه ظهور به این که آنچه به مالک کنیزک می پردازد، عوض هزینه ای است که کنیزک در رحم خود برای حمل، صرف نموده است؛ زیرا احتمال دارد پرداخت این هزینه، مزد اشغال کردن فضای رحم کنیزک به وسیله فرزندی که بدان باردار است، باشد و گویی فضای رحم او را به تصرف درآورده و این مال، عوض اشغال کردن این فضا و اجرةالمثل آن است؛ چنان که احتمال دارد پرداخت، عوض زیان رساندن به استفاده و بهره وری مالک کنیزک از رحم او و آمیزش و باردار ساختن او تلقی شود.

با وارد شدن هر یک از این دو احتمال، دو روایت صحیحه و روایاتی که به معنای آنها هستند، دلیلی بر وجوب پرداخت نفقه حمل بر پدرش نمی توانند باشند و از این رو، ناگزیر باید به اصل عملی که حکم به برائت می کند رجوع نماییم، والله العالم.

از مطالبی که یادآور شدیم: به حکم موردی که سلول پیکری از زنی گرفته شود و سپس جایگزین هسته تخمک زنی دیگر شود، پی بردید که اصل این عمل جایز است و نباید به تصور این که از مصادیق زناست، توهّم حرمت آن شود؛ زیرا بی تردید از مصادیق آن نیست و دلیل دیگری نیز بر حرمت آن وجود ندارد و مقتضای اصول عملیه نیز جواز آن است.

بنابراین پس از آن که تخمک لقاح یافته در رحم زن صاحب تخمک رشد کرد و کودک متولد شد، این نوزاد فرزند زن صاحب سلول پیکری است و دارای مادر است و از پدر برخوردار نیست؛ چنان که دلیل آن از موارد گذشته روشن است؛ و نفقه نوزاد پس از ولادت، بر مادرش واجب است، ولی آن گونه که گذشت، دلیلی بر وجوب پرداخت نفقه نوزاد از اموال مادرش، پیش از آن که زن دیگری (غیر مادرش) او را به دنیا آورد، وجود ندارد. از همین مطلب، حکم این مورد مشخص می شود که تخمک لقاح یافته مزبور در دستگاهی قرار گیرد و در آن تغذیه گردد تا آفرینش آن تمام و به کودکی کامل تبدیل گردد.

نهمین پرسش: آیا کشتن کودکی که به روش شبیه سازی به وجود آمده به سبب ناقص و معیوب بودن یا برای استفاده از اعضای بدن او برای درمان انسانی دیگر، در صورتی که قطع عضو به مرگ کودک بینجامد، جایز است؟

پاسخ: جواب هر دو پرسش، عدم جواز کشتن اوست؛ زیرا این کودک نیز انسان شمرده می شود. بنابراین هرگاه انسانی دارای نفس محترمه شد، کشتن وی جایز نیست؛ چرا که ادله حرمت قتل نفس، او را شامل می شود. بنابراین او یکی از مردم به شمار می آید و مشمول این ادله می شود و همان گونه که کشتن کودک پدید آمده به روش تولید مثل طبیعی جایز نیست، در این جا نیز مطلب همین گونه است.

از آنچه بیان داشتیم - که عموم و اطلاق ادله او را شامل می شود - درمان بیمار با اعضای کودک شبیه سازی شده نیز هرچند جایز است، ولی مشروط به اجازه اوست و باید استفاده از اعضای او به مرگش منتهی نگردد؛ چنان که در کودکان و افراد دیگر، این گونه است.

دهمین پرسش: آیا جایز است با برداشتن ژن های بیمار و معیوب از فردی بیمار و قرار دادن ژن های سالم به جای آنها، این بیماری را درمان نمود؟

پاسخ: چون دلیلی بر حرمت این کار وجود ندارد، در اصل تبدیل این ژن ها ممنوعیتی نیست و به مقتضای اصل عملی عقلی و شرعی، در آن اشکالی وجود ندارد. آری، در لزوم رعایت سایر جهاتی که رعایت آنها لازم است - نظیر رضایت بیمار به درمانش و به دست آوردن ژن هایی سالم از راه مشروع - تردیدی وجود ندارد و جهات دیگر مسئله به همین نحو است.

یازدهمین پرسش: آیا انسانی که به روش شبیه سازی سنتی پدید می آید، خود فرد صاحب سلول یا همزاد او و یا شخص دیگری است؟

پاسخ: بعد از آن که فرد شبیه سازی شده دارای روح دیگری غیر از روح شخص صاحب سلول است، قطعاً خود فرد صاحب سلول نخواهد بود و بی تردید شخص دیگری است و از آن جا که همراه با او در یک رحم قرار نداشته که زن با وارد شدن اسپرم، یا تلقیح آن در رحم، بدان باردار شود، پس همزاد او نیز به شمار نمی آید تا بین آن شخص و فرد شبیه سازی شده مثلاً نسبت برادری برقرار گردد؛ بلکه چون مرد صاحب سلول، با دادن سلول خود و قرار دادن آن به جای تخمک بی هسته سبب بارور شدن این تخمک می گردد و این سلول جزئی از بدن او به شمار می آید، بر این اساس، این سلول حکم اسپرم آن فرد را دارد که موجب باروری تخمک شده است و حتی می توان گفت که سلول، در به وجود آمدن فرد شبیه سازی شده، تأثیر بیشتری داشته است؛ زیرا این سلول تمام ماده ای بوده که رشد کرده و به صورت جنینی کامل درآمده و سپس به نوزادی تبدیل گشته است. به همه این دلایل، فرد صاحب سلول پدر کودک به شمار می آید و کودک - پسر یا دختر - فرزند او تلقی می شود و از مادر برخوردار نیست و ما آن را در سخنان پیشین خود روشن ساختیم.

دوازدهمین پرسش: آیا می توان سلول مرد مسلمان را در تخمک بی هسته زن کافری قرار داد؟ همچنین آیا جایز است سلول مرد کافری را در تخمک بی هسته زن مسلمان نهاد؟ و آیا در هر دو صورت، کودک شبیه سازی شده، مسلمان است یا کافر؟

پاسخ: همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، مقتضای قاعده این است که در هر دو صورت، این عمل جایز است؛ زیرا آنچه رشد می کند و به صورت جنین کامل درمی آید و از زن صاحب رحم متولد می شود، همان سلول است و تخمک با ماده سیتوپلاسم خود، تنها تغذیه کننده سلول است. بر این اساس، رحم برای رشد و نمو سلول، به مکانی اجاره ای شبیه است که سلول را رشد می دهد و آن را تغذیه می کند و در نتیجه کودک، همان سلولی است که رشد کرده و به کودک تبدیل گشته است. پیشتر نیز یادآور شدیم که برای حکم عدم جواز قراردادن سلول، در رحم دلیلی وجود ندارد، جز قیاس این سلول به وارد ساختن اسپرم در اندام تناسلی زن. پس همان گونه که وارد ساختن اسپرم در اندام تناسلی زن، زنا محسوب می شود، وارد ساختن سلول نیز در آن زنا به شمار می آید و مانند آن حرام است و ما گفتیم که: احتمال دارد حرمت، اختصاص به خود اسپرم داشته باشد و از دیدگاه ما قیاس فاقد اعتبار است. بدین ترتیب، بعد از عدم جواز ازدواج مرد کافر با زن مسلمان، با این توهم که، قرار دادن سلول مرد کافر، در رحم زن مسلمان به دلیل نامحرم بودنش حرام است، وجهی برای توهم حرمت وجود ندارد، یا این توهم که اگر مرد مسلمان با زن کافر نباید ازدواج کند، پس قرار

دادن سلول مرد مسلمان در رحم زن کافر حرام است، وجه توهّم حرمت، قیاس می باشد که به کلی بی اعتبار است.

آنچه بیان گشت، مقتضای قاعده است و دلیل خاصی بر حرمت هیچ یک از دو نوع (سلول مرد کافر در رحم زن مسلمان و بالعکس) نرسیده است. بنابراین مقتضای اصل عملی عقلی و شرعی، جواز این کار است.

از آنچه یادآور شدیم، پی می برید که کودک، فرزند مرد صاحب سلول محسوب می شود و در اسلام و کفر، تابع اوست؛ یعنی کودک پدید آمده از سلول مرد مسلمان، در اسلام، به حکم او و کودک پدید آمده از سلول کافر، در کفر، تابع صاحب سلول است، والله العالم.

سیزدهمین پرسش: اگر جنین از آمیزش مرد مسلمان با همسرش به وجود آمد، آیا انتقال این جنین به رحم زنی کافر جایز است؟ همچنین اگر جنین به دست آمده از زن و شوهری کافر باشد، آیا انتقال آن به رحم زنی مسلمان جایز و رواست؟

پاسخ: در این جا نیز مقتضای قاعده، در هر دو فرض، جواز این عمل است؛ زیرا جنین با رشد و نمو، به کودکی تبدیل شده و زن صاحب رحم، او را به دنیا آورده است. بنابراین این کودک، در فرض نخست (جایی که جنین از زن و مرد مسلمان به دست آمده باشد)، فرزند این زن و مرد مسلمان است، و در فرض دوم (آن جا که جنین از زن و مرد کافر به دست آمده باشد) فرزند زن و مرد کافر شمرده می شود، با این فرض که نطفه این کودک در پی آمیزش زن و شوهر، با اسپرم شوهر مسلمان و تخمک زن مسلمان، انعقاد یافته باشد، در فرض نخست. در این صورت کودک فرزند آن دوست؛ چنان که در فرض دوم به همین صورت فرزند زن و مرد کافر به شمار می آید. بدین ترتیب، رحم دوم به منزله رحمی اجاره ای است که آن جنین را تغذیه می کند تا آفرینش آن کامل گردد. سپس کودک در این رحم، فرزند شخص دیگری است و تغذیه شدنش به غذای رحم، موضوع فرزند صاحب اسپرم و تخمک بودن را دگرگون نمی سازد و پیشتر گذشت که دلیلی بر حرمت قرار دادن جنینی که فرزند شخص دیگری است در رحم زنی دیگر، وجود ندارد و مقتضای اصل عملی، جواز این کار است.

از این مطلب مشخص می شود که اگر بارور ساختن تخمک با اسپرم شوهر در دستگاه های مصنوعی که علوم جدید موفق به ساخت آنها گردیده اند، صورت پذیرد، بی هیچ اشکالی می توان آن نطفه را فوری و یا پس از مدتی در رحم زنی نامحرم بلکه زنی از محارم شوهر قرار داد؛ چنان که در قرار دادن آن در رحم همین زن صاحب تخمک یا رحم همسر دوم این مرد، اشکالی وجود ندارد. همه این امور، به سبب نبودن دلیلی بر حرمت این کار است و مقتضای اصل عملی شرعی و عقلی، آن را جایز می داند.

چهاردهمین پرسش: نطفه انعقاد یافته از بارور شدن تخمک زن و اسپرم شوهرش به شکل های گوناگون، هرگاه در انجماد بسیار بالا نگهداری و منجمد گردد و سپس در رحم همین زن یا رحم زنی دیگر قرار داده شود و به وسیله آن باردار گردد و رو به تکامل رود، آیا سقط آن جایز است؟ یا مانند حمل پدید آمده به روش آمیزش است که موجب بارداری همسر می شود و سقط آن جایز نیست؟

پاسخ: انداختن حمل، بی آن که تفاوتی میان اقسام انعقاد نطفه باشد، کاری حرام است؛ زیرا ادله حرمت سقط، شامل همه این اقسام می شود؛ مثلاً در موثق اسحاق بن عمار راوی می گوید: به ابوالحسن (ع) عرض کردم: زن بیم دارد باردار شود. از این رو، دارو می نوشد و آنچه را در شکم دارد، می اندازد. امام (ع) فرمود: (نباید این کار را انجام دهد). عرض کردم: فقط نطفه است. امام (ع) فرمود: (نخستین چیزی که از انسان آفریده می شود، نطفه است). ۵۳

امام (ع) از انداختن آنچه در شکم آن زن است، منع می کند؛ حتی اگر نطفه باشد و علت وجه منع انداختن را این گونه بیان فرموده که نطفه، نخستین چیزی است که در آفرینش انسان، آفریده می شود. این سخن به روشنی دلالت دارد که سقط هر یک از مراحل آفرینش انسان در رحم، جایز نیست و واضح است که اطلاق آن، هرچه را در رحم است و از مراحل آفرینش به شمار می آید، شامل می گردد و چون این عنوان بر تمام اقسام نطفه انعقاد یافته موجود در رحم حتی نظیر موضوع مورد بحث، انطباق دارد، پس اطلاق روایت بر حرمت انداختن این نطفه نیز دلالت دارد و صحیحه رفاعه بن موسی از امام صادق (ع) ۵۴ و دیگر روایات نیز دلالتی همین گونه دارند. ۵۵

پانزدهمین پرسش: اگر نطفه انعقاد یافته به روش شبیه سازی سنتی، یا نطفه شبیه سازی همسان طلبی که از گونه های رشد کرده تکثیر شده به سلول های متعدد، در دستگاه های جدیدی قرار گیرد و در انجماد بسیار بالایی نگهداری شود، آیا فروش آنها برای خریداران و یا بخشیدن آنها به دیگری جایز است؟ به فرض جایز بودن این کار، آیا شرط است که مشتری یا فردی که آنها به او بخشیده شده اند، مسلمان باشند؟ یا فروش و بخشش آنها به کافر نیز جایز است؟

پاسخ: اصل جواز این کار، از مطالبی که بارها در لابه لای سخنانمان یادآور شدیم، مشخص می شود؛ زیرا شبیه سازی سنتی از این نطفه ها، آغاز به وجود آمدن انسانی است که فرزند صاحب سلول به شمار می آید و از آن جا که فرزند شخص، ملک او نیست تا جایز باشد به نحو فروش یا بخشش، آن را ملک دیگری گرداند (چون فرزند انسان آزاد مانند خود او آزاد است)، بنابراین زمینه ای برای این که آن را ملک دیگری بگرداند، وجود ندارد.

در همسان طلبی نیز همین گونه است؛ زیرا این شیوه نیز به بوجود آمدن کودکی می انجامد که از فرزندان صاحب اسپرم و تخمکی محسوب می شود که اصل نطفه از آنها انعقاد یافته است و او نیز مانند پدر و مادرش، آزاد است و به هیچ وجه جایز نیست آن را به ملک دیگری درآورند.

آری، در بخش نخست، صاحب سلول و در بخش دوم پدر و مادر، باید اجازه دهند، نطفه در رحم زنی قرار گیرد. در این صورت، کودک در بخش نخست فرزند صاحب سلول و در بخش دوم مربوط به پدر و مادر است. با وجود این اگر در برابر این اجاره، مالی از درخواست کننده گرفته شود، بی اشکال خواهد بود؛ بلکه صاحب سلول در بخش نخست و پدر و مادر در بخش همسان طلبی می توانند امور مربوط به نطفه را رایگان یا در برابر مبلغی پول در اختیار دیگری نظیر صاحب سردخانه قرار دهند و صاحب سردخانه نیز نمی تواند آن را بفروشد یا ببخشد؛ چون این نطفه آغاز پیدایش انسانی آزاد است و آن گونه که در موثقه اسحاق - که پیشتر گذشت - آمده، امام (ع) فرمود: (نخستین چیزی که از انسان آفریده می شود، نطفه است). بر این اساس، این نطفه، انسانی است که در برخی مراحل و مراتب به وجود آمدن است و اصلاً جایز نیست آن را به کسی فروخت و یا به ملک دیگری درآورد.

خلاصه، کودک تولد یافته از زنی که این نطفه در رحم او قرار گرفته، فرزند صاحب سلول یا صاحب اسپرم و تخمک است. نهایت امر این است که پدر و مادر کودک اجازه داده اند تا او تحت پرورش آن زن یا زن و شوهرش قرار گیرد.

پس از روشن شدن موضوع در خصوص دادن نطفه به دیگری، پی می برید که می توان آن را به مسلمان و کافر نیز داد؛ زیرا رحمی که بدان باردار است، نظیر رحمی اجاره ای است و پیشتر گذشت که دلیلی بر حرمت قرار دادن نطفه مرد مسلمان در رحم اجاره ای زن کافر وجود ندارد.

شانزدهمین پرسش: هرگاه نطفه ای که به روش شبیه سازی همسان طلبی یا به روش شبیه سازی سنتی در دستگاہی به دست آمده باشد و با انجماد نگاهداری شود، آیا می توان آن را نابود ساخت؟ یا به منزله نطفه در رحم زن است و نابود کردنش حرام است؟

پاسخ: به اقتضای اصول عملی عقلی و شرعی، می توان آن را نابود ساخت و زمانی قائل به حرمت نابود کردن هستیم که این نطفه در رحم زنی باردار باشد؛ چون روایات خاصی دلالت بر حرمت آن دارد و از آن جا که موضوع روایات، خصوص نطفه ای است که در رحم استقرار یافته باشد، بنابراین دلیلی غیر از قیاس بر سرایت کردن این حکم به موارد دیگر وجود ندارد. قیاس به کلی فاقد اعتبار است و واضح است که روایات مزبور، به ویژه اختصاص به نطفه و غیر آن دارد که در این روایات به شانزده مورد دست یافته ایم. موضوع برخی از آنها جنین و مراتب آن است؛ چنان که در روایت ابن مسکان، ۵۶ صحیح کتاب طریف، ۵۷ خبر حسین بن خالد ۵۸ و خبر داود بن فرقد ۵۹ آمده است. موضوع بعضی دیگر از روایات نطفه ای است که در رحم زن باردار قرار

دارد؛ چنان که در مُرسل عبدالله بن سنان، خبر سلیمان بن صالح و صحیح محمد بن مسلم و خبر یونس شیبانی و صحیح سلیمان بن خالد و خبر ابوجرییر و مرسل مفید ۶۰ و مرسل محمد بن صباح ۶۱ وارد شده است. موضوع برخی دیگر کشتن آن چه است که در رحم قرار دارد و یا آنچه را در شکم دارد به صورت مرده سقط نماید؛ چنان که در صحیح ۶۲ ابوعبیده، خبر ابن مسیب، ۶۳ موثق سکونی، صحیح سلیمان بن خالد و خبر ابوبصیر ۶۴ وارد شده که اگر علاقه مندان بدان ها مراجعه نمایند، در خواهند یافت که این روایات به روشنی به نطفه ای که در رحم زن قرار دارد، اختصاص یافته اند و ادعای الغای خصوصیت از نطفه ای که در رحم قرار دارد و تعمیم آن به هر نطفه ای حتی موردی که اصلاً در رحم نهاده نشده، به روشنی مردود است.

والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی أشرف الأنبیاء والمرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین لاسیما بقیة الله صاحب العصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.